

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

نام کتاب: درس هایی از مکتب امام صادق علیه السلام

نویسنده: محمدتقی حکیم

این است ششمین پیشوای ما

قدی متوسط، صورتی درخشان، مویی سیاه و مجعد، بینی ای کشیده، دو طرف پیشانی بی مو، بر گونه ی او خالی سیاه و بر بدن وی خال های قرمز.⁽¹⁾

انسانی جلیل، شخصی با ابهت، به همه ی محامد آداب متصف، از همه ی صفات رذیله برکنار، آثار زهد و عبادت از سیمای او هویدا، نشانه های خلوص و بندگی در وی به حد اعلی، دوست و دشمن به برتری او مقرر و به عجز و ناتوانی خود معترف.⁽²⁾

چشم اندازی بی پایان، دریایی بیکران، امواجی خروشان علم او، راستی علم او!⁽³⁾

مغزی بزرگ، فکری مستقیم، اندیشه ای عمیق. از او می پرسند، همه می پرسند. می گویند، مثل او نمی گویند. حمله می کنند، شکست خورده به عقب بر می گردند. خطا می گویند، صواب می شنوند. مرکز اوست. محور اوست. اگر امضا کرد، درست است. اگر رد کرد، نادرست است. تأملی در کار نیست، مگر برای اینکه طرف بیشتر تشنه شود.⁽⁴⁾

دانا یان در مقابل او نادان، استادان در برابر وی شاگرد، هر چه ندانند او داند و پیاموزد و هر چه نفهمند او درک کند و بفهماند.⁽⁵⁾

هر که او را می شناخت که می شناخت. و هر که او را نمی شناخت از همان دم که لب می گشود و سخن آغاز می کرد، می گفت: «به یقین این مرد، عالم اهل بیت، جعفر بن محمد است».

در حضر، خانه ی او مرکز فضیلت و محضر او دانشگاه علوم و خود او برای استفاده های علمی انگشت نما بود. هر محققى برای رفع اشکال خود در برابر او زانو می زد و هر تازه واردی به منظور کسب فیض به سوی او هدایت می شد.⁽⁶⁾

هنگامی که آهنگ سفر می کرد و به راه می افتاد، گویی کاروانی از دانش و بینش است که به راه افتاده، و دایرة المعارفی از فنون است که در وجود یک انسان گرد آمده است. هر جا که وارد می شد، محل تجمع تشنگان علم و ادب می گشت، و هر کجا که می نشست دل باختگان معارف و کمالات دور او حلقه می زدند. جایی نبود که از پرتو نور دانش او بی فروغ ماند، و عاشق علمی نبود که از فضیلت او کامیاب نشود.⁽⁷⁾

موقعی که به مکه مشرف می شد، از خدا چنان سخن می گفت که گویی کعبه ی صامت، برای حاجیان به سخن آمده و خدای نادیده در برابر دیدگان آنان مجسم شده است.⁽⁸⁾ فضای عرفات و مشعر و منی به آواز و بیان او آشنا بودند. و آن بیابان های مقدس صدای تکبیر و تهلیل او را تشخیص می دادند.

پرسش های آزمایشی را چنان مفصل و روشن پاسخ می گفت، که سؤال کنندگان را شرمنده و از سؤال پشیمان شان می کرد.⁽⁹⁾ سؤال کوچکی را به نحوی شرح و بسط می داد که سائل مات و مبهوت می شد، و با خود می گفت: «آیا می شود انسان تا این اندازه در علوم و فنون مختلف اطلاعاتی دامنه دار داشته باشد؟»⁽¹⁰⁾

اشخاصی را که به خیال خود معلومات داشتند و در مقابل وی خود را کسی می دانستند، در میدان سنجش دانش، چنان بر زمین می کوبید که هیچ گاه نمی توانستند در مقابل وی عرض وجود کنند.⁽¹¹⁾

مردم متکبر که دستورات دین را بازیچه فرض می کردند و آنها را وسیله ی رهبری و گردآوری مردم عوام می دانستند و شأن خود را بالاتر از آن می پنداشتند که زیر بار آن تکالیف بروند، چنان مجاب و قانع می کرد که تا آخر عمر روی اعتراض نداشتند، و به فکر ایراد گرفتن و پرسیدن از وی نمی افتادند.⁽¹²⁾

آری، این است ششمین پیشوای ما، امام صادق علیه السلام!

زندگی حضرت صادق

نام آن حضرت جعفر، کنیه ی او اباعبدالله و مشهورترین لقب آن بزرگوار صادق است. وی روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه هجری در مدینه متولد شد. (14)

پدر وی، امام محمد باقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. مادر او، فاطمه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. (15)

امام صادق دوازده سال از عمر خود را با جد، و نوزده سال را با پدر خویش گذراند و مدت امامت وی بعد از پدر سی و چهار سال بود. (16)

دوران امامت آن حضرت با سال های حکومت دو تن از خلفای بنی امیه: ابراهیم بن ولید و مردان حمار؛ و نیز با حکومت ابوالعباس سفاح - که چهار سال و شش ماه و چند روز طول کشید مقارن بود.

همچنین دو سال از امامت آن حضرت مصادف بود با حکومت بیست و دو ساله ی ابوجعفر منصور. (17)

امام صادق ده فرزند داشت، هفت پسر و سه دختر: اسماعیل، عبدالله، امام موسی کاظم علیه السلام، اسحاق، محمد، عباس، علی، ام فروه، اسماء، و فاطمه. (18)

امام صادق علیه السلام در ماه شوال سال یکصد و چهل و هشت هجری در سن شصت و پنج سالگی بدرود حیات گفت و در بقیع (قبرستان مشهور مدینه) در جوار پدرش امام باقر و جدش امام زین العابدین و عمویش حسن بن علی، مدفون شد. (19)

درسی از امام

مردی خوش لباس و خوش منظر، خانه ای نظیف اثاثی پاک، ظاهری چون باطن آراسته، و زندگی مرتب. آری امام صادق چنین وضعی داشت، و معتقد بود مردم باید آن طور باشند. از این نظر این مطلب را به زبان آورده می فرمود: «خداوند زیبایی و آراستگی را دوست دارد. از فقر و به شکل فقرا در آمدن خوشش نمی آید.»⁽²⁰⁾ هرگاه خداوند به بنده ی خود نعمتی عطا فرمود، دوست دارد آن نعمت را بر او ببیند. چون خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.»⁽²¹⁾

«من هیچ گاه برای مرد نمی پسندم که خداوند به او نعمتی مرحمت فرماید و او آن نعمت را اظهار نکند.»⁽²²⁾

و نیز در جواب این سؤال که چگونه اثر نعمت بر آدمی آشکار می شود. فرمود: «لباس خود را نظیف کند خود را خوشبو نماید، خانه ی خود را سفید کند، جلو در خانه را جاروب زند و حتی روشن کردن چراغ پیش از غروب آفتاب فقر را نابود ساخته و رزق را زیاد می کند.»⁽²³⁾

مردم بدبین و خرده گیر، لباس نیکو را در شأن امام نمی پنداشتند، و در این باره به آن حضرت ایراد می گرفتند و می گفتند: «شما از اهل بیت نبوت هستید و باید به پدران خود تاسی نمایید و پدر شما لباس فاخر نمی پوشید.»⁽²⁴⁾

حضرت صادق در جواب آنان، این آیه را تلاوت می کرد:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ.»⁽²⁵⁾

چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش قرار داده و روزی های پاکیزه و حلال را حرام کرده است.

گاهی امام صادق در پاسخ معترضین که می گفتند: «علی علیه السلام لباس خشن در بر می کرد، چرا شما لباس نرم و خوب می پوشید؟»
می فرمود: «علی علیه السلام در زمان سختی و ناداری زندگی می کرد. در آن روزگار، لباس خشن زشت شمرده نمی شد. ولی اکنون مردم در آسایش و راحتی به سر می برند. در چنین موقعی سزاوار است که لباس خوب بپوشند و اگر من در این عصر مانند علی علیه السلام لباس بیوشم مرا ریاکار می شمرند.»⁽²⁶⁾

مذهب ما

حضرت صادق در دوره ی حیات خود، مجال یافت تا از آب زلال علوم و معارف اسلامی، تشنه کمان علم و دانش را سیراب کند. ⁽²⁷⁾ چهار هزار نفر از محضر مقدس و از درس پر فیض وی استفاده می کردند. ⁽²⁸⁾ آنچه از امام صادق علیه السلام نقل شده از هیچ یک از ائمه ی ما به آن اندازه روایت نشده است. ⁽²⁹⁾ ابان بن تغلب، که از امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده از امام صادق فقط سی هزار حدیث روایت کرده است. ⁽³⁰⁾

حسن بن علی الوشا گوید: «من در مسجد کوفه، نهصد استاد دیدم که همه می گفتند، جعفر بن محمد به من چنین فرمود؛ ⁽³¹⁾ هر جا بروید و صحبت از دین به میان آید، سخنان او را می بینید و هر چه در زمینه ی مذهب می شنوید، از گفتار او می شنوید. هر کتاب مذهبی را که باز کنید، سخنان و آثار او را در آن خواهید یافت و هر مسأله ای را که پیش بکشید در مأخذ آن، دلیلی از آن بزرگوار مشاهده خواهید کرد. اگر گفته ها و شواهد آن حضرت را از ادله ی احکام کنار بگذاریم و آنها را نادیده انگاریم، علم مبسوط و دامنه دار فقه ما از صورت فعلی خارج می شود و استنباط بیشتر احکام برای علما مشکل می گردد. ⁽³²⁾ چه اکثر مدارک ما از امام صادق علیه السلام گرفته شده، به همین دلیل مذهب ما به آن حضرت منتسب است و مذهب جعفری نام دارد. و ما را نیز جعفری می گویند.»

تقصیر کیست؟

گفتار، کردار، امضا و تصویب رهبران مذهبی، برای ما حجت است. آری آنها پیشوا هستند و در صف اول قرار دارند و ما باید پشت سر آنان برویم و قدم در جای قدم آنان بگذاریم. باید بخواهیم و بجوئیم. مگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه ی حجة الوداع فرمود: «ای مردم! شما را به آنچه به بهشت نزدیک و از آتش دوزخ دور می کند، امر کردم. و از هر چه از بهشت دور و به آتش نزدیک می کند، نهی نمودم.»⁽³³⁾

مگر علی علیه السلام با سخنرانی های آتشین، کلمات حکمت آمیز، گذشت و جانبازی در راه حق، درس فداکاری نداد.

مگر امام مجتبی علیه السلام با بردباری و هیبت خاص خویش، متانت، عاقبت اندیشی و احتراز از نفاق و تفرقه را نیاموخت.

مگر حضرت سیدالشهدا علیه السلام با قیام و نهضت تاریخی خود، بشریت را با راه مبارزه با باطل آشنا نکرد.

مگر امام سجاد علیه السلام با صحیفه و دعاها ی خود، جهانی از علوم و معارف را به ما هدیه فرمود.

مگر امام باقر علیه السلام به وسیله ی تفسیر قرآن و فنون مختلف علم، دنیای اسلام را روشن نکرد.

مگر امام صادق علیه السلام با بیان احکام و مسائل حلال و حرام، وظایف مذهبی عموم مردم را توضیح نداد.

مگر سایر ائمه، هر کدام به نوبه ی خویش و بنا به اقتضای موقعیت عصر خود، وظیفه ی ارشاد را انجام ندادند.

مگر آثار آنان دست به دست، به ما نرسیده است.

مگر سخنان آنان در هر زمان گفته و نوشته نشده است.
پس چرا ما به این روز افتاده و سرگشته و متحیر به این سوی و آن سوی می رویم؟
تقصیر از کیست، که این چنین به گمراهی افتاده ایم.
براستی تقصیر از خود ماست که به آن گفته ها عمل نمی کنیم.

پیروی کنید

جای بسی مباهات است که چنین پیشوایان عالی قدری داریم. می سزد که افتخار کنیم و خودمان را سرافراز بدانیم و به جهان اعلام نماییم: این مسلکی است که به وسیله ی رهبران برجسته به ما تعلیم داده شده است. و این راه و روشی است که ما برگزیده ایم. آنان که این مکتب را به وجود آورده چنین گفته اند و آنان که این طریقه را پایه گذاری نموده اند چنان کرده اند.

حال که ما در این راه وارد شده و در این حزب خدایی نام نویسی کرده ایم، آیا سزاوار است به نام (جعفری) که روی خود گذارده ایم اکتفا کنیم، و از حقایق این مرام بی خبر باشیم؟ آیا شایسته است به این مرامنامه معتقد باشیم، ولی آن را سرمشق خود قرار ندهیم. پس بیاید با تصمیمی قاطع از گفته های پیشوایان دینی پشتیبانی کنیم، آنها را از هر دستورالعمل دیگری ممتاز بدانیم و حتی المقدور آنها را به کار بندیم، تا واقعا شیعه و پیرو آیین جعفر بن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ محسوب شویم. دل خود را بیخود خوش نکنیم و خود را گول نزنیم، بلکه به آنچه ادعا می کنیم حقیقت و واقعیت بخشیم. مسلم است که خدا هم در این نهضت، یار و مددکار ما خواهد بود و در این راه که رضای او در آن است از تأییدات خاصه ی خویش، ما را محروم نخواهد کرد.

درباره ی این کتاب

اوراق این کتاب چون برگ های گل به روی شما باز می شود و مطالب آن بسان شکوفه های رنگارنگ در دامان شما فرو می ریزد. این شما هستید که باید از تماشای آنها لذت ببرید و آنها را ببوید.

من نیز مورد لطف و عنایت الهی واقع شدم، همای سعادت بر سرم بال و پر گشود، خوشبخت و خوشوقت گشتم، مدتی را با این گل های رنگارنگ مأنوس بودم. از این کلمات و از این مجموعه ی ادبی و مضامین پر از حکمت بهره ها بردم و توشه ها برگرفتم. نتیجه چه شد؟ نتیجه آن شد که مغزم در تشریح این کلمات و ارائه هدف عالی امام صادق علیه السلام، به کار افتاد. و تا آنجا که مناسبت اقتضا می کرد، آن درهای پر بها را تفسیر کردم. و ذهن خواننده را برای درک آن حقایق، به وسیله ی شرحی که قبل از هر کلمه نگاشته ام، آماده ساختم.

کوشیدم و از پای ننشستم، تا این کتاب را به سبک حاضر در آورده، به برادران دینی خویش عرضه داشتم. چه کنم و چه می خواهم بکنم؟ در پی حشمت و جاه نبوده و در صدد جلب مادیات بر نیامده ام. از بد حوادث و مفاصد به این گفته ها و نوشته ها پناه آورده ام. و دور از هیاهوی زندگی خود را به آنها تسلی می بخشم.

جوش و خروش سینه را، با چکیده ی نیش قلم فرو می نشانم و التهاب درون را با این گونه اکسیرها تسکین می دهم من زحمت خود را کشیده ام و به یقین اجر خود را خواهم گرفت. وعده ای است که خدا داده و مطلبی است که قرآن فرموده:

(إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا).⁽³⁴⁾

«مسلم است که ما اجر هر کسی را که کار نیکی کرده است ضایع نمی کنیم.»

متاع کفر و دین بی مشتری نیست، برخی می پسندند، می خواهند، می خرند، می خوانند و انشاءالله عمل می کنند. آنان به وجود درد پی برده و طالب درمان هستند. اگر از میان خوانندگان، یک تن پیدا شود و تحت تأثیر این کلمات قرار گیرد و منقلب شود، برای من کافی است، پس چرا در برابر این نعمت خدا را ستایش نکنم و از اینکه مرا بر تالیف این کتاب توفیق داد سپاسش نگویم.

ترجمه یعنی چه؟

منظور از ترجمه این است که کلمه یا جمله ای را به زبان دیگری بیان کنند، تا به کسی نیز که به زبان اول آشنا نیست آن را بفهمانند.

البته در این بیان و تفهیم، تسلط بر زبان اول و دوم و اطلاع از طرز جمله بندی آنها لازم است، تا بتوان مطلب مورد نظر را واضح و رسا ادا کرد. هیچ قیدی جز امانت و خروج از محدوده ی زبان اول، نباید دست مترجم را ببندد و او را از سلاست و روانی عبارت، مانع شود.

مشکل امانت و بیرون رفتن از مضمون زبان اول را نیز می شود با پیدا کردن یا پدید آوردن تعبیراتی که با لغت ترجمه شده تطبیق کند چاره کرد. مسلم است که این کار دشوار است و اگر کسی نخواستہ باشد این زحمت را تحمل کند، ناچار است عباراتی تحویل دهد که اول و آخر آنها معلوم نباشد. در این صورت، برای کسی که آشنایی کمتری با زبان ترجمه شده دارد، فهم این گونه ترجمه ها، مشکل خواهد بود.

البته هیچ الزامی نیست که ترجمه، سطر به سطر و کلمه به کلمه انجام گیرد. بلکه باید مضمون جمله را در نظر گرفت و با رعایت دستور زبان آن را در قالب الفاظ ریخت.

به هر حال، در این کتاب، هنگام ترجمه ی کلمات امام صادق علیه السلام سعی کرده ام:

1. از مطالب و نکات منظور حضرت چیزی فرو گذار ننمایم؛

2. عبارات فارسی روان بیاورم تا فهم آن برای عموم آسان باشد؛

3. از آوردن اصطلاحات و الفاظ غیر مأنوس که در ترجمه های تحت اللفظی به کار رفته و موجب اشکال و پیچیدگی عبارت شده است، خودداری کنم.
امید است که این کتاب مورد پسند خوانندگان عزیز قرار گرفته و توفیق عمل به آن را بیابند.

کتاب حاضر

این کتاب یکی از مجموعه کتاب هایی است که در شرح و تفسیر پاره ای از سخنان پیامبر و ائمه تألیف کرده ام؛ مانند کتاب پیام پیامبر و کتاب الهام از گفتار علی علیه السلام و کتاب سخنان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که همه اینها به وسیله دفتر نشر فرهنگ اسلامی انتشار می یابد و مکرر تجدید چاپ می شود.

سرگذشت این کتاب

این کتاب در بهمن ماه 1350 تألیف شد که شامل 184 سخن از سخنان امام صادق علیه السلام بود. قبل از هر سخن، مطالبی به منظور فراهم کردن زمینه ای برای سخن امام ششم و پس از هر سخن، ترجمه فارسی آن به روش خاص خودم آمده بود و با همان ترتیب، چاپ اول آن با قطع جیبی انجام گرفت. برای چاپ دوم تغییراتی در آن داده شد بدین ترتیب:

1. هر سخنی با توضیح قبلی و ترجمه آن در یک صفحه قرار گرفت؛

2. قطع آن از جیبی به رقعی تبدیل گردید.

پس از این تغییرات چاپ دوم تا چاپ ششم با همان کیفیت و کمیت مرتب چاپ و منتشر گردید.

اینک برای چاپ هفتم باز تجدید نظری در آن به این ترتیب به عمل آمده:

1. بعضی از عبارات توضیحات و ترجمه رساتر شده است؛

2. متن احادیث به طور دقیق با منابع تطبیق شده است؛

3. مدارک مطالب مقدمه و اصل سخنان امام صادق علیه السلام در پانوشت ذکر شده است.

از چاپ هفتم امتیاز چاپ و نشر این کتاب به دفتر نشر فرهنگ اسلامی واگذار شده است.

مطالب مقدمه همه مستند هستند و منابع آنها در پانوشت آمده است. اصل خود سخنان امام صادق علیه السلام از کتب اخبار معتبر انتخاب شده و در ذیل هر صفحه مدرک آن سخن در نخستین سطر پانوشت بعد از ستاره، قید شده است - و چنانچه در آن صفحه غیر از سخن امام ششم، آیه یا حدیث دیگری عنوان شده است شماره آیه و منبع آن حدیث یا احادیث

دیگر در پانوشت پس از شماره های مربوطه آمده است و مشخصات منابع در پایان ذکر شده است.

پایان مقدمه

سید محمدتقی حکیم

نیاوران. تیرماه 1368

برای دیگران هم

آنان که همیشه به فکر خودشان هستند و با دقت کامل مشغول سر و صورت دادن به وضع خود و خانواده ی خود می باشند و خلاصه آنان که همه ی خوبی ها را منحصرآ برای خود می خواهند، باید اندیشه ی خود را از این دایره ی انحصار جویی بیرون آورند. و از مزایا و موهبت هایی که در اختیار دارند برای دیگران آرزو کنند و در حدود امکان و قدرت، عملاً این معنی را به ثبوت رسانیده و مردم را از آن مواهب بهره مند سازند تا به معنی واقعی، خیرخواه و نوع دوست محسوب شوند.

«أَجِبُوا لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّونَ لِأَنفُسِكُمْ»⁽³⁵⁾.

«آنچه برای خود دوست می دارید، برای مردم نیز دوست بدارید.»

خداشناس ترین مردم

خدا شناسی علایمی دارد؛ روحیه آدم خداشناس قوی است. استقامت او در پیشامدها بسیار است. بی تابی، کم حوصلگی و خود باختن در قاموس زندگی آدم مؤمن نیست. شخص با ایمان متکی به خدا، و روح او تسلیم خواسته ها و اوامر پروردگار است. از همه ی حوادث، اعم از شیرین و تلخ، با چهره ای گشاده استقبال می کند و در حالی که اعتماد به فضل الهی دارد، با سرپنجه ی صبر و تدبیر گره از کار بسته ی خویش می گشاید.

«إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ، أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»⁽³⁶⁾

«خدا شناس ترین مردم کسی است که به قضا و خواست خداوند عزیز و بزرگ، خوشنودتر از همه باشد.»

آفت دین

آنان که به دین خود علاقه دارند و مایلند که این گوهر گرانبها همیشه برای آنها محفوظ بماند و در پرتو آن سعادت‌مند زندگی کنند، باید اخلاق خود را اصلاح کنند. و یقین بدانند که دین با انحرافات اخلاقی سازشی ندارد. کسانی که صفات رذیله بر آنها مسلط شده و روان آنها را بیمار کرده، دینشان در معرض خطر قرار گرفته است.

«آفَةُ الدِّينِ: الحَسَدُ و العُجْبُ و الفَخْرُ»⁽³⁷⁾

«آفت دین، همانا رشک بردن، خودپسندی و افتخار است.»

توبه

خداوند نهایت لطف را نسبت به آدمیان دارد و می خواهد که همیشه مردم در راه راست و صحیح قدم بردارند و از وظیفه ای که دارند تخطی نکنند، و در صورت ارتکاب گناه از ادامه ی آن دست برداشته، پرونده ی تاریک خود را به نور توبه روشن کنند. هنگامی که آدم خطاکار به خود آمد و از عواقب وخیم آن عمل ترسید و از کرده ی خود پشیمان شد و تصمیم گرفت که خطاهای گذشته ی خود را تکرار نکند و از خداوند طلب عفو کرد، خدا را خشنود ساخته است.

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَابَ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِضَالَّتِهِ إِذَا وَجَدَهَا». (38)

«خداوند به توبه ی بنده مؤمن خود شاد می شود، همچنان که یکی از شما با یافتن گمشده ی خود شاد می شود.»

هوس ها

انسان در اداره کردن امور خود باید مدبر باشد. در راه هایی که او را به هدف می رسانند گام بردارد و از راه هایی که او را از مقصود دور می کند، اجتناب کند. از جمله موانعی که در راه پیشرفت آدمی وجود دارد، دشمن است که همیشه می کوشد تا سد راه ترقی شخص شود و در کارهایی که به نفع اوست کارشکنی کند. انسان با هشیاری کامل باید فعالیت دشمنان خود را خنثی و بی اثر کند تا به مقصودش نائل آید.

یکی دیگر از موانع پیشرفت و سعادت آدمی، هوای نفس و خواسته های بی مصلحت اوست که باید آنها را زیر نظر داشته باشد، از میدان دادن به آنها خودداری کند، با نیروی عقل با آنها مبارزه نماید، به فرمان عقل عمل کند و خلاصه آنچه مصلحت اوست انجام دهد، نه آنچه میل اوست.

«إِحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ»⁽³⁹⁾.

«از هوی و هوس های خود بپرهیزید، همچنان که از دشمنان خود پرهیز می کنید.»

امتحان دوست

کسانی که در مواقع عادی به آدمی اظهار علاقه می کنند بسیارند. گاهی اظهار لطف آنها به حدی می رسد که امر بر انسان مشتبه شده و خیال می کند همه ی آن اشخاص دوستان صمیمی او هستند. و از این لحاظ نمی تواند میان آنان تفاوتی قائل شود. هنگامی که خداوند نعمت هایی به انسان مرحمت می فرماید، این افراد، تظاهر به دوستی می کنند و بر او رشک می برند و چون گرفتاری برای او پیش آمد به هیچ وجه حاضر نیستند به او کمک کنند. اما دوستان حقیقی و استوار، در غم و شادی انسان شریک می باشند.

«امْتَحَنَ اِخَاكَ عِنْدَ نِعْمَةٍ تَجِدُ لَكَ اَوْ نَائِبَةً تَنْوِبُكَ»⁽⁴⁰⁾.

«دوست خود را هنگام پدید آمدن نعمت و پیش آمدن گرفتاری آزمایش کن.»

پاداش بزرگ

گاهی برای انسان گرفتاری هایی بسیار و پیشامدهایی سخت و ناگوار روی می دهد. آدمی که ایمانش سست و در نتیجه روحیه اش ضعیف باشد، زود از میدان در می رود و بر خلاف رضای خدا کارهایی می کند و سخنانی می گوید که خداوند را به خشم می آورد، و بدین گونه اجر خود را ضایع می نماید. امام آدمی که ایمانش قوی باشد، در برابر ناملايمات سینه سپر می کند، و بدون آنکه خم به ابرو بیاورد، آنها را تحمل می کند. در نتیجه اجر بسیاری که خداوند برای صابران قرار داده است، خود به دست می آورد.

«إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ»⁽⁴¹⁾

«همانا پاداش بزرگ، همراه با گرفتاری بزرگ است.»

اثر مادی گناه

گناه کردن علاوه بر این که روح را آزار می دهد و وجدان را ناراحت می کند، آثار معنوی و مادی نیز دارد. اثر معنوی گناه آن است که انسان را از توفیقات و عنایات خاصی باری تعالی محروم می کند و این خود برای اهل دانش و بینش عذابی بس دشوار است اثر مادی گناه آن است که آدمی را از رزق حلال و خدادادی که پروردگار برای او مقدر کرده است بی نصیب می کند.

«إِنَّ الدَّنْبَ يَحْرِمُ الْعَبْدَ الرِّزْقَ.»⁽⁴²⁾

«همانا گناه، بنده را از روزی بی بهره می کند.»

کار و کوشش

ائمه ی ما گذشته از آنکه به مردم تأکید می کردند که مشغول کسب شوند و از بیکاری و تن آسایی اجتناب کنند، عملاً نیز این موضوع را به مردم تذکر می دادند. به این معنی که خودشان زحمت می کشیدند و کار می کردند، خلاصه به مردم نشان می دادند، که باید از راه فعالیت و کوشش، رزق خود و عائله شان را به دست آورند.

«إِنِّي لَأَعْمَلُ فِي بَعْضِ ضِيَاعِي حَتَّى أَعْرَقَ وَإِنِّي لِي مَنْ يَكْفِينِي لِيَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيُّ
أَطْلُبُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ.»⁽⁴³⁾

«با آنکه اشخاصی هستند که کار مرا انجام دهند، مع ذلک من شخصا در بعضی از املاک (مزروعی) خودم کار می کنم تا عرق نمایم. برای اینکه خداوند بداند که من رزق حلال می طلبم.»

بهترین دوستان

چه بهتر که دوست عیوب دوست خود را بگوید. البته به نحوی که شایسته باشد و موجب رنجش خاطر او نشود و لطمه ای به آبروی او نزند. تا او نیز با این تذکر، درصدد اصلاح برآید و خود را پاک و آراسته کند. و گرنه عیب رفیق را دیدن و با سکوت خود بر رفتار و کردار او صحنه گذاشتن کار درستی نیست و از صداقت و صمیمیت به دور است.

«أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي»⁽⁴⁴⁾

«آن کس از برادران و دوستانم، نزد من، محبوبتر و خواستنی تر است که عیوبم را به

من بگوید.»

عاقبت خوشی ندارد

انسان باید از معاشرت با دیگران بهره مند شود و خیر و سعادت از مصاحبت با آنان نصیب خود کند. پس هر کسی که امید خیر و نیکی از او می رود، صلاح است انسان با او رفاقت کند تا از آن رفاقت نتیجه ی مثبت بگیرد و با هر کسی که چنین انتظار و توقعی از او نمی توان داشت نشست و برخاست صلاح نیست.

«إِيَّاكَ وَ مُخَالَطَةَ السَّفَلَةِ؛ فَإِنَّ مُخَالَطَةَ السَّفَلَةِ لَا تُؤَدِّي إِلَى خَيْرٍ.»⁽⁴⁵⁾

«از آمیزش با اشخاص پست دوری کن، زیرا آمیزش با آنان به خیر و خوشی نمی

انجامد.»

بالا‌ترین عبادت

انسان می‌خواهد به وسیله‌ی عبادت، خدا را بشناسد و در مقابل عظمت او کوچکی کند و از اینکار نتیجه بگیرد. یعنی روح خود را تقویت کند، نفس خویش را تزکیه نماید، همیشه خدا را به خاطر داشته باشد، با اطاعت و فرمانبرداری او خود را سعادتمند سازد و از نافرمانی او احتراز جوید. پس خود معرفت به خدا و خضوع نسبت به او که این همه آثار و نتایج را به دنبال دارد، اساس بندگی است.

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالتَّوَاضُّعُ لَهُ.»⁽⁴⁶⁾

«بالا‌ترین عبادت شناختن خدا و تواضع برای اوست.»

زکات علم

زکات این است که انسان مقداری از اموال مخصوصی که پروردگار به او مرحمت فرموده است در موردی که می بایست، صرف کند و ببخشد و از این نظر آن را زکات گویند که دادن آن مقدار، موجب نمو، زیادتی و برکت آنچه باقیمانده است می شود. هر نعمتی را که خداوند به بشر عطا فرموده، نوعی زکات مخصوص در آن مقرر شده است، تا آن نعمت پایدار بماند. علم هم یکی از موهبت های پروردگار است که زکات آن را امام صادق علیه السلام چنین بیان می فرماید:

«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً، وَزَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَهْلَهُ».⁽⁴⁷⁾

«برای هر چیزی زکاتی است، و زکات علم آن است که آن را به اشخاص شایسته

بیاموزند.»

یاوران مؤمن

انسان از کمک و پشتیبانی خویشان و دوستان بی نیاز نیست. در موقع گرفتاری، احتیاج به مساعدت دارد. در مورد تردید و تحیر، باید راهنمایی بشود. به هنگام برخورد با حوادث و افراد و طرز رفتار با آنان، مشاور می خواهد و هنگام دفع شر، باید یاور و معین داشته باشد. در همه ی این مواقع ناچار باید از وجود افرادی که با او خویشی و آشنایی دارند استفاده کند. اینک گوش فرا دارید تا یاوران کارآمد انسان با ایمان را برای شما بشماریم.

«إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمَ وَزِيرُهُ وَالصَّبْرَ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَالرَّفْقَ أَخُوهُ وَاللِّينَ وَالِدُهُ.»

(48)

«علم دوست مؤمن، بردباری وزیر او، شکیبایی امیر لشکر او، سازگاری برادر او و

نرمی پدر اوست.»

محبوب ائمه علیهم السلام

آدمی که خوب شد مردم او را دوست دارند و برای او احترام قائل می شوند. اگر خیلی خوب شد پرهیزگاران و مؤمنان از او خوششان می آید و چون از این درجه بالاتر رفت، مورد توجه کسانی قرار می گیرد که باید ایمان و پرهیزگاری را از آنها آموخت و آنان پیشوایان دین ما هستند. پس خوشا به حال کسی که ائمه هدی به او اظهار محبت کنند و مورد علاقه ی آنان بوده و چنین مقام ارجمندی را دارا باشد.

«إِنَّا لَنَحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهِمًا، فَفِيهَا، حَلِيمًا، مُدَارِيًّا، صَبُورًا، صَدُوقًا، وَفِيًّا.»⁽⁴⁹⁾

«ما کسی را دوست داریم که عاقل، زود فهم، دانای به احکام شرع، بردبار، با مدارا،

شکیبا، بسیار راستگو و با وفا باشد.»

آبادی و طول عمر

هر چیزی علتی دارد و هر کاری سببی. بی دلیل نیست اگر بعضی از مناطق آباد است و برخی از مردم سالیان متمادی زندگانی می کنند و عمر طبیعی دارند و برعکس پاره ای از جاها ویران است و عده ای با عمری کوتاه بدرود حیات می گویند. اکنون اگر می خواهید به سر این امر واقف شوید و رمز عمران و آبادی و حکمت عمر طولانی را بدانید، به این جمله ی کوتاه و بسیار با معنا، گوش فرا دارید.

«الْبِرُّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ.»⁽⁵⁰⁾

«نیکی کردن و خوش اخلاقی، خانه ها را آباد و عمرها را زیاد می کند.»

مکافات

از قدیم گفته اند: «هر چه بکاری، همان را درو خواهی کرد.» و یک مثل عربی است که می گوید: «کما تدین تدان - هر طور رفتار کنی همان گونه با تو رفتار خواهد شد.» منظور از این مثلها این است که هر کاری عکس العمل و پاداشی دارد و انسان خواه و ناخواه، عکس العمل کردار خود را خواهد دید. بنابراین، آنان که انتظار رفتار نیکو از فرزندان خویش دارند و می خواهند ناموسشان نیز محفوظ بماند، به این دو نمونه از اصل مسلم مکافات توجه کنند.

«بَرُّوا آبَاءَكُمْ يَبَرِّكُمْ أَبْنَاؤُكُمْ وَعِفُّوا عَنِ نِسَاءِ الْتَّائِبِينَ تَعِفَّ نِسَاؤُكُمْ»⁽⁵¹⁾

«به پدران خود نیکی کنید، تا فرزندان شما به شما نیکی کنند و متعرض زنان مردم نشوید، تا زنان شما با عفت بمانند.»

بدزبانی

شخص خوش زبان و مؤدب به علت آنکه با هر کس چنانکه شایسته است سخن می گوید و هیچ کس را از خود نمی رنجاند، نزد همه محترم است و مردم او را عزیز می شمارند. در روز واپسین نیز سزای عفت زبان و نیکی با مردم را می بیند. ولی شخص بدزبان و بدگو که مردم را با این خوی زشت می آزارد در این جهان، منفور و ذلیل و در آن جهان مستوجب عذاب الهی است.

«وَالْبَدَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ، وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ».⁽⁵²⁾

«بدزبانی و ناسزاگویی از تندخویی و ناسازگاری است و پاداش تندخویی و

ناسازگاری، آتش جهنم است.»

سلام

پیشوایان ما خواسته اند آداب زندگی را اعم از فردی و اجتماعی، به مردم بیاموزند و برای آنکه این موضوع در نظر مردم کاملاً محسوس شود تا آنجا که ممکن بوده است و بدون هیچ مضایقه ای، خودشان در این امر پیشقدم شده اند. از این نظر می بینیم در مورد سلام کردن - که خود یکی از شعارهای اسلامی و برادری است - پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به دیگران که می رسیدند، پیش از آنکه آنان عرض ادب و احترام کنند، ایشان سلام می کردند ⁽⁵³⁾ پس ما نیز چنین کنیم تا به روش پیشوایان عمل نموده و تواضع خود را ثابت کرده باشیم.

«الْبَادِي بِالسَّلَامِ أَوْلَى بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» ⁽⁵⁴⁾

«کسی که اول سلام کند، به خدا و پیغمبر نزدیکتر است.»

صدقه

شما هر چه می خواهید و هر طور می خواهید فکر کنید. یکی از مطالب مستندی که نمی توان از آن چشم پوشی کرد، صدقه است.

صدقه یعنی بخشش در راه خدا. برای این بخشش، خواص بسیاری ذکر شده است از جمله اینکه «مال را زیاد می کند.»⁽⁵⁵⁾ امام صادق علیه السلام به فرزندش محمد فرمود: «چهل دیناری که از مخارج باقی مانده، صدقه بده.» او آنها را صدقه داد و ده روز نکشید که از جایی چهار هزار دینار برای امام صادق رسید.⁽⁵⁶⁾ دیگر آنکه، صدقه، بلا و حوادث ناگوار را برطرف می کند بنابراین شما صبح که از خانه بیرون می روید به فقیر کمک کنید تا روز خود را با عملی، خدایسندانه شروع و افتتاح نمایید و به برکت آن کار نیک، گرفتاری برای شما پیش نیاید.

«باکروا بالصدقة، فان البلاء لا يتخطاها».⁽⁵⁷⁾

«بامداد صدقه بدهید و آن را سیر بلا کنید، زیرا تیر بلا از آن نمی گذرد.»

تقسیم کارها

شخص مدبر کسی است که برای انجام و اداره ی امور خویش، برنامه ای تنظیم کند و طبق آن برنامه عمل نماید. کارها عموماً به دو دسته تقسیم می شوند: کارهای مهمی که شخصاً باید انجام داد، در غیر این صورت مختل می شوند و امور دیگر که دخالت شخص در آنها چندان لازم نیست. اگر برنامه و تقسیم کار نباشد، مشکل است که انسان بتواند تمام کارهایش را به تنهایی انجام دهد و به خوبی به پایان برساند.

«باشر کبار امورک بنفسک، و کل ما سفل الی غیرک».⁽⁵⁸⁾

«کارهای بزرگ خود را، خود انجام ده و کارهای جزئی و کوچک را به دیگران

واگذار.»

تربیت دینی فرزندان

انسان وظیفه دارد فرزندان خود را تا زمانی که در جامعه وارد نشده و با افراد منحرف روبرو نگشته اند، طوری تربیت کند و دین صحیح را به آنان بیاموزد که تحت تأثیر سخنان باطل قرار نگیرند. کسانی که مبادی دین و مذهب را به فرزندان خود یاد می دهند، ایمان را در قلوب آنان راسخ و محکم می کنند. این گونه فرزندان در سنین بزرگی با تبلیغات دشمنان دین منحرف نمی شوند و سخنان بی اساس در آنان تأثیری نخواهد داشت.

«بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ».⁽⁵⁹⁾

«قبل از آنکه «مرجئه» (دسته ای از مخالفین) بر شما پیشی گیرند و فرزندانان را گمراه کنند، شما بر آنان پیشی بگیرید و به فرزندانان سخن حق را بیاموزید.»

شیعه کیست؟

آنان که جز در راه خدا راه دیگری نرفته اند و برای رضای خدا در انجام اوامرش کوشیده اند، رستگارند. اینان پیرو دستورات پیغمبر بزرگ اسلام و جانشینان گرانقدرش می باشند. پس هر کس خود را شیعه دانست شیعه نیست، مگر اینکه متصف به صفاتی باشد که امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب فرمود:

«بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَقُلْ لَهُمْ لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ فَوَاللَّهِ لَا تُنَالُ وَلَا يَتُّنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا وَمَوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ الْخَيْرَ. لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ».⁽⁶⁰⁾

«به پیروان ما پیغام ده و به آنان بگو: مرام های مختلف شما را از جاده ی مستقیم منحرف نسازد. به خدا سوگند دوستی ما، جز به پارسایی، کوشش در اجرای فرمان خدا در دنیا و کمک به برادران دینی برای رضای خدا، فراهم نمی شود و کسی که بر مردم ظلم کند، از شیعیان ما نیست.»

فطرت انسانی

فطرت بشر، پاک و بی آرایش است. منتها نگه داری فطرت اولیه کار آسانی نیست. البته انسان می تواند هنگامی که وارد زندگی شد و به راه های مختلف رسید، این طهارت و پاکی را حفظ کند و راهی را انتخاب کند که راه سلامت است و در صورتی که به سوء اختیار، راه خطا در پیش گیرد، تقصیر از خود اوست و با اصل خلقت او ارتباط ندارد.

«بُنِيَ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ خِصَالٍ فَمَهُمَا بِيٍّ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا يُبْنَىٰ عَلَىٰ الْحَيَاةِ وَالْكَذِبِ.»⁽⁶¹⁾

«نهاد بشر بر چند خصلت آفریده شده و بر هر چه آفریده شده باشد، بر خیانت و

دروغ آفریده نشده است»

دید و بازدید

معمولا کسانی که مسلک مشترکی دارند، با یکدیگر مجالست و همنشینی می کنند. اشخاصی که پیرو مکتب ائمه می باشند نیز باید با هم مصاحبت داشته باشند و سرگرم بازگویی و استفاده از مرامنامه ی این مکتب باشند.

«تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثُنَا تُعْظِفُ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشِدْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ وَ إِنْ تَرَكْتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَ هَلَكْتُمْ فَخُذُوا بِهَا وَ أَنَا بِنَجَاتِكُمْ رَعِيمٌ»⁽⁶²⁾.

«دید و بازدید کنید که موجب زنده شدن دل شما و ذکر سخنان ماست. سخنان ما شما را با هم مهربان می کند. اگر به آنها بگروید، هدایت و نجات خواهید یافت و اگر آنها را واگذارید، گمراه و هلاک می شوید. بنابراین، سخنان ما را بگیرید و طبق آنها رفتار کنید. من متکفل رستگاری و نجات شما خواهم شد.»

دری از بهشت

آرزوی هر مرد و زن مؤمن این است که در جهان دیگر، سعادت‌مند باشد و از نعمت ابدی پروردگار (بهشت) متنعم شود. اما این آرزو، خود به خود عملی نمی‌شود. بلکه باید ابتدا مقدمات لازم را فراهم کرد تا آن آرزو تأمین شود اکنون دقت کنید که در اینجا یکی از آن اسباب و موجبات بیان می‌شود.

«تَنَافَسُوا فِي الْمَعْرُوفِ لِإِخْوَانِكُمْ وَ كُونُوا مِنْ أَهْلِهِ فَإِنَّ لِلْجَنَّةِ بَاباً يُقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا مَنْ إِصْطَنَعَ الْمَعْرُوفَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».⁽⁶³⁾

«به برادران دینی خود بسیار نیکی کنید، و در این باره بر یکدیگر پیشی گیرید، و از نیکان باشید. چه برای بهشت دری است که به آن «معروف - نیکی» می‌گویند. فقط کسی که در دنیا کار نیک کرده باشد، از آن در وارد می‌شود.»

مواسات

خدا جسم نیست که کسی به او نزدیک شود، ولی انسان می تواند با اعمال شایسته، خود را به اجر و پاداش خداوند نزدیک کند. کسانی که توفیق احراز این مقام و رتبه را می یابند جزء مقربان درگاه الهی می باشند؛ مانند پیغمبران، اوصیای آنان، ائمه، صلحا و عباد؛ که همه ی آنان با افعال نیک، مرتبه ی بلندی به دست آورده و ثواب بسیاری برای خود اندوخته اند. البته هرکس به قدر اهتمام خود در این راه و با انجام کارهای نیک، می تواند ذخایری از پاداش نزد پروردگار داشته باشد.

«تقربوا الى الله بمواساة اخوانكم».⁽⁶⁴⁾

«به وسیله ی کمک کردن به برادران دینی، خودتان را به خداوند نزدیک کنید.»

هدیه

گاهی رابطه بین دو نفر به عللی تیره می شود. البته برای رفع آن تیرگی و کدورت، راه های بسیاری وجود دارد که شخص با توجه به امکانات می تواند یک یا چند راه را انتخاب کرده، عمل کند. یکی از این طرق، هدیه دادن است. هنگامی که دو نفر به یکدیگر هدیه دادند، یا یکی از آنها پیشقدم شده و چیزی به عنوان هدیه به دیگری داد، آن شخص طبعاً عاطفه اش تحریک شده احساس محبت می کند، و قلبش مهربان و نرم می شود و همین امر سبب می شود که آن تیرگی از میان برود و جای خود را به صمیمیت بدهد.

«تَهَادَوْا تَحَابُّوا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تَذْهَبُ بِالضَّعَائِنِ»⁽⁶⁵⁾

«به یکدیگر هدیه بدهید تا همدیگر را دوست داشته باشید که قطعاً هدیه دادن، کینه ها

را از بین می برد.»

تعاون

دین اسلام دین اتحاد، همکاری و عطف است. از این نظر در قرآن مجید، آیات متعددی راجع به این موضوع آمده است. از آن جمله:

«تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»⁽⁶⁶⁾.

«در نیکی و پرهیزکاری دست به دست یکدیگر بدهید، ولی در گناه و تجاوز به حقوق دیگران، یکدیگر را کمک مکنید.»

در سخنان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه ی طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز درباره ی این امر تأکید بسیار شده است. اینک نمونه ای از دستورات زنده و جاویدان اسلام که حس تعاون، نوع دوستی و همکاری را در افراد ایجاد می نماید.

«تواصلوا و تباروا و تراحموا و تعاطفوا»⁽⁶⁷⁾.

«با یکدیگر بیونید (از هم بریده و جدا نباشید)، نسبت به هم نیکی کنید و رحم و عطف را میان خود برقرار سازید.»

تجارت

کسی که می خواهد تجارت کند، غیر از سرمایه ای که برای این کار آماده می کند باید از طرز معامله کردن، یعنی تهیه و خرید جنس و عرضه کردن و فروختن آن به مشتری، اطلاعاتی داشته باشد. پس از چند معامله، کم کم تجاری به دست می آورد و مسلط بر کار تجارت می شود.

در آن هنگام می تواند تشخیص بدهد، چه معامله ای سود دارد و چه معامله ای زیان آور یا کم سود است. معامله ای که به صرفه ی او تمام می شود انجام می دهد و از معاملات مشکوک صرف نظر می کند. بنابراین خرید و فروش گذشته از آنکه هزینه ی زندگی را تأمین می کند. نیروی فکر و مغز انسان را نیز به واسطه ی جستجوی راههای مختلف درآمد، ورزیده می نماید.

«التِّجَارَةُ تَزِيدُ فِي الْعَقْلِ»⁽⁶⁸⁾

«تجارت عقل (معاش) را زیاد می کند.»

تعقیب

بعد از نماز، مشغول قرائت قرآن، دعا و ذکر خدا باشید. پیشوایان مذهبی ما - و به پیروی از آنها مردم متدین دیگر - که از مناجات، دعا و قرآن لذت می بردند، بعد از نمازهای پنج گانه ی واجب، قرآن تلاوت می کردند و از خداوند علوم دنیا و آخرت را خواستار می شدند.

مسلم است که با این کیفیت در یاد خدا بودن، آثار مادی و معنوی دارد. شما هم بعد از نماز، توجه خود را به خداوند معطوف کنید و از او بخواهید که راههای حلال و مشروع کسب را به شما نشان دهد، تا در نتیجه رزق بسیار نصیب شما شود.

«التَّعْقِيبُ اَبْلَغُ فِي طَلْبِ الرَّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْبِلَادِ.»⁽⁶⁹⁾

«دعا کردن بعد از نماز، برای طلب رزق، از سفر کردن در شهرها (و این طرف و آن طرف رفتن برای تجارت) مؤثرتر است.»

مصافحه

مصافحه، یعنی دست در دست یکدیگر نهادن. شکی نیست که مصافحه نزد هر فردی از افراد بشر، نوعی عرض احترام و اظهار محبت است. مصافحه با زبان بی زبانی می گوید؛ دو نفری که دست به دست هم داده اند، با هم برادر و دوستند و به یکدیگر علاقه دارند. و اگر دو نفری که مصافحه می کنند، آن طور که باید و شاید با هم گرم و صمیمی نیستند و نارضایتی دارند و کینه ی یکدیگر را در دل گرفته اند، باز مصافحه در روحیه ی آنان اثر می گذارد و زنگ کینه از دل های آنان می زداید. بنابراین دست در دست یکدیگر گذارید چه این تماس ایجاد محبت می کند و رشته ی مودت را میان طرفین محکم و استوار می گرداند.

«تَصَافَحُوا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ»⁽⁷⁰⁾

«با هم مصافحه کنید، زیرا مصافحه کینه را از میان بر می دارد.»

عیادت کامل

عیادت، یعنی ملاقات و احوالپرسی از بیمار. منظور از عیادت آن است که به مریض اظهار مهربانی و علاقه کنند و او را که ممکن است در آن حال دل شکسته و روحیه اش ضعیف شده باشد، مورد دلجویی قرار دهند. پس بهتر است کاری را انجام داد که بیشتر، تفقد از مریض محسوب شود و منظور فوق را بهتر تأمین کند. بنابراین اگر از لحاظ بهداشت، منعی نداشته باشد هنگام عیادت به بیمار نزدیک شوید و برای آنکه احساس عطوفت بیشتری از طرف شما کرده باشد با دست خود او را نوازش کنید.

«تمام العیادة ان تدع یدک علی المریض اذا دخلت علیه.»⁽⁷¹⁾

«عیادت کامل آن است که هر وقت بر مریض وارد شدی، دست بر او بگذاری.»

دوام دوستی

دوستان اگر بخواهند دوستی آنها دوام پیدا کند و پایدار بماند و مادام العمر از مزایای دوستی با یکدیگر برخوردار شوند، باید چند صفت داشته باشند و مواظب باشند که همیشه به آن صفات عمل کنند. در غیر این صورت طولی نمی کشد که کینه و عداوت، جایگزین دوستی بین آنان می شود.

«تَحْتَاجُ الْإِخْوَةَ فِيمَا بَيْنَهُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنْ اسْتَعْمَلُوهَا وَإِلَّا تَبَايَنُوا وَتَبَاغَضُوا، وَهِيَ: التَّنَاصُفُ، وَالتَّرَاحُّمُ، وَنَفْيُ الْحَسَدِ»⁽⁷²⁾.

«دوستان در معاشرت با یکدیگر احتیاج به سه صفت دارند. اگر آن سه صفت را به کار بردند (دوستی آنان باقی خواهد ماند)، وگرنه از هم جدا شده و دشمن یکدیگر می شوند. آن سه صفت عبارتند از: انصاف دادن با یکدیگر، ترحم کردن بر یکدیگر، و حسد نداشتن نسبت به یکدیگر.»

آرزوها

آرزوهای بسیار جز اینکه انسان را بدبخت کنند و اضطراب به وجود بیاورند، ثمری ندارند. پس انسان خوشبخت، کسی است که آرزوهای خود را محدود کند و فکر خود را از نفوذ اضطرابات بی جا محفوظ بدارد.

این موضوعی است که اخیراً روان شناسان به آن توجه کرده اند ⁽⁷³⁾.

و امام ششم ما، متجاوز از هزار سال پیش آن را فرموده است.

«تَجَنَّبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تُدْهِبُ بِهِجَةَ مَا خُوِّلْتُمْ، وَتَسْتَصْغِرُونَ بِهَا مَوَاهِبَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ عِنْدَكُمْ وَتُعْقِبُكُمْ الْحَسْرَاتِ فِيمَا وَهَمْتُمْ بِهِ أَنْفُسَكُمْ» ⁽⁷⁴⁾.

«از آرزوهای (دور و دراز) اجتناب کنید زیرا آرزوها، خوشی نعمت هایی را که به شما داده شده از بین می برد. و به واسطه ی آرزوها، مواهبی را که خداوند به شما عنایت فرموده، کوچک می شمرد. و چون آنچه را که در وهم و خیال خود تصور کرده اید فراهم نمی شود، حسرت و افسوس برای شما بار می آورد.»

قیمت بهشت

هر چیزی قیمتی دارد که معمولاً انسان برای به چنگ آوردن آن، بهایش را باید بپردازد و اگر انتظار دریافت آن شیء را بدون پرداخت بهای آن داشته باشد انتظاری بی مورد و خلاف عرف و عادت است. بهشت نیز محلی است که برای آسایش و اقامت دائمی اشخاص مؤمن در نظر گرفته شده است.

انسان باید نخست ایمانی در خود به وجود بیاورد و بر طبق آن عمل کند، آن وقت با امید به فضل پروردگار توقع بهشت هم داشته باشد. خلاصه اول سعی کنید بهای بهشت را به دست آورید تا بتوانید بهشت را به وسیله ی آن بخرید. می دانید بهای آن چیست؟ توحید کامل است که باقی معتقدات صحیح را به دنبال دارد.

«تَمَنُّ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»⁽⁷⁵⁾

قیمت بهشت لا اله الا الله (خدایی نیست جز خدای برحق) و الله اکبر (خدا بزرگتر از آن است که وصف شود) می باشد.

سود بی زیان

اگر انسان درست فکر کند، می بیند یکی از این سه حالت را داراست: یا گرفتار است، یا مرتکب خطا شده است، یا در نعمت پروردگار به سر می برد.

البته باید کاری کند که در حالت اول گرفتاری او رفع شود و در حالت دوم گناهِش را جبران کند و در حالت سوم نعمتش زوال نپذیرد. آیا برای حصول این منظور، راهی هست؟ آری، اگر دعا کند، گرفتاری او بر طرف می شود. اگر توبه کند، گناه او بخشوده می شود. و اگر شکر کند، نعمت او پایدار می ماند.

«ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ وَالِاسْتِغْفَارُ عَنِ الذَّنْبِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ»⁽⁷⁶⁾

«سه چیز است که با بودن آنها چیزی زیان نمی رساند: دعا در وقت گرفتاری و سختی، طلب آمرزش به هنگام ارتکاب گناه و سپاسگزاری در موقع داشتن نعمت.»

جاده بهشت

راه بهشت، راه راستی است و انحرافی در آن نیست. گم شدن هم ندارد. اما در این جاده، باید انسان قدری گذشت داشته باشد. مردانگی کند. حتی در موقع عسرت از بذل مال در راه خدا دریغ نکند. گشاده رو و منصف باشد.

«ثَلَاثٌ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ - أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ وَالْبِشْرُ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ».⁽⁷⁷⁾

«سه چیز است که هرکس یکی از آنها را به پیشگاه خداوند بیاورد، خدا بهشت را برای او واجب می گرداند: بخشش در موقع تنگدستی، خوشرویی با همه ی مردم و همواره با انصاف بودن.»

خوشبختی

گاهی بدون آنکه شخصی اختیاری از خود داشته باشد در اثر نیت خیر، خوشبختی به او روی می آورد و علایم آن آشکار می شود. اکنون گوش فرا دارید و نشانه های آن را بشنوید:

«ثلاثة من السعادة: الزوجة المواتية، و الاولاد البآرون و الرجل یرزق معیشته فی بلده یغدو الی اهله و یروح.»⁽⁷⁸⁾

«سه چیز از سعادت است: زن مطیع، فرزندان نیک و فرمانبردار و فراهم شدن هزینه ی زندگی شخص در شهر خودش که بامداد و شام نزد خانواده ی خود باشد.»

دعای مستجاب

دعا کردن، تحت شرایطی به اجابت خواهد رسید و اثر خواهد کرد. البته دعای عده ای از مردم در موقعیت خاص اجابت می شود، مثل شخص دل شکسته، کسی که توجه خاص و کامل به خدا دارد و شخصی که در حال انجام وظیفه ی دینی است.

«ثلاثة دعوتهم مستجابة: الحآج، فانظروا كيف تخلفونه و الغازی فی سبیل الله فانظروا كيف تخلفونه. و المریض فلا تغیطوه و لا تضجروه.»⁽⁷⁹⁾

«سه نفرند که دعای آنان مستجاب است: کسی که به حج رفته است، پس بنگرید که در غیاب او چگونه با اهل بیت او رفتار می نمایید. کسی که در راه خدا جنگ می کند، پس ببینید پشت سر او با عائله اش چگونه خواهید بود و مریض، پس او را به خشم میاورید و ناراحت مکنید.»

شکایت ها

هرکس و هر چیز حقی دارد. اگر انسان حق آنها را ادا کرد در روز رستاخیز، از آن نظر مسئولیتی نخواهد داشت، و بر طبق مدارکی که در دست داریم، به نفع شخصی که آن حق را رعایت کرده است شهادت می دهند. مثلاً: «هر زمینی که بر آن نماز خوانده شده گواهی می دهد که فلانی بر من نماز خوانده.»⁽⁸⁰⁾ و از این قبیل. و اگر حق آنها ادا نشد، در روز قیامت از کسانی که رعایت حق را نکرده اند شکایت می کنند.

«ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ، وَعَالِمٌ بَيْنَ جُهَالٍ، وَمُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ غُبَارٌ، لَا يُقْرَأُ فِيهِ.»⁽⁸¹⁾

«سه چیز به خداوند متعال شکایت می کنند: مسجد خرابی که همسایه های آن در آن نماز نخوانند، دانشمندی که میان نادانان باشد و از او استفاده نکنند و قرآنی که گرد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن نخوانند.»

هر کسی می گوید: انسان به طور کلی طالب درستی و مخالف نادرستی است بنابراین هرکس در هر وضعی که باشد و هر مرام و مسلکی که داشته باشد و به هر ترتیبی که زندگی کند، خود را در آن وضع و مرام و کیفیت زندگانی، محق می داند و به نظر خودش راه صحیح را می پیماید و خطا و اشتباه نمی کند. چه در غیر این صورت، راه خویش را عوض کرده روش دیگری را انتخاب می کند.

«ثَلَاثٌ خِلَالِ يَقُولُ كُلُّ إِنْسَانٍ إِنَّهُ عَلَى صَوَابٍ مِنْهَا دِينُهُ الَّذِي يَعْتَقِدُهُ وَهُوَ الَّذِي يَسْتَعْلِي عَلَيْهِ وَتَدْبِيرُهُ فِي أُمُورِهِ.»⁽⁸²⁾

«سه چیز است که هر انسانی می گوید من درست و صحیح آن را دارا هستم؛ دینی که بدان اعتقاد دارد، میل و خواسته ای که بر او مسلط است (و او را به کار وادار می کند)، تدبیر و سیاست او در امور زندگی خود.»

منافق

مسلمان بودن فقط به نماز خواندن و روزه گرفتن نیست. مسلمان باید عباداتش را به جا آورد و درستکار نیز باشد.

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ : مَنْ إِذَا اثْتُمِينَ خَانَ».

(83)

«چنانچه سه صفت در کسی باشد آن کس منافق است، اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد: کسی که هنگام سخن گفتن دروغ بگوید، اگر وعده ای داد خلف وعده کند و در امانت خیانت نماید.»

پارسایی

اگر آدمی در دنیا حرص نورزد و خود را زیاد آلوده و گرفتار نکند و به واسطه ی تقوی و پارسایی از اقدام در معاملات و کارهای غیر مشروع خودداری کند، زندگیش ساده، فکرش راحت، آسایشش بیشتر و خدا از او خشنود خواهد بود. در روز قیامت نیز عذابی از ناحیه ی تلاشها و کارهای حرام دامنگیر او نخواهد شد.

اما چه کسی این حساب ها را می کند؟ چه کسی است که فکر حلال و حرام بکند، خیر دنیا و آخرت را در نظر بگیرد، احتیاط کار باشد، دست به هر عملی نزند، ولو برای آرامش وجدان خودش شده هر مسؤولیتی را به گردن نگیرد و تن زیر بار وزر و وبال ندهد؟ تا آنجا که ما اطلاع داریم این نوع اشخاص اندک اند. بکوشید تا شما نیز از همین اشخاص اندک باشید!

«جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا».⁽⁸⁴⁾

«همه ی خوبی ها، در خانه ای گذارده شده و کلید آن، زهد (پارسایی و اجتناب از حرام و بی میلی به توسعه طلبی) در دنیا قرار داده شده است.»

نادانی

دانایی علایمی دارد که در رفتار و گفتار انسان نمایان است. آدم دانا هر چه می کند، و هر چه می گوید، از روی عقل و بینش است. متین می گوید و گفته ی او از نزاکت خارج نیست و ایمان محکمی نیز دارد. پس می توان فهمید یا لااقل حدس زد که صاحب این گونه کردار و سخن، آدم دانایی است.

نادانی نیز نشانه هایی دارد که از روی آنها می توان به وجود آن پی برد؛ آدم نادان بصیرت ندارد، کار و گفتارش نسنجیده است. و ایمانی هم در کار او نیست.

«الْجَهْلُ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبَرِ، وَشِدَّةِ الْمِرَاءِ، وَالْجَهْلِ بِاللَّهِ.»⁽⁸⁵⁾

«بی خردی در سه چیز است: تکبر ورزی، ستیزه جویی و خدا شناسی.»

دوستی و دشمنی

بشر می کوشد تا برای خود جلب منفعت و از خود دفع مفسده و ضرر کند. مردم را از نظر سود و یا زیانی که برای او دارند مورد بررسی قرار می دهد و به طرف کسی می رود که منفعتی از او حاصل شود و از کسی که از جانب او احتمال خطر و زیانی باشد دوری می کند. پس سودمند باشید تا محبوب شوید و مردم به شما علاقه پیدا کنند و از ضرر زدن به مردم حذر کنید، و گرنه با شما دشمن می شوند.

«جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ يَنْفَعُهَا وَ بُغْضِ مَنْ أَضَرَ بِهَا».⁽⁸⁶⁾

«دل ها طبعا کسی را دوست دارند که برای آنها سود داشته باشد، و با کسی دشمن اند

که برای آنها ضرر داشته باشد.»

مسجد

احترام مسجد بسیار است. مسجد مکان مقدسی است. خدای بزرگ در آنجا عبادت می‌شود و باید برای این کار از هر حیث آمادگی وجود داشته باشد. موانعی که در جاهای دیگر برای عبادت وجود دارد، نباید در مسجد باشد، تا به انسان حالت خضوع و خشوعی دست دهد و به خداوند توجه پیدا کند. باید میان مسجد و جاهای دیگر تفاوت و فرقی باشد و انسان حداکثر استفاده را از آن محل مقدس کرده باشد.

«جَنَّبُوا مَسَاجِدَكُمْ الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ وَالْمَجَانِينَ وَالصَّبِيَّانَ وَالضَّالَّةَ وَالْأَحْكَامَ وَالْحُدُودَ وَرَفَعَ الصَّوْتِ»⁽⁸⁷⁾.

«مساجد خودتان را از خرید و فروش، دیوانگان، کودکان، تحقیر برای پیدا کردن گمشده و یا صاحب آن، قضاوت‌ها، اقامه‌ی حدود (اجرای کیفرها) و آواز بلند (که از حد متعارف بلندتر باشد) دور نگه دارید.»

بیاموزید

کسی که دین اسلام را قبول کرد، بار تکلیف بر دوش او نهاده شده و بر او لازم است پس از فهم عقاید اصولی آن دین از روی ادله، مسائل و احکام شرعی را بیاموزد. چنانچه وسایل آموختن فراهم بود و در یاد گرفتن آنها مسامحه کرد، عذر او پذیرفته نخواهد بود. از این نظر فقها کسی را که حکمی از احکام شرع را ندانسته باشد جاهل گویند و او را بر دو قسم می دانند:

جاهل قاصر و جاهل مقصر. جاهل قاصر کسی است که آموختن مسأله برای او میسر نباشد چنین کسی را معذور می شمرند، یعنی خداوند عذر او را قبول می کند. جاهل مقصر کسی است که یاد گرفتن برای او میسر باشد، ولی مسامحه کند. چنین شخصی را معذور نمی دانند.

«جاهدوا فی طلب معرفة ما لا عذر لکم فی جهله»⁽⁸⁸⁾.

«در تحصیل دانشی که از ندانستن آن معذور نیستید، کوشش کنید.»

معاشرت با چه کسانی؟

اشخاص خوب، خوبان را دوست دارند و با آنان معاشرت می کنند و پاداش خوبان را می بینند. اشخاص بد، بدان را می خواهند و با آنان نشست و برخاست می کنند و سزای بدان را نیز خواهند دید.

پس شما از نیکان باشید و با نیکان دوست و همنشین شوید تا در روز قیامت با آنان محشور شوید و از مجالست با بدان دوری کنید و گرنه در روز رستاخیز با آنان خواهید بود.

«حَقُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تَصِيرُوا مَعَ مَنْ عِشْتُمْ مَعَهُ فِي الدُّنْيَا».⁽⁸⁹⁾

«سزاوار است که خدای متعال، شما را با کسانی محشور سازد که در دنیا با آنان

زندگی و معاشرت کرده اید.»

محبت دنیا

محبت دنیا یعنی دل بستن به دنیا و فریفته مال و جاه و مقام دنیا گشتن. منتها نه به حد متعارف و از راه معمول، بلکه زیاده از حد و تلاش برای به دست آوردن آنها از هر طریق که شد و به هر کیفیتی که فراهم گشت.

معلوم است که چنین آدمی به همه جوانب چشم دوخته است و فقط هدف خود را می نگرد و می خواهد به آن برسد. وی به این موضوع توجهی ندارد که کارهایی که برای نیل به مقصود خود، می کند، خوبند یا بد؟ ایمان و وجدان اجازه انجام آنها را می دهد یا خیر؟ و حتی ممکن است در سر راه این گونه اشخاص کارهای خلافی باشد که بی باکانه آنها را به خاطر دست یافتن به مال و مقام انجام دهند.

بنابراین توجه کامل به مادیات، دور بودن از معنویات و غفلت از خدا و جهان آخرت، اساس اعمال ناشایست است و سبب می شود که آدمی بی بند و بار شود و هر عمل ناپسندی در نظر او پسندیده آید و دست به هر کار خلاف شرعی بزند.

«حُبُّ الدنیا راسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»⁽⁹⁰⁾.

«دوست داشتن دنیا، سر (منشأ) هر گناهی است.»

گمان نیک به خدا

خوش گمانی همان خوش بینی و بدگمانی همان بدبینی است که هم نسبت به اشخاص و هم نسبت به اشیاء اطلاق می شود. مثلاً وقتی که می گوئیم به فلانی خوش بینم، مقصود این است که امید خیر به او هست و یا می گوئیم درباره ی او بدبین هستیم، مقصود آن است که انتظار خوبی از او نمی رود. اما درباره ی خدا، شکی نیست که ما نسبت به پروردگار، خوش گمان و خوش بین هستیم. اعتماد به فضل و کرم او داریم، ولی باید رفتار ما طوری باشد که این چنین امیدی را بر باد ندهد و این انتظار را از بین نبرد.

بنابراین آدم باید همیشه و در هر حال، به خدا گمان نیک ببرد؛ به این معنی که خدا را کریم، آمرزنده و مهربان بداند و در پرتو این معنی راهی برای بازگشت و توبه به سوی خدا باز ببیند. اما نه تا آن حد که جرئت مخالفت و معصیت در او پدید آید و مادام العمر به این موضوع دلش را خوش کند و خود را در هر کاری آزاد بنگرد.

«حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرْجُوَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا تَخَافَ إِلَّا ذَنْبَكَ».⁽⁹¹⁾

«خوش گمانی به خدا آن است که جز به خدا امیدوار نباشی، و جز از گناهت نترسی.»

یاری خدا

انسان چه می خواهد و میل دارد چگونه زندگی کند؟ او می خواهد که به وظیفه اش عمل کند و بر دشمنانش فایق و پیروز شود. وقتی که انسان ایمان داشته باشد و دشمن او بی ایمان باشد و آزادانه نافرمانی خدا کند، باید این وضع دشمن، برای شخص با ایمان مایه ی تسلی باشد.

زیرا می بیند که خودش گرفتار معصیت خدا نیست و از این حیث مسئولیت و عذابی ندارد، ولی دشمن او دچار خلاف کاری است و مسئولیت و شکنجه ی خدا برای او ثابت است. پس با این حساب دشمن او مغلوب شده و او به مراتب بر دشمن خود تفوق و برتری یافته است. ولی این شکست دشمن را باید نوعی کمک از جانب خداوند متعال بداند.

«حَسْبُ الْمُؤْمِنِ مِنَ اللَّهِ نُصْرَةً أَنْ يَرَىٰ عَدُوَّهُ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»⁽⁹²⁾.

«این اندازه یاری از خدا برای مؤمن، کافی است که ببیند، دشمن او نسبت به خداوند

عزیز و بزرگ، نافرمانی می کند.»

نور حج

کسی که به مکه مشرف شد و اعمال حج را طبق دستور انجام داد، آن اعمال او را دگرگون می کند و وضع روحی او را تغییر می دهد. تیرگی های باطنی را از قلب او می زداید و روشنایی خاصی در دلش پدید می آورد. نورانیتی به او می دهد که تا آن موقع دارا نبوده است، آن هم نوری با ارزش و گرانبها، نوری خدایی و قابل نگهداری. کسی که موفق شد و آن نور را به دست آورد، باید قدر آن را بداند و عزیز و محترمش بشمارد، تا در تاریکیهای مراحل آینده ی خویش و جهان آخرت، آن مشعل فروزان معنوی را فرا راه خویش داشته باشد.

«الْحَاجُّ لَا يَزَالُ عَلَيْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ يَلْمَ بِذَنْبٍ»⁽⁹³⁾.

«حاجی تا زمانی که گناه نکرده، همیشه نور حج با او هست.»

پاداش حجاج

تشریف به خانه ی خدا موفقیت بزرگی است. کسی که این موفقیت نصیبش شد، سعادتی عظیم نصیب او شده است. ولی همان طور که محصلان هر کدام نمره ی مخصوصی می گیرند، مراتب حجاج نیز یکسان نیست. هرکس وظیفه اش را کاملتر انجام دهد و عمق و واقع اعمال حج را بهتر درک کند، مرتبه و پاداش او زیادتر است. شما بکوشید تا از راه کسب معرفت، تقوی، اخلاص و خدمت به خلق حجاجی کاملتر انجام داده باشید.

«الْحَجَّاجُ يَصْدُرُونَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٌ يُعْتَقُ مِنَ النَّارِ وَصِنْفٌ يَخْرُجُ مِنْ دُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَصِنْفٌ يُحْفَظُ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ فَذَاكَ أَدْنَى مَا يَرْجِعُ بِهِ الْحَاجُّ»⁽⁹⁴⁾

«حجاج از مکه که بر می گردند سه دسته اند: دسته ای که از آتش (جهنم) آزاد می شوند. و دسته ای که از گناهان بیرون می آیند، مانند روزی که از مادر متولد شده اند. و دسته ای که (تنها پاداش آنان آن است که) خانواده و مال آنها (از بلا) محفوظ می ماند، (و اصلاً آمرزشی برای آنها نیست مانند ریا کاران) و این کمتر پاداشی است که نصیب حاجی می شود.»

محاسب خود باشید

انسان عاقل همیشه حساب دخل و خرج خود را دارد. هرگاه متوجه شد که درآمدش کمتر از مخارجش شده است، به فکر چاره می افتد تا از راه های دیگری درآمد تازه ای پیدا کند یا بالاجبار مخارج خود را کمتر کند. شخص مسلمانی که آشنایی با ائمه طاهربین دارد و به روش ستوده ی آنان عمل می کند، نیز باید حساب کارهای خوب و بد خود را داشته باشد تا گناهان خود را جبران کرده و بر کارهای نیک خود بیفزاید.

«حَقُّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا أَنْ يَعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عَلَى نَفْسِهِ فَيَكُونَ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ مِنْهَا لِئَلَّا يَخْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ».⁽⁹⁵⁾

«بر هر مسلمانی که ما (ائمه) را می شناسد، واجب است که کارهای شبانه روز خود را به وجدان خود عرضه کند و محاسب خود باشد. اگر در اعمال خود کار نیکی دید، آن را بیشتر نماید، و اگر گناهی دید از آن توبه کند، تا روز قیامت خوار نگردد.»

دین جاویدان

پیغمبر اسلام، آخرین پیغمبر و دستورات او آخرین دستوراتی است که برای هدایت جامعه ی بشریت ظهور یافته و منتشر شده است. درست است که در هر عصر و زمان، باید به اقتضای همان عصر، برنامه ای وجود داشته باشد تا نظم و عدالت اجتماعی برقرار شود.

اما این را هم باید اقرار کرد که دستورات پیغمبر اسلام بر پایه فطرت و خلقت و بر مبنای عقل و وجدان است و دستوراتی که با توجه به واقعیت، بر چنین مبنا و اساسی وضع شده است تا بشر عواطف، روحيات، وجدان و عقل خود را زیر پا نگذارد چنین دستوراتی از کهنگی و غیر قابل اجرا بودن مبرا و برای همیشه پابرجا و جاویدان خواهد بود.

«حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».⁽⁹⁶⁾

«حلال محمد ﷺ همیشه و تا روز قیامت حلال، و حرام او همیشه و تا روز قیامت

حرام است.»

عزت مؤمن

شخص با ایمان غیرت دینی دارد؛ یعنی مایل است به احکام شرع عمل شود و مردم در راه خیر و صلاح قدم بردارند و از ضلالت و گمراهی به دور باشند. چنین شخصی طاقت ندارد که عمل غیر مشروعی را ببیند و ساکت بماند و اگر شرایط نهی از منکر موجود نباشد و صلاح نبیند که به زبان، از آن کار ناشایست جلوگیری کند و بدی آن را ابراز دارد او قلباً خشمگین و ناراحت است و در هیچ جای دلش رضایتی برای آن کار وجود نخواهد داشت.

دین و ایمان مؤمن گرامی است و بی احترامی به دین و ایمان، خود، بی احترامی و توهین به اوست. لذا باید از حیثیت خود، یعنی دین و عقاید خویش دفاع کند و کمترین دفاع آن است که از کار زشت منزجر شود و آن را تقبیح نماید.

«حَسْبُ الْمُؤْمِنِ عِزًّا إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارَهُ.»⁽⁹⁷⁾

«در عزت مؤمن این اندازه کافی است، که هر گاه عمل ناپسندی دید، خداوند بداند که او در دل خود، آن کار را زشت می شمارد.»

همسایه خوبی باشید

از حقوقی که دین مقدس اسلام آن را واجب دانسته است، حق همسایه است. انسان باید همسایه ی خود را مانند خانواده اش مورد لطف قرار دهد و با او انس و الفت داشته باشد و در مواقع لزوم به او کمک کند. اگر شخص حق همسایه را رعایت کرد، از انعکاس و مزایای این عمل نیک بهره مند می شود.

علی علیه السلام در آخرین وصیت خود فرمود: «پیغمبر خدا آن قدر درباره ی همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم آن حضرت، برای همسایه سهمی از ارث قرار خواهد داد.»⁽⁹⁸⁾ ملاحظه کنید، اگر این مسئله عملی شود و همه ی همسایگان نسبت به هم معاشرت نیکو داشته باشند، همه در خوشی به سر می برند و همین خوشی باعث آبادی خانه ها و طولانی شدن عمرها می شود.

«حُسْنُ الْجُورِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ».⁽⁹⁹⁾

«خوب همسایگی کردن، خانه ها را آباد و عمرها را زیاد می کند.»

آزمند

شخصی که بیش از اندازه و متعارف تلاش می کند بر فرض که آز، او را به سقوط و نیستی نکشاند و مال زیادتری به دست آورد، آسایش را از خود سلب کرده است. زیرا مانند دیگران به زندگی ساده ای قانع نیست و چون این شخص، حد معینی در نظر ندارد و هر چه داشته باشد به نظرش کم است و راضی نیست، به موضوع «روزی با خداست» و «خدا رزق را می رساند» یقین ندارد.

«حُرِّمَ الْحَرِيصُ حَصْلَتَيْنِ وَ لَزِمَتْهُ حَصْلَتَانِ حُرِّمَ الْفَنَاعَةَ فَأَفْتَقَدَ الرَّاحَةَ وَ حُرِّمَ الرِّضَا فَأَفْتَقَدَ الْيَقِينَ»⁽¹⁰⁰⁾.

«شخص حریص از دو صفت محروم و به دو حالت دچار است: از قناعت محروم است، از این رو آسایش نخواهد داشت. از خشنودی (به داده ی خدا) محروم است، به این علت (به وعده ی خدا) یقین ندارد.»

نماز و مواسات

کسی که ایمان محکمی داشته باشد و واقعا به وظایف دینی خود از جمله نماز عمل کند - یعنی روزی پنج نوبت با خداوند ارتباط داشته و در برقراری این ارتباط، دقیق و مواظب باشد - و از طرف دیگر با سخاوت طبع و برابری با دوستان، اثبات کند که طمعی به مال دنیا ندارد. چنین کسی جز نیکی از او انتظار نمی رود. اما کسی که این صفات را دارا نباشد، شایسته معاشرت نیست و باید از او دوری جست.

«خَصْلَتَانِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ وَإِلَّا فَاعْزُبْ ثُمَّ اعْزُبْ ثُمَّ اعْزُبْ قِيلَ وَمَا هُمَا قَالَ الصَّلَاةُ فِي مَوَاقِيتِهَا وَالْمَحَافَظَةُ عَلَيْهَا وَالْمُؤَاسَاةُ»⁽¹⁰¹⁾

«دو صفت است که اگر در کسی بود (به او نزدیک شو)، و گرنه دور شو، دور شو، دور شو. گفته شد: آن دو صفت کدام است؟ فرمود: به جا آوردن نماز در اوقات خود و مسامحه نکردن در آن. و کمک کردن و برابری نمودن با دیگران.»

بخشنده و بخیل

آیا لذتی بالاتر از این هست که انسان از نعمتهایی که خداوند به او داده است استفاده کند و به دیگران نیز بدهد؟ و آیا ذلتی بالاتر از این هست که آدمی از داده‌ی پروردگار بهره‌مند شود، اما اینقدر همت نداشته باشد که به داد دل ضعفا برسد و به آنان ترحمی کند، یا اینکه اصلاً نه خودش استفاده‌ای از مال خود نماید و نه جود و سخاوتی داشته باشد که به دیگران فایده‌ای برساند.

«خيارکم سمحاؤکم و شرارکم نجلاؤکم»⁽¹⁰²⁾.

«نیکان شما کسانی هستند که بخشش می‌کنند (و دست‌گشاده دارند) و بدان شما

اشخاصی هستند که بخل می‌ورزند.»

ترس از خدا

هر کس خدا را بشناسد و به عظمت او پی ببرد، از معصیت کردن بیمناک خواهد شد. امام کسی که در مقام نافرمانی جری و بی باک شود و از این لحاظ ترسی به خود راه ندهد، خدا را نشناخته است و نمی توان او را «دانا» به شمار آورد.

«الْحَشِيَّةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ مِيزَانُهُ وَ الْعِلْمُ شُعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَ قَلْبُ الْإِيْمَانِ وَ مَنْ حُرِمَ الْحَشِيَّةَ لَا يَكُونُ عَالِمًا وَ إِنَّ شَقَّ الشَّعْرِ بِمُتَشَابِهَاتِ الْعِلْمِ.»⁽¹⁰³⁾

«ترس از خدا نتیجه ی علم (به او)، و علم پرتو معرفت و اساس ایمان است و کسی که ترس از خدا نداشت عالم نیست، اگرچه در علوم مشکل موشکافی کند.»

طبیعی یا اکتسابی

اخلاق و عادات نیکی که در انسان هست، یا ذاتا آنها را دارد یا اینکه ذاتا نداشته و در خود به وجود آورده است. حال باید دید برتری با کدامیک از آنهاست؟

«الْحُلُقُ خُلُقَانِ أَحَدُهُمَا نِيَّةٌ وَالْآخَرُ سَجِيَّةٌ قِيلَ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ قَالَ عَ النَّيَّةُ لِأَنَّ صَاحِبَ السَّجِيَّةِ مَجْبُولٌ عَلَى أَمْرٍ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَصَاحِبَ النَّيَّةِ يَتَصَبَّرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهَذَا أَفْضَلُ.»⁽¹⁰⁴⁾

خوی نیکو بر دو قسم است، اکتسابی و طبیعی. پرسیدند: «کدام بهتر است؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «اکتسابی. چه دارنده ی خوی طبیعی، طبیعت وی آن است و نمی تواند غیر آن را داشته باشد. ولی دارنده ی خوی اکتسابی، خود را به داشتن آن خوی وادار کرده و بر طاعت خدا تحمل می کند. پس این برتر است.»

فرصت های پر ارزش

موانع و مشکلات کارها بسیار است. پس هرگاه انسان متوجه شد که آزادی و قدرت کارهای شایسته را دارد و باید آن فرصتهای با ارزش را غنیمت شمرد و قدر آنها را بداند که اگر آن فرصتها را به رایگان از دست داد پشیمان می شود و پشیمانی سودی نخواهد بخشید.

«خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ خُذْ مِنْهَا فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ وَفِي الْقُوَّةِ قَبْلَ الضَّعْفِ وَفِي الْحَيَاةِ قَبْلَ الْمَمَاتِ»

«بهره ی خود را از وجود خویشتن بگیر: در تندرستی پیش از بیماری، در توانایی پیش از ناتوانی و در زندگی پیش از مرگ.»

دعای غیابی

انسان نباید هیچ گاه برادران دینی خود را فراموش کند و هرگاه که مقتضی دید و گمان اجابت دعا داشت، باید خیر و سعادت آنان را از خداوند بخواهد تا در پرتو این ییادآوری و دعای خیر، خود نیز استفاده کند. البته دعا برای دیگران در وقتی که حاضر نباشند، برای طرف و شخص دعا کننده اثر مخصوصی دارد، زیرا در آن موقع ریا و تظاهری در آن دعا نیست و از این نظر نسبت به شخص مورد نظر، به اجابت می رسد. برای خود دعا کننده نیز چون به فکر برادر دینی خود بوده است، بهره و پاداشی هست.

«دُعَاءُ الْمَرْءِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ يُدْرِي الرِّزْقَ وَيُدْفَعُ الْمَكْرُوهَ.»

«دعا کردن شخص برای برادر دینی خود در غیاب او، روزی را زیاد و ناملاهم و

گرفتاری را بر طرف می کند.»

ربا

قانون خدایی و طبیعی برای به دست آوردن هزینه زندگی، همان کسب و کار، کوشش و استفاده ی مشروع از پول است و تخطی از این قانون گناهی بس بزرگ به شمار می رود. خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است:

1. (وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا) ⁽¹⁰⁵⁾

خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.

2. (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ) ⁽¹⁰⁶⁾

خداوند ربا را از بین می برد (بی برکت می سازد) و صدقه ها را زیاد می نماید (یاداش آنها را چندین برابر می کند).

«دِرْهَمٌ رِبَاً عِنْدَ اللَّهِ أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبَةً كُلُّهَا بِذَاتِ حُرْمٍ». ⁽¹⁰⁷⁾

یک درهم ربا (سود پول) نزد خداوند از هفتاد زنا با زنان محرم سخت تر است.

شریک پاداش

خداوند رتوف و مهربان هیچ عملی را بدون اجر و مزد نمی گذارد. کسی که دعا می کند و چیزی از خدا می طلبد، پروردگار مهربان به او پاداشی عنایت می فرماید. و کسی که پشتیبان دعا کننده است و با او در آن مورد هماهنگی دارد و اجابت دعای او را از خداوند متعال مسئلت می کند و می گوید «آمین» (یعنی پروردگارا اجابت کن)، به واسطه ی این همکاری در پاداش او شریک خواهد بود.

«الدَّاعِي وَالْمُؤْمِنُ فِي الْأَجْرِ شَرِيكَانِ»⁽¹⁰⁸⁾.

«دعا کننده و آمین گو، هر دو، در پاداش شریک اند.»

پایه ی انسان

خداوند بزرگ با تدبیر خاص خویش، آدمی را بیافرید و از انواع قوایی که مصلحت می دانست به وی مرحمت فرمود. پایه ی موجودیت و قوام انسانیت او را گوهر گرانبهای «عقل» قرار داد تا در مهالک و پرتگاه های مادی و معنوی انسان را حفظ کرده، از سقوط او جلوگیری کند. از این نظر امام هفتم به هشام فرمود: «خداوند برای مردم دو حجت قرار داد: حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر همان پیمبران و ائمه هستند که برای هدایت مردم فرستاده است و حجت باطن عقل است که به بشر مرحمت فرموده است.»⁽¹⁰⁹⁾

« دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ. »⁽¹¹⁰⁾

«پایه ی انسان، خرد است.»

دعا

دعا در لغت به معنی خواندن است و در اصطلاح «طلب و درخواست چیزی از خداوند متعال است برای شخص دعا کننده یا دیگری» درباره ی دیگری دعای خیر را «دعاء له» و نفرین را «دعاء علیه» گویند. به طور کلی خداوند وعده فرموده است که دعا را بپذیرد و بدان ترتیب اثر دهد. ما معتقدیم که در شرایط خاصی دعا مؤثر است. اخیراً بعضی از دانشمندان در این موضوع تحقیق کرده و پی برده اند که «کسی که توجهی به خدا پیدا نمود و دعا کرد، یقیناً نتیجه ی مثبت می گیرد»⁽¹¹¹⁾ بنابراین دعا را ترک مکنید. چه، رو آوردن به خدا و توجه به ذات اقدس او از صمیم قلب، خیلی از کارها را آسان می کند.

«إِنَّ الدُّعَاءَ أَنْفَعُ مِنَ السِّتَانِ».⁽¹¹²⁾

«دعا از سر نیزه، نفوذش (اثرش) بیشتر است.»

به یاد خدا بودن

آدمی که با خدا باشد، روح او به یاد پروردگار زنده است و در هر حال به فرمان او عمل می کند. اگر تنها باشد خدا را از یاد نمی برد و اگر در میان مردم با ایمان باشد، برنامه ی خود را عملی می کند. اگر در میان جماعتی باشد که از خدا بی خبرند، باز هم دست از روش خود بر نمی دارد و حاضر نیست هم‌رنگ آنها شود. مسلم است که چنین شخصی در صورت اخیر شهادت به خرج داده و ثواب اشخاصی را دارد که در راه خدا جهاد می کنند.

«الذاکر الله تعالی فی الغافلین کالمقاتل فی الهاربین».⁽¹¹³⁾

«کسی که در میان مردم غافل (از خدا) به یاد خدا باشد، مانند کسی است که در میان فراریان از جنگ (در راه خدا استقامت کرده و) مشغول جنگ باشد.»

اقرار به فضیلت

انسان نمی تواند همه جا و با همه کس مخالفت کند و رأی هر شخصی را رد کند. در بعضی مواقع باید رأی طرف را بپسندد و قبول کند. البته در صورتی که طرف، مزیتی داشته باشد و در کار ورزیده باشد، حق بگوید و تا حدی مصون از خطا باشد. بنابراین انسان باید نظریات اشخاص برتر از خود را مانند فضلا و دانشمندان محترم شمرده و با آنان به ستیزه بر نخیزد.

«دَلِيلُ نَفْسِكَ بِاحْتِمَالٍ مَنْ خَالَفَكَ مِمَّنْ هُوَ فَوْقَكَ وَمَنْ لَهُ الْفَضْلُ عَلَيْكَ فَإِنَّمَا أَقَرَّرْتُ بِفَضْلِهِ لِئَلَّا تُخَالَفَهُ».⁽¹¹⁴⁾

«کسی که رتبه ی او بالاتر و برتر از تو است و با تو مخالفت می کند، (رأی او را) بپذیر و نفس خود را در برابر او رام و منقاد نما، زیرا برای این اقرار به فضیلت و برتری او کرده ای که با او مخالفت نکنی.»

گناهان

هر گناهی اثر مخصوصی دارد و نوعی ناراحتی ایجاد می کند. اینک پاره ای از گناهان و آثار آنها:

«الدُّنُوبُ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ الِّبَغْيِ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ الْقَتْلِ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقَمَ الظُّلْمُ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ وَهِيَ السُّتُورُ شُرْبُ الْخَمْرِ وَالَّتِي تَحْبِسُ الرِّزْقَ الزِّنَا وَالَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ وَتُظْلِمُ الْهَوَاءَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ»⁽¹¹⁵⁾

«گناهی که نعمت را تغییر می دهد: تکبر و سرکشی است. گناهی که موجب پشیمانی می شود: قتل (ناحق) است. گناهی که عذاب فرود می آورد: ستم است. گناهی که پرده را پاره می کند: شرب خمر است. گناهی که روزی را باز می دارد: زناست. گناهی که مرگ را نزدیک می کند: بریدن از خویشان است و گناهی که از اجابت دعا جلوگیری و فضای زندگی را تاریک می نماید، ناراضی بودن پدر و مادر است.»

سخندانی

شخص سخندان و سخنور کسی است که رعایت حال شنونده را کرده و با مقدمه ای مناسب، آنچه را می خواهد بیان می کند و بدین وسیله جلب قلوب آنان می شود. این دستوری است که پیشوایان ما به منظور پیشرفت در تبلیغ داده اند و خودشان نیز همین روش را داشته و بدان عمل کرده اند.

«رحم الله عبدا اجتر مودة الناس الى نفسه فحدثهم بما يعرفون و ترک ما ینکرون».⁽¹¹⁶⁾

«خدا رحمت کند بنده ای را که محبت مردم را نسبت به خود جلب کند. یعنی: برای آنان به اندازه ی فهم و معرفتی که دارند سخن گوید، و آنچه را که از فهم و ادراک آنان دور است نگوید.»

جواب نامه

دین اسلام خواسته است همیشه میان افراد دوستی و ارتباط حسنه برقرار باشد و به طریقی بین آنها الفت و محبت ایجاد کند. لذا می بینید سلام کردن را مستحب و جواب دادن آن را واجب دانسته است.⁽¹¹⁷⁾ به همین ترتیب نامه نوشتن را مستحب و جواب دادن نامه را نیز واجب شمرده است زیرا کسی که به شما نامه می نویسد، محبت کرده است و شرعا و عرفا لازم است متقابلا به او احترام گزارده و جواب او را بنویسید. بنابراین اگر نامه ی او را بدون پاسخ بگذارید ترک واجب نموده، در نتیجه گناه کرده اید.

«رَدُّ جَوَابِ الْكِتَابِ وَاجِبٌ كَوُجُوبِ رَدِّ السَّلَامِ».⁽¹¹⁸⁾

«پاسخ دادن به نامه، همانند پاسخ دادن به سلام، واجب است.»

عفت

عفت، صفت پسندیده و بارزی است که به انسان شرافت و بزرگی می دهد و او را ارجمند و با شخصیت می کند. پس بکوشید تا از دارندگان این صفت باشید. چنانچه این صفت را در خود به وجود آوردید مشمول دعای امام می شوید.

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا عَفًّا وَتَعَفَّفَ وَكَفَّ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَإِنَّهُ يُعَجَّلُ الدَّلَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَا يُغْنِي النَّاسُ عَنْهُ شَيْئًا».⁽¹¹⁹⁾

«خداوند رحمت کند بنده ای را که با عفت باشد، یعنی: از کارهای حرام و ناپسند پرهیز نماید و تقاضای کمک مالی از مردم نکند. زیرا تقاضای کمک مالی از مردم، در دنیا به سرعت، پستی به بار می آورد و مردم نیز شخص متقاضی را بی نیاز نمی کنند.»

رزق

هر سری رزقی دارد. شما هر چند کم روزی و کم نصیب باشید در صورت ازدواج و اختیار کردن شریک زندگی، اقبال خود را با دیگری پیوند زده اید. ضمناً با تولد کودکان روزی های تازه ای به شما خواهد رسید. از این گذشته، فکر اداره کردن و تأمین مخارج عائله شما را وادار می کند تا در جستجوی راههای بهتر زندگی باشید و از حالت بی اعتنائی خارج شوید.

مسلم است که با کوشش بیشتر، درآمد بیشتر می شود. بنابراین با توجه به عوامل یاد شده، سزاوار نیست که انسان امیدی به تأمین مخارج همسر نداشته باشد و به این دلیل ازدواج نکند یا در صورتی که ازدواج کرده غم روزی اهل و عیالش را بخورد، بلکه شایسته است که انسان کمر همت را برای کار ببندد و امیدوار باشد که از عهده ی اداره کردن آنان بر می آید.

«الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَ الْعِيَالِ». (120)

«روزی با زن و عائله است.»

ازدواج

چیزی که قدر و قیمت عبادت را نزد خدا بالا می برد اطاعت از خدا و اجتناب از معاصی است و آنچه ارزش عبادت را کم می کند، ارتکاب معصیت است. بنابراین کسی که ازدواج کرد، از دو نظر ارزش عبادت او بیشتر و در نتیجه ثواب او زیادتر است:

1. عمل به سنت ⁽¹²¹⁾ پیغمبر اکرم ﷺ نموده و بدین وسیله اطاعت از خدا کرده است؛

2. به واسطه ی ازدواج از بعضی گناهان در امان بوده و قهرا از آنها به دور است.

«رُكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رُكْعَةً يُصَلِّيْهَا أَعْرَبٌ» ⁽¹²²⁾

«دو رکعت نماز از آدمی که ازدواج نموده، بالاتر از هفتاد رکعت نماز است که آدم

عزب به جا بیاورد.»

اسراف

انسان باید به تناسب عایدی خویش خرج کند و از زیاده روی احتراز کند. زیاده روی اختصاص به شخص غنی ندارد. ممکن است شخص محتاج نیز در مخارج خود، از حد معمول تجاوز کند و گاهی نیز از شخص توانگر بیشتر اسراف نماید. زیرا شخص دارا درآمد دارد و درآمدش تا حدودی معین است و حساب دخل و خرج خود را دارد ولی آدم فقیر چون درآمد معینی ندارد و معلوم نیست چه وقت و چه اندازه برای او می رسد، تعادلی بین درآمد و هزینه ی خود برقرار نمی کند.

«رُبَّ فَقِيرٍ أَسْرَفَ مِنْ غَنِيٍّ... الْفَقِيرُ أَسْرَفَ مِنَ الْغَنِيِّ فَقَالَ إِنَّ الْغَنِيَّ يُنْفِقُ مِمَّا أُوتِيَ وَالْفَقِيرَ يُنْفِقُ مِنْ غَيْرِ مَا أُوتِيَ». (123)

«چه بسا فقیری که اسراف او از شخص توانگر بیشتر باشد. چه شخص توانگر از درآمد خود خرج می کند، ولی فقیر بدون آنکه درآمد داشته باشد خرج می کند.»

مرد و مردانگی

خداوند نعمت هایی به بشر مرحمت فرموده است که نباید آن نعمت ها را راکد گذارد و آن طور که به او دستور داده شده است به کار بندد. به کار بستن آنها، هم برای استفاده ی شخصی خود او و هم برای خدمت به نوع است. نعمت هایی که می شود در راه خدمت به نوع مورد استفاده قرا گیرند عبارتند از:

1. مال، که انسان قرض الحسنه بدهد، ببخشد، کار و کسب کند و در نتیجه اقتصاد را بچرخاند؛
2. جاه و مقام، که با پاکی و صحت، مدیریت کند، ریاست داشته باشد، اجتماع را رهبری نماید و عدل و مساوات برقرار کند؛
3. زبان، که سخن گوید، با گفتار خود راهنمایی کند و راه خیر و صلاح را به مردم نشان دهد.

مسلم است که خدمت به وسیله ی زبان با ارزشتر است.

«الرَّجَالُ ثَلَاثَةٌ رَجُلٌ بِمَالِهِ وَرَجُلٌ بِجَاهِهِ وَرَجُلٌ بِلِسَانِهِ وَهُوَ أَفْضَلُ الثَّلَاثَةِ»⁽¹²⁴⁾

«مردان سه قسمند: مردی که مردانگی او به مال اوست، مردی که مردانگی او به جاه و مقام اوست و مردی که مردانگی او به زبان اوست و سومی از اولی و دومی برتر و بالاتر است.»

کشاورزان

کشاورزان کسب حلالی دارند و مواد اولیه ای را که خداوند به آنها لطف فرموده است تهیه کرده و در دسترس عموم قرار می دهند. البته در قبال این شغل اصیل و پر مشقت، نزد خداوند مقام ارجمندی دارند.

«الزَّارِعُونَ كُنُوزُ الْأَنْامِ يَزْرَعُونَ طَيِّبًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَامًا وَأَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً يُدْعَوْنَ الْمُبَارَكِينَ»⁽¹²⁵⁾

«کشاورزان گنج و مردم می باشند. چیز حلال و پاکی را که خداوند از زمین بیرون می آورد، کشت می کنند. در روز قیامت مقام آنان از دیگران بهتر و منزلت آنان از همه مردم به خداوند نزدیکتر است و آنان را مبارکین (اشخاص با خیر و برکت) می خوانند.»

سرآمد کارها

ذکر خدا فقط این نیست که تسبیح به دست گرفته، مثلاً «سبحان الله» بگوییم. بلکه ذکر، معنی دیگری هم دارد.

«سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيَتْ لَهُمْ مِثْلَهُ وَ مُوَسَّاتِكَ الْأَخَّ فِي الْمَالِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَيْسَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَطُّ وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ أَخَذْتَ بِهِ أَوْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ تَرَكْتَهُ.»⁽¹²⁶⁾

«سرآمد کارها سه کار است: انصاف دادن با مردم، به طوری که آنچه را برای خود می پسندی مانند آن را برای مردم بیسندی، مواسات و کمک مالی به برادر دینی و به یاد خدا بودن در هر حال. به یاد خدا بودن فقط به گفتن «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» نیست؛ بلکه یادآوری خدا آن است که هرگاه کاری برای تو پیش آمد که خداوند به آن امر کرده است، آن را انجام دهی یا اگر کاری برای تو پیش آمد که خداوند از آن نهی فرموده است آن را ترک کنی.»

دزدان

گمان نکنید که دزدان فقط کسانی هستند که در گردنه ها راهزنی می کنند یا از دیوار خانه ها بالا می روند یا در خیابان و کوچه و بازار، جیب بری می کنند. اشخاصی که حقوق شرعی خود را نمی دهند و کسانی که بدهی خود را از هر نوع که باشد نمی خواهند بپردازند نیز دزد می باشند، زیرا دزد یعنی کسی که مال دیگران را بدون اجازه و رضایت آنان ببرد. این گونه اشخاص نیز مال دیگران را بدون اذن آنها تصرف کرده اند.

«السُّرَاقُ ثَلَاثَةٌ مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مُسْتَجِلُّ مَهْرِ النِّسَاءِ وَ كَذَلِكُ مَنْ اِسْتَدَانَ دَيْنًا وَ لَمْ يَنْوِرِ

قَضَائِهِ» (127)

«دزدان سه دسته اند: کسی که زکات ندهد، کسی که مهر زنان را حلال شمرده (و از دادن آن خودداری کند) و کسی که قرض کند و قصد اداء آن دین و قرض را نداشته باشد.»

خوشبختی دو سرای

پیشوایان ما کیفیت دعا کردن را به ما یاد داده و حتی به ما آموخته اند که چه دعایی باید کرد و چه چیزی باید از خداوند مسألت نمود. مسلم است که نهایت آرزوی ما این است که در این جهان محتاج کسی نباشیم و از سلامتی جسمی و روحی برخوردار باشیم و در روز واپسین مورد عفو پروردگار واقع شویم و در نعمت جاویدان خداوندی (بهشت) متنعم شویم. خلاصه می خواهیم در دنیا و آخرت سعادتمند باشیم. پس باید در مقام دعا و درخواست، موجبات همان سعادت را از خداوند طلب کنیم.

«سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى فِي الدُّنْيَا وَالْعَافِيَةَ وَالْآخِرَةَ الْمَغْفِرَةَ وَالْجَنَّةَ». (128)

«از خداوند بی نیازی و عافیت را در این جهان و آمرزش و بهشت را در آن جهان

مسئلت کنید.»

سخاوتمند

تصور نکنید فقط کسانی با سخاوتمند که در خانه ی بازی دارند و به گرمی از میهمانان پذیرایی می کنند و دوست دارند مردم با آنان رفت و آمد داشته باشند و از غذایشان بخورند؛ بلکه اشخاصی بخشنده اند که در کارشان حساب باشد و طبق وظیفه ی شرعی مقداری از اموال خود را در موردی که شایسته است صرف کنند. مثلاً به شخص فقیر آبرودار یا مریضی که نمی تواند مخارج معالجه اش را بپردازد کمک نمایند تا از پریشانی و مرض نجات یابد. این اشخاص هم جنبه ی اخلاقی و وجدانی این کار را در نظر می گیرند و از این حیث به دیگران کمک می کنند و هم جنبه ی مذهبی این عمل را در منظور دارند و به همین دلیل همان طور که خدا فرموده است از دارایی خود در راه خدا می بخشند.

«السَّخِيُّ الْكَرِيمُ الَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ فِي حَقِّ اللَّهِ».⁽¹²⁹⁾

«سخاوتمند و کریم کسی است که حقوق واجبه ای را که خدا دستور داده است بدهد.»

سعایت

سعایت آن است که انسان نزد شخصی از کسی بدگویی کند که آن شخص، قادر بر ضرر زدن و اذیت کردن طرف باشد. خلاصه به عبارت ساده تر اینکه، سعایت یعنی برای کسی زدن. در این صورت، اگر عمل گوینده به نتیجه رسید و شنونده ترتیب اثر به سخنان گوینده داد و در مقام ایذاء طرف بر آمد، هر سه نفری که در گیر و دار این کار ناروا بودند به هلاکت می رسند:

1. آدم بد گو؛

2. شخصی که به آزار کردن دیگری تحریک شده است؛

3. کسی که از او بدگویی شده و به او آزار رسیده است.

آدمی که سعایت می کند ساعی نام دارد، از مصدر سعایت. (ساعی، از مصدر سعی به معنی کوشش کننده است که در اینجا مراد نیست).

سعایت یکی از انواع سخن چینی است که انسان متدین و باوجدان هرگز به این کار اقدام نمی کند.

«السَّاعِي قَاتِلُ ثَلَاثَةٍ قَاتِلُ نَفْسِهِ وَ قَاتِلُ مَنْ يَسْعَى بِهِ وَ قَاتِلُ مَنْ يَسْعَى إِلَيْهِ»⁽¹³⁰⁾.

«کسی که سعایت می کند، کشنده ی سه نفر است: کشنده ی خودش، کشنده ی کسی

که درباره ی او سعایت کرده، و کشنده ی شخصی که نزد او سعایت نموده است.»

خدمت به مردم

دین اسلام مقرر داشته است که انسان به اندازه توانایی و امکان خویش به دیگران کمک کند، چه آن کمک مالی باشد و چه غیر مالی. این موضوع را به حدی مورد توجه قرار داده است که آن را در ردیف عبادات به شمار آورده و همان پاداشی که برای عبادت معمولی منظور داشته، برای آن در نظر گرفته است.

بنابراین شما فکر نکنید که عبادت فقط اختصاص به نماز، روزه یا حج و امثال آنها دارد بلکه آنها به جای خود واجب و محفوظ اند، ولی رسیدن به دیگران و انجام خدمتی برای آنان و دستگیری از کسی که احتیاج به راهنمایی دارد، خود نیز عبادت است. مثلاً کسی را به پزشک برساند، نزد کارفرمایی که کارگرس را اخراج کرده شفاعت کند و به کسی که نمی تواند کاری بیابد کاری محول کند از این قبیل امور.

«المأثی فی حاجة اخیه کالساعی بین الصفا و المروة»⁽¹³¹⁾

«کسی که برای انجام کار برادر دینی خود، گام بردارد، مانند کسی است که سعی میان صفا و مروه (که از اعمال حج است) به جا می آورد.»

دردها و گناهان

خداوند نسبت به مردم، رحیم و مهربان است. یکی از نشانه های لطف و مرحمت خداوندی آن است که ناراحتی ها و گرفتاری های آنان را به حساب آورده و در مقابل از گناهانشان می کاهد. از جمله این ناراحتیها؛ ناراحتی ناشی از مرض و بیماری است که به وسیله ی آن، گناهان آدمی محو می شود. البته به شرط آنکه انسان در حال ناخوشی راضی باشد و چیزی که برخلاف تسلیم و رضا باشد و خدا را به خشم آورد نگوید.

«ساعات الأوجاع یذهب بساعات الخطایا». (132)

«لحظه های دردها لحظه های گناهان را از بین می برند.»

پیروان ما

بسیاری از ما ادعای تشیع می‌کنیم، می‌گوییم یا وانمود می‌کنیم که ما شیعه هستیم، در صورتی که نیستیم. زیرا شیعه یعنی پیرو؛ و تشیع یعنی از ائمه ی اطهار پیروی کردن در رفتار و گفتار. اگر دقیقاً ملاحظه کنیم، خواهیم دید ائمه از بیشتر کارهای ما منجزر و بیزارند، و به هیچ وجه آنها را نمی‌پسندند. بنابراین ما باید عملاً شیعه باشیم، نه اینکه فقط به زبان بگوییم یا تظاهر کنیم. اکنون نشانه‌هایی را که شیعه باید داشته باشد، بشنوید.

«شِيعَتُنَا أَهْلُ الْهُدَى وَ أَهْلُ الثَّقَى وَ أَهْلُ الْخَيْرِ وَ أَهْلُ الْإِيمَانِ وَ أَهْلُ الْفَتْحِ وَ الظَّفَرِ»⁽¹³³⁾.

«پیروان ما اهل هدایت، پرهیزگاری، نیکی، ایمان و فتح و پیروزی هستند.»

شکر نعمت

آفرین بر مکتب دانش زای پیشوایان دین ما که همه دانستنیهای حق و شایسته را واضح و روشن ساخته است. ما تصور می کنیم شکر نعمت فقط به این است که کلمه ی «الحمد لله» یا «شکرالله» را بر زبان جاری کنیم، در صورتی که چنین نیست. وقتی که خداوند به انسان نعمتی عطا فرمود باید در برابر آن نعمت، گناهی را ترک کند و از نافرمانی پروردگار دست بردارد. اگر از یک طرف سپاسگزار باشد و از طرف دیگر آزادانه معصیت کند و با دستورات الهی به مخالفت برخیزد، این چه شکری و چه سپاسی است؟ و چگونه می توان آن را به حساب خدا آورد؟

«شُكْرُ النِّعَمِ اجْتِنَابُ المَحَارِمِ». ⁽¹³⁴⁾

«شکر نعمت دوری کردن از کارهای حرام است.»

شفاعت

امام صادق علیه السلام می فرماید: در روز قیامت ما (ائمه) واسطه می شویم تا خداوند از گناهان کبیره ی پیروان ما درگذرد.»

و در جای دیگر آن بزرگوار فرموده اند: «کسی که نماز را سبک شمرد از شفاعت ما (ائمه) بی بهره است.»

«شَفَاعَتُنَا لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ شِيعَتِنَا فَأَمَّا التَّائِبُونَ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ

سَبِيلٍ)». (135)

شفاعت ما برای کسانی از شیعیان است که گناهان کبیره به جا آورده (و موفق به توبه نشده اند). اما خداوند متعال درباره ی توبه کاران می فرماید: «راه مؤاخذه بر نیکوکاران (توبه کنندگان) نیست (و آنها رستگارند).»

شکیبایی

صبر و شکیبایی در امور و جریان‌ات زندگی، عضو مؤثر ایمان است. خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است:

(وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ).⁽¹³⁶⁾

«ای پیغمبر، به مردم شکیبیا بشارت ده.»

و در جای دیگر فرموده است:

(إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ).⁽¹³⁷⁾

«اجر صبر کنندگان بی حساب داده می شود.»

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا

ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ». ⁽¹³⁸⁾

«صبر نسبت به ایمان مانند سر است نسبت به بدن، موقعی که سر از بین برود، بدن نیز

از بین می رود، همچنین هرگاه صبر از میان برود، ایمان نیز از بین رفته است.»

پاداش نیک

آیا فکر می‌کنید آقای، بزرگی و بزرگ منشی به این است که بدی را با بدی پاسخ گویند؟ خیر چنین نیست. بلکه شرافت و بزرگواری به این است که بدی را نادیده گرفته آن را با نیکی و مهربانی پاسخ دهید. می‌گویید خیر، امتحان کنید تا ببینید چقدر لذت می‌برید و چگونه با این عمل انسانی بزرگی و شخصیت خود را ثابت کرده، به وجدان تان آرامش و راحتی می‌بخشید.

«صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَأَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَأَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ»

(139)

«با هر فردی از خویشان که با تو قطع رابطه کرده است رابطه برقرار کن. به هر کس که

از تو مضایقه کرده است بخشش نما و با هر کس که با تو بدی کرده است خوبی کن.»

مرز خویشاوندی

اشخاصی که دوست و رفیق می گیرند، اگر توافق اخلاقی کامل با هم داشته باشند، روز به روز علاقه بین آنان بیشتر می شود و مدتهای مدید این دوستی پایدار می ماند، به طوری که مفارقت و جدایی آنان از یکدیگر مشکل است. این نوع دوستی چون پایدار و قدیمی است، بسیار با ارزش است و باید طرفین قدر یکدیگر را بدانند و از ادامه ی این صداقت و صمیمیت دست بردارند.

به هر حال اگر این مصاحبت و معاشرت، بیست سال طول کشید از حد دوستی گذشته به مرز خویشاوندی می رسد و در این هنگام وظایف طرفین نیز به همین قیاس تغییر می کند، یعنی اوج می گیرد و فزونتر می شود و همان طور که وظیفه ی خویشان، «صله ی رحم» است، وظیفه ی این دو دوست نیز، ارتباط صمیمی و مداوم همچون صله ی رحم خواهد بود.

«صُحْبَةُ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ»⁽¹⁴⁰⁾.

«مصاحبت بیست سال، نوعی خویشاوندی است.»

کار پسندیده

انسان موفق، همیشه کاری می کند که خدا از آن کار خشنود می شود. پروردگار عالم با دستورات متینی که به وسیله ی پیغمبران برای مردم مقرر داشته، خواسته است که مردم با یکدیگر متحد باشند و اگر جامعه ای پشت به یکدیگر کردند و از هم بریدند، میان آنان اتصال و هماهنگی برقرار شود.

«يُجِبُّهَا اللَّهُ : إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا، وَتَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا»⁽¹⁴¹⁾.

«صدقه ای که خدا دوست دارد، عبارت است از اینکه هرگاه مردم با هم بد شدند. میان آنان را اصلاح دهند، و هر وقت از هم دور شدند، به یکدیگر نزدیک شوند.»

دشمن روزه

همچنان که اشیاء مادی آفت دارند و باید آنها را از آن آفت حفظ کرد، عبادات نیز آفت دارند و باید آنها را از آن آفات دور داشت تا مورد پذیرش خداوند قرار گیرند. آدم روزه دار به واسطه ی خودداری از مشتتهیات نفس، مورد لطف و رحمت الهی است، از این نظر در هر حالی که باشد برای عبادت محسوب می شود، به شرط آنکه روزه ی خود را از آفات حفظ کند. یکی از آفات روزه غیبت کردن است که ناپسند است بخصوص در هنگام روزه داشتن.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده اند:

«الصَّائِمُ فِي عِبَادَةٍ وَإِنْ كَانَ نَائِمًا عَلَى فِرَاشِهِ مَا لَمْ يَغْتَبْ مُسْلِمًا»⁽¹⁴²⁾.

«آدم روزه دار در عبادت به سر می برد، اگر چه در بستر خواب باشد، مادام که غیبت

مسلمانی را نکرده است.»

رسیدگی به فامیل

قرآن کریم و پیشوایان بزرگوار ما، درباره ی «صله ی رحم» تأکید بسیار کرده اند. منظور از «صله ی رحم» که آن را به فارسی می توانیم رسیدگی به فامیل یا ارتباط با خویشان ترجمه کنیم، آن است که انسان با فامیل و نزدیکان خود در مقام عداوت، کار شکنی و حسادت نباشد.

سعادت آنان را بخواهد و هر اندازه که می تواند به آنان کمک کند و گاه بیگاه آنان را از محبت خود بهره مند کند. فکر نکنید که این وظیفه، بسیار سنگین و دشوار است. انسان می تواند به اندازه ی مکتت خویش، این موضوع را عملی کند. محبت به فامیل اگر مهم باشد بسیار خوب، و اگر جزئی نیز باشد چون نشان علاقه است، با ارزش است و پاداش بسیار دارد.

«صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مَاءٍ»⁽¹⁴³⁾.

«به خویشاوندان خود برس، و با آنان ارتباط برقرار کن، اگر چه به دادن یک شربت آب باشد.»

گذشت و صبر

خداوند در قرآن می فرماید:

(فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ). (144)

ای پیغمبر! گذشت نیکو داشته باش.

(فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا). (145)

ای پیغمبر! صبر نیکو بنما.

البته این دو دستور در ظاهر برای حضرت پیغمبر ﷺ و بالتبع برای همه ی افراد مردم است. اکنون باید دید مقصود از «گذشت نیکو» و «صبر نیکو» چیست، تا انسان اگر توفیق یافت به آن دو دستور عمل کند و فرمان خداوند متعال را اجرا نماید، فیض ببرد و ثوابی نصیب او شود.

«الْصَّفْحُ الْجَمِيلُ أَنْ لَا تُعَاقِبَ عَلَى الذَّنْبِ وَالصَّبْرُ الْجَمِيلُ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى». (146)

«گذشت نیکو آن است که به خاطر خطا و گناه (خطاکار را) مجازات (و حتی، سرزنش

هم) نکنی و صبر نیکو آن است که گله ای (از خدا) در آن نباشد.»

راز

اگر انسان مطلبی در دل دارد و مصلحت ایجاب می کند که آن را به عنوان «راز» پنهان بدارد نباید به کسی اظهار کند، بلکه باید خود، راز دار خود باشد. زیرا هیچ کس مانند خود انسان رعایت احتیاط نمی کند. اگر سینه ی آدمی تنگی کرد و نتوانست سر خود را نگهداری کند و نزد دیگران ولو یک نفر باشد، آن را فاش کرد، از اختیارش خارج ساخته است و دیگر معقول نیست که انتظار حفظ آن را داشته باشد.

«صدرک اوسع لسرک». (147)

«سینه ی تو، برای راز تو، جا دار تر است.»

زندگی و معاشرت

افراد یک جامعه، هنگامی سعادت‌مندانه با یکدیگر زندگانی و معاشرت می‌کنند که با زیرکی، امور خود را حل و فصل کرده و در هر جا که لازم باشد، از بعضی چیزها خود را غافل و انمود کنند. با تیزهوشی به خوبی می‌توان کارها را اداره کرد و با تغافل از بعضی امور، روابط عادی و معمولی را به جای خود باقی نگاه داشت و در سایه ی همین روابط، زندگی اجتماعی بر پایه ی صحیحی کار گذاشته شده و ادامه می‌یابد. در غیر این صورت، هرج و مرج جای نظم و ترتیب را می‌گیرد.

«صَلَاحُ حَالِ التَّعَايُشِ وَالتَّعَاشِرِ مِلْءُ مِکْيَالٍ : ثَلَاثُهُ فِطْنَةٌ وَثَلَاثُهُ تَغَافُلٌ»⁽¹⁴⁸⁾

«زندگانی و معاشرت با اشخاص، هنگامی به صلاح و شایستگی برگزار خواهد شد، که دو سوم پیمانۀ آن را زیرکی، و یک سومش را نادیده گرفتن پر کرده باشد.»

اقتصاد

منظور از اقتصاد در علم اخلاق و کلمات بزرگان، اغلب آن است که انسان به درآمد خود توجه داشته باشد و آن را ملاک مخارج خود قرار دهد. به عبارت دیگر، اقتصاد یعنی راه صحیح خرج کردن درآمد. همین کلمه ی «اقتصاد» در سرنوشت و مسیر یک شخص یا یک مملکت و ساکنین آن تأثیر به سزایی دارد و می تواند آتیه ی آن شخص یا آن کشور و جماعت را به خوبی مشخص کند. زیرا رعایت اقتصاد و میانه روی، موضوعی است که برای هر فرد و هر خانواده و هر ملتی لازم است تا همیشه سرفراز و بی نیاز باشند. به تجربه ثابت شده است که بیشتر از هم پاشیدگی ها، شکست ها، و سقوط ها به علت توجه نکردن به این موضوع است.

«صَمِنْتُ لِمَنْ افْتَصَدَ اَنْ لَا يَفْتَقِرَ»⁽¹⁴⁹⁾

«من ضامن می شوم که اگر کسی میانه روی کند، فقیر نشود.»

خنده ی مؤمن

مؤمن یعنی متصف به صفات پسندیده، متخلق به اخلاق حمیده، با ادب، مجسمه ی فضایل، نمودار کمالات، صاحب مکارم و خلاصه کسی که باید اخلاق را از او یاد گرفت. لذا می بینید سطر اول برنامه ی عملی مؤمن، رعایت جهات اخلاقی و آداب انسانی است. بنابراین هیچ گاه عملی که خارج از حدود متانت باشد، از شخص مؤمن سر نمی زند. هنگام خندیدن، قهقهه نمی زند و بلند نمی خندد تا از هیبت خود بکاهد، بلکه لبخند می زند و بدین وسیله اظهار شادی می کند.

«ضِحْكُ الْمُؤْمِنِ تَبَسُّمٌ»⁽¹⁵⁰⁾.

«خنده مؤمن، لبخند است.»

بدگمانی

دین اسلام دستور داده است که مردم با یکدیگر، با صلح و صفا زندگی کنند و از آنچه موجب نگرانی خاطر و ایجاد کدورت است اجتناب کنند. یک از عواملی که روابط مردم را با یکدیگر تیره می کند و فکر سالم افراد را درباره ی هم به خطر می اندازد، بدگمانی نسبت به یکدیگر است. بنابراین انسان تا امکان دارد، باید رفتار و گفتار دیگران را به وجه احسن تفسیر کند و درباره ی آنها بدگمان نباشد.

«صَعَّ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْهُ مَا يَغْلِبُكَ، وَلَا تَظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَحْمِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا»⁽¹⁵¹⁾.

«کردار و گفتار برادر دینی خود را به بهترین وجهی تعبیر کن و سخنی که از دهن برادر دینی تو خارج شد، تا می توانی آن را به خوبی حمل کنی به بدی حمل منما.»
خوشا به حال او بعضی از مردم نه دنیا دارند نه آخرت. قرآن درباره ی آنان فرموده است: (حَسِيرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ)⁽¹⁵²⁾.

از دنیا و آخرت بی بهره مانده اند و این خود زیان آشکاری است.
بعضی دنیا دارند، اما آخرت ندارند. بعضی برعکس، آخرت دارند و دنیا ندارند. ولی سعادت مند کسی است که هم دنیا و هم آخرت را داشته باشد به این معنی که با دین و ایمان باشد و به اندازه ی احتیاج از مواهب این جهان بهره مند شود، تا از یک سو با قلبی پاک، بدون هیچ گونه ریا و تظاهری، به خدا توجه کند و دستورات او را به جا آورد، و از سوی دیگر از لذات حلال و مشروع به حد کافی و بدون افراط استفاده کند از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند:

«طُوبَى لِمَنْ أَسْلَمَ وَكَانَ عَيْشُهُ كَفَافًا»⁽¹⁵³⁾.

«خوشا به حال کسی که مسلمان باشد و به اندازه ی کافی برای مخارج خود، درآمد

داشته باشد.»

خواهش از مردم

اگر می خواهید همیشه عزیز و محترم باشید و در دیدگان مردم با عظمت و با هیبت جلوه کنید و در جامعه شخصی متین و متشخص و با ارزش محسوب شوید، به این دستور عمل کنید: هیچ گاه دست احتیاج به سوی مردم دراز نکنید و خواهشی از آنان ننمایید. چه با عمل کردن به این دستور مورد توجه خواهید شد. به گفته ی شما توجه می کنند، به امر و نهی شما گوش فرا می دارند و آنچه لازمه ی شخصیت است دارا خواهید شد.

«طَلَبُ الْخَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِلابٌ لِلْعِزِّ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ»⁽¹⁵⁴⁾.

«درخواست نیازمندی ها از مردم به زودی عزت را سلب می کند و حیا را از میان می

برد.»

روشندل

خداوند به آدمی نعمت بزرگ بینایی را مرحمت فرمود تا اشیاء و اشخاص را ببیند و ملاحظه کند. ولی بالاتر و با ارزشتر از نعمت دیدن، آن است که انسان، باطنی بینا و قلبی روشن داشته باشد. زیرا با دیدگان، فقط اشیاء محسوس را می‌نگرد، اما با بینش درونی، در معقولات تفکر می‌کند، در امور، قدرت قضاوت دارد، با فهم و بصیرت خوب و بد را از هم تشخیص می‌دهد، هیچ‌گاه گول رنگ و زیبایی ظاهر را نمی‌خورد، و فریفته‌ی آنچه آشکار است نمی‌شود، بلکه به عمق و حقیقت اشیاء پی می‌برد و آنچه را نادیدنی است مشاهده می‌کند. مسلماً چنین کسی می‌تواند سعادت ابدی خویش را به دست آورد.

«طُوبَى لِمَنْ جَعَلَ بَصَرَهُ فِي قَلْبِهِ وَلَمْ يَجْعَلْ بَصَرَهُ فِي عَيْنِهِ».⁽¹⁵⁵⁾

«خوشا به حال کسی که بینایی خود را در قلبش قرار داده باشد، نه در چشمش.»

آب و نان

آب و خوراک از عواملی هستند که برای ادامه ی زندگی جانداران لازم اند: لذا هر جانداری در جستجوی آنهاست تا بتواند زنده بماند. زیرا اگر آب نباشد، جانداران فقط در مدت کوتاهی می توانند در مقابل تشنگی مقاومت کنند و طولی نخواهد کشید که از پا در می آیند. چنانچه خوراک (مثلا نان) نباشد، گرچه زمان بیشتری جاندار می تواند تحمل کند، اما به تدریج نیروی خود را از دست می دهد و سرانجام ضعف بر او مستولی شده، به دیار عدم رهسپار می شود.

اکنون اگر می خواهید این موضوع را با جمله ای کوتاه ولی پر مغز و رسا بفهمید، به طوری که حقیقت مطلب برای شما فاش شود و ابهامی باقی نماند؛ به عبارت فصیح و بلیغ ذیل گوش فرا دارید و توجه کامل داشته باشید تا از لفظ و معنای آن لذت ببرید.

«طَعْمُ الْمَاءِ الْحَيَاةُ وَطَعْمُ الْخُبْزِ الْقُوَّةُ»⁽¹⁵⁶⁾.

مزه ی آب، زندگی و مزه ی نان، قوه است.

وارستگان

بعضی از مردم علاقه به خودنمایی و شهرت طلبی ندارند، و شغل آنان ایجاب می کند که مشهور و زبانزد مردم نباشند. چون روش این افراد، بر مبنای دستورات و حقایق مذهبی است، عمل اکثر مردم را برخلاف شرع می دانند. از این رو با آنکه در جامعه هستند و با مردم معاشرت دارند، رویه ی آنان را نمی پسندند و قلبا با رفتار و اعمال آنان مخالف اند. این اشخاص به واسطه ی آنکه گمنام هستند و کسی به آنها اعتنا نمی کند، از تحمیل و توقعات بیجای بعضی از مردم محفوظ، می باشند و بیشتر به تهذیب خود می رسند.

«طَوْبَى لِعَبْدٍ نَوْمَةٍ عَرَفَ النَّاسَ فَصَاحِبَهُمْ بَدَنِهِ وَلَمْ يُصَاحِبَهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ بِقَلْبِهِ فَعَرَفَهُمْ فِي الظَّاهِرِ وَلَمْ يَعْرِفُوهُ فِي البَّاطِنِ»⁽¹⁵⁷⁾.

«خوشا به حال بنده ی بی نام و نشانی که مردم را می شناسد و با بدن خود، همنشینی با آنان دارد، ولی قلبا با آنان نیست. بنابراین، در ظاهر مردم را می شناسد و با آنان است و مردم باطن او را نمی شناسند.»

تحصیل علم

علم و دانش برای انسان کمال و رتبه است و هر چه بیشتر آن را کسب کند، خود را کاملتر کرده است. از این نظر، دین اسلام که برای تکمیل نفوس بشری مقرر شده و خواهان اعتلای افراد است، درباره ی فراگرفتن علم تأکید فراوان کرده و آن را بر همگان واجب شمرده است، قرآن کریم با جمله ی:

(هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) ⁽¹⁵⁸⁾

ارزش علم و عالم را بیان فرموده است.

پیامبر اکرم ﷺ با عبارت مشهور خود:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ». ⁽¹⁵⁹⁾

وجوب تحصیل علم را بدون مقید کردن به زمان خاصی تذکر داده است بنابراین تحصیل علم اختصاص به زمان معینی ندارد. انسان در هر حال، و در هر سن و سال و با هر موقعیتی که دارد، باید جد و جهد کند و بر معلومات خود بیافزاید تا به وسیله ی کسب دانش هم بهتر زیست کند و هم به این ندای آسمانی و طبیعی پاسخ مثبت داده باشد.

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ فِي كُلِّ حَالٍ» ⁽¹⁶⁰⁾

بزرگان و خویشان

پایه ی زندگی صحیح، دوست داشتن هم‌نوع و حق شناسی است. آنان که به دیگران محبت می‌کنند و هر کس را در هر حال و مقام که باشد، مورد اعتنا قرار می‌دهند، معنی زندگی را فهمیده‌اند. بنابراین انسان نباید فقط به شخصیت خود توجه داشته باشد و دیگران را فراموش کند چه، مردم نسبت به یکدیگر حقوق و وظایف متقابلی دارند. حق بزرگان این است که مورد احترام قرار گیرند و حق کم‌سالان آن است که از بزرگسالان، لطف و محبت ببینند. حق خویشان هم آن است که همه ی افراد با همدیگر روابط حسنه داشته باشند.

«عَظِّمُوا كِبَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ»⁽¹⁶¹⁾

«بزرگان خود را بزرگ بدارید و به خویشان خود برسید.»

عدالت

در نهاد آدمی، نیرویی به نام «وجدان» وجود دارد که همیشه او را به خوبی امر می کند و از بدی باز می دارد. هنگامی که وجدان عمل شایسته ای از صاحب خود دید شاد می شود و زمانی که کار زشتی مشاهده کرد ناراحت می شود. قرآن مجید می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) ⁽¹⁶²⁾

«خداوند به عدل و نیکوکاری امر می کند.»

عدالت یکی از صفات پسندیده است و مسلماً همه می خواهند این صفت در مورد آنان اجرا شود و هیچ کس خلاف آن را مایل نیست. بنابراین، اجرای عدالت در نظر وجدان و در نظر کسی که درباره ی او اجرا شده است، بسیار خوشایند می آید.

«الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ» ⁽¹⁶³⁾

«عدالت شیرین تر از آبی است که آدم تشنه به آن می رسد.»

تنبلی

هر چیز دشمنی دارد. دشمن کوشش و فعالیت که هسته‌ی مرکزی پیشرفت و سعادت افراد بشر است، تنبلی است. زیرا می‌بینیم اشخاصی که دچار این صفت ناپسند هستند، روی خوشبختی را نمی‌بینند و همیشه در فلاکت و بدبختی به سر می‌برند.

اسلام برای اجتناب از تنبلی و تن‌پروری، دستورات بسیار ارزنده‌ای دارد و به سعی و جنبش تشویق بی‌شمار نموده است. قرآن مجید می‌فرماید:

(وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) ⁽¹⁶⁴⁾

«و اینکه برای انسان جز سعی و کوشش، بهره‌ای نیست.»

پیشوایان دینی ما هر کدام به نحوی مردم را از بی‌حالی، سستی و تن‌آسایی برحذر داشته‌اند.

«عَدُّوْا الْعَمَلِ الْكَسَلُ» ⁽¹⁶⁵⁾

«دشمن کار، تنبلی است.»

خیرخواهی

آدمی باید ناصح و خیرخواه مردم باشد و در مواقع لزوم آنان را نصیحت کند. آری باید از خیرخواهی و راهنمایی هموعان از هیچ کوششی دریغ نورزید. البته اگر این صفت به منظور خشنودی خداوند در شخص پدید آمد و کاملاً از تظاهر و اغراض - مانند محبوب کردن خود و یا تلافی و جبران - برکنار باشد، انسانیت آن شخص را ثابت می کند. در روز واپسین که نامه ی عمل را به دست آدمی می دهند و کارهای خوب و بد هر شخصی به خود او نشان داده می شود و خوبی ها از یکدیگر متمایز و ارزش آنها معلوم می شود، مشاهده خواهد کرد که خیرخواهی برای مردم و راهنمایی آنان با ارزشترین اعمال بوده است.

«علیک بالنصح لله فی خلقه، فلن تلقاه بعمل افضل منه»⁽¹⁶⁶⁾

«برای خدا خیرخواه مردم باش، زیرا هیچ عملی را در روز قیامت بهتر از آن نخواهی

دید.»

ظالم و شریک جرم او

انحراف از اصول و وظیفه شناسی، ظلم است. ظالم با قوانین طبیعی و مذهبی مخالفت می کند و وجدان خویش را لگدکوب خواسته های نامشروع خود می کند. ستمکار در دنیا به سزای اعمال خویش می رسد و خواه ناخواه به انتقام کارهای بد خود، گرفتار خواهد شد. البته باید بدانید که فقط شخص منحرف و ستمگر، ظالم نیست، بلکه شخصی که او را به نحوی از انحاء کمک می کند و کسی که با عمل ظالمانه ی او موافق است و آن را می پسندد نیز ستمکار محسوب می شود و با ستمگر اصلی در جهت واحدی قرار دارد و همه ی آنان به کیفر الهی، دچار خواهند شد.

«الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ لَهُ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ»⁽¹⁶⁷⁾.

«کسی که ظلم می کند و کسی که او را یاری می کند و کسی که راضی به آن ظلم باشد، هر سه در ظلم شریک می باشند.»

اصلاح دارایی

اسلام مردم را از اشتغال به کارهای تولیدی و زیاد کردن درآمد مشروع منع نکرده است، بلکه برعکس به منظور سر و سامان دادن به وضع زندگی و محتاج نبودن به دیگران تلاش در این راه را، عملی پسندیده دانسته است.

«علیک باصلاح المال، فان فیه منبهة للکریم و استغناء عن اللئیم»⁽¹⁶⁸⁾

«وضع دارایی خود را اصلاح کن (کاری کن که زیاد شود) چه اصلاح کردن دارایی، شخص بزرگوار و ارجمند را بالا می برد (زیرا وقتی که مال او بسیار شد، می تواند بخشش داشته باشد و با بخشیدن و کرم، بلندمرتبه می شود) و انسان را از مردم پست، بی نیاز می گرداند.»

ملاقات مریض

احوالپرسی و عیادت مریض، نشانه ای از نوع دوستی است و هرکس با هر مرام و مذهبی آن را یک وظیفه ی انسانی می داند. اسلام همان طور که در اصل عیادت تأکید کرده، خصوصیات آن را نیز بیان داشته است.

«الْعِيَادَةُ قَدْرُ فُؤَادٍ نَاقَةٍ أَوْ حَلَبِ نَاقَةٍ»⁽¹⁶⁹⁾

زمان عیادت مریض، به اندازه فاصله ی میان دو دوشیدن شتر، یا به اندازه ی دوشیدن شتر است (زیرا نوبت اول که شتر را می دوشند، اندکی صبر می کنند تا بچه اش پستان او را بمکد و مجددا رگ کرده شیر بیابد. آن گاه دو مرتبه فوراً شتر را می دوشند). منظور این است که عیادت کننده نباید زیاد نزد مریض توقف کند.

خرد

پاینده باد دین مقدس اسلام که گذشته از آنکه همه ی دستوراتش مطابق با عقل است، همواره این نیروی عظیم باطنی را برای جلوگیری از هلاکت و بدبختی، چراغ راه قرار داده و نیروی از آن را لازم شمرده است. کسانی که به اتکای این قوه ی خدادادی برای زندگی خود برنامه ای درست کنند و همیشه از نیروی عقل استمداد کنند و خود را از آن بی نیاز ندانند، بدون شک در کارهای خویش موفق می شوند و هیچ گاه دچار پشیمانی نگشته افسوس نمی خورند. شخص مؤمن با داشتن ایمان، راه و رسم مشخصی دارد و از بیراهه دوری می کند. با وجود این، اسلام خرد را برای وی نیز راهنما و راهبر دانسته است.

«الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ»⁽¹⁷⁰⁾

«عقل راهنمای آدم با ایمان است.»

لازم و ملزوم

علمی که حقیقت داشته باشد، دل آدمی را روشن می کند و مانند ناخدایی که سکان کشتی را به دست گرفته است کشتی را به ساحل نجات می رساند، صاحب خود را به راه خیر و صلاح سوق می دهد و نمی گذارد از راه راست و مقرر منحرف شود خلافی از او سر بزند.

کسی که عملش صحیح و طبق اصول عاقلانه باشد، معلوم می شود که علم دارد و داناست، و گرنه آدم نادان نمی تواند کار درست و معقول انجام دهد. با این دو مقدمه (هر علم حقیقی، عمل همراه دارد و هر عمل درستی، از روی علم خواهد بود) نتیجه می گیریم که علم و عمل از هم جدا نمی باشند، بلکه همیشه با یکدیگر توأم اند.

«الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَالْعِلْمُ»⁽¹⁷¹⁾.

علم با عمل توأم است، کسی که علم دارد عمل می کند و کسی که عمل کرد عالم است.

تندرستی

کیست که بتواند شکر نعمت تندرستی را به جا آورد نعمتی که زندگی با آسایش را برای آدمی فراهم می کند و در صورتی که توفیقی باشد، عبادات و اعمال نیک در پرتو آن انجام می گیرد. هنگامی آدمی پی به اهمیت صحت می برد و قدر سلامتی را می داند، که در تندرستی او خللی روی دهد، زیرا در آن موقع انسان متوجه می شود که چرخ فعالیت او از کار افتاده و در مقابل هر عملی ضعیف و ناتوان است.

«الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ يَعِجُزُ الشُّكْرُ عَنْهَا»⁽¹⁷²⁾

«عافیت و تندرستی نعمتی است که هر گونه شکری از ادای حق آن، ناتوان است.»

عالم و عابد

عالم، به مثابه چراغی است که دیگران از نورش استفاده می کنند. عالم به خطا پی می برد و اشتباه را متوجه می شود. خود از خطا و اشتباه نجات می یابد و دیگران را نیز نجات می دهد. عالم با نور علم کارهایی را که صلاح است انجام می دهد و مردم را با قلم یا زبان خود به آن کارها هدایت می کند. عالم از لغزش ها جلوگیری می کند و آدمی را به راه راست وامی دارد. عالم در هر جا باشد، اگر نشر علم نماید و خود عمل کند و مردم از او شنوایی داشته باشند، هلاکت و بدبختی در آنجا نیست و بالاخره کسی را نمی توانید پیدا کنید که مانند عالم، فیضش به مردم برسد.

درست است که عابد و زاهد نیز محبوب خدا هستند و اجر دارند، ولی آنان فقط نفس خود را تزکیه می کنند و نمی توانند دیگران را از بدبختی جهل رهایی بخشند و از این نظر یک هزارم مقام عالم را هم دارا نیستند.

«عَالِمٌ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ، وَأَلْفِ زَاهِدٍ، وَأَلْفِ مُجْتَهِدٍ».⁽¹⁷³⁾

«یک عالم، برتر از هزار عابد و هزار زاهد و هزار کوشای در عبادت است.»

خشم

خشم در نهاد هر انسانی هست و باید هم باشد. منتها تا مادامی که انسان را برای احقاق حق و گرفتن آن برانگیزاند و او را به کارهای غیر عقلایی وادار نکند، بجا و به مورد است. ولی هنگامی که از این حد بگذرد و انسان را به اعمالی خلاف نزاکت و اخلاق تحریک کند، صفتی ناپسند و منشأ کارهای زشت و عواقب نامطلوب خواهد بود. از این رو باید انسان صبر و حوصله داشته باشد و حلم و بردباری را پیشه کند و نگذارد که بی موقع، حالت خشم و عصبانیت به او دست دهد و با مقدمات و منطقی که خاص خود اوست، از خشمگین شدن جلوگیری کند و عقل را مغلوب قوه ی غضب خود نکند تا بدین وسیله خویشتن را از پشیمانی و شماتت دشمنان محفوظ بدارد.

«الْعَصَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ»⁽¹⁷⁴⁾.

«خشم، کلید هر بدی است.»

پاکیزگی

دین اسلام به پاکیزگی و نظافت اهمیت بسیار داده است و مطابق تحقیق و مطالعه ای که در این باره به عمل آمده ثابت شده است که دستورات اسلام درباره ی پاکیزگی، مطابق موازین صحیح بهداشت است و هدف اسلام برخوردار شدن جامعه از مزایای نظافت است. از خود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گرفته تا ائمه ی طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَام، هر کدام به زبانی که مردم کاملاً درک کنند، موضوع نظافت را تذکر داده اند و مردم را به رعایت اصول بهداشت تشویق کرده اند. گاهی نیز آثار و خواص نظافت را بیان فرموده اند تا مردم به خاطر آن آثار به نظافت و پاکیزگی عادت کنند.

«غسل الاناء و كسح الفناء مجلبة للرزق»⁽¹⁷⁵⁾.

«شستن ظرف ها و جاروب کردن جلو در خانه، کشاننده ی روزی هستند.»

گرانی

گاهی به واسطه ی عواملی چند، قیمت خوار و بار و اجناس مورد نیاز عموم بالا می رود. ممکن است ترقی نرخ ها برای عده ای بی تأثیر باشد، ولی مسلم است که گرانی به توده ی مردم فشار می آورد، زیرا نظم مالی همه را برهم می زند. و چون در موقع گرانی قدرت خرید و تهیه کم می شود، ممکن است مردم برای فراهم کردن احتیاجات زندگی خود دست به خیانت بزنند. در آن هنگام به آدم مسلمان که به هیچ وجه حاضر نیست خیانت کند سخت می گذرد.

«غَلَاءُ السَّعْرِ يُبْسِي ۚ الْخُلُقُ وَيُدْهِبُ الْأَمَانَةَ وَيُضْجِرُ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ»⁽¹⁷⁶⁾.

«گرانی نرخ، بد خلقی می آورد و امانت را از بین می برد و مرد مسلمان را پریشان و

دل‌تنگ می سازد.»

جنس خوب و جنس بد

صنعتگران و پیشه وران، اگر فرآورده ی سالم و محکم و جنس خوب به مردم عرضه کنند به جامعه خدمت کرده اند و مردم از آنان راضی اند و به آنان دعا می کنند، در غیر این صورت آنان را نفرین می نمایند.

«فِي الْجَيِّدِ دَعْوَتَانِ وَ فِي الرَّدِيِّ دَعْوَتَانِ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْجَيِّدِ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ وَ فِيمَنْ بَاعَكَ وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الرَّدِيِّ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ وَ لَا فِيمَنْ بَاعَكَ».⁽¹⁷⁷⁾

«در جنس خوب دو دعا و در جنس بد دو نفرین است. به صاحب جنس خوب گفته می شود: خداوند به تو و به آن کس که جنس را به تو فروخته خیر و برکت دهد. و به صاحب جنس بد گفته می شود: خداوند به تو و به کسی که جنس را به تو فروخته خیر و برکت ندهد.»

فقر

شخص بی ایمان به چه کسی پناه ببرد و با چه مبدئی خود را تسلی بخشد؟ آن هنگام که این جهان پهناور او را در تنگنای گرفتاری بفشرد و عالمی که از نور جمال خورشید منور است، چون شب ظلمانی در نظر او تیره و تار شود روزنه ی امید بخش او چیست چنین شخصی با آنکه زنده و ثروتمند است، مرگ او را دریافته و ناداری معنوی او را فرا گرفته است. ولی آدم مؤمن همیشه مسیر زندگیش روشن و آینده اش امیدوار کننده است. از این رو اگر چه از لحاظ مال و ثروت تهیدست باشد، اما ایمان، او را غنی و بی نیاز نگاه می دارد.

«الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَالذَّرْهَمِ فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ مِنَ الدِّينِ»⁽¹⁷⁸⁾.

فقر مرگ سرخ است. به حضرتش عرضه داشتم: منظور شما از فقر و ناداری نداشتن دینار و درهم و مال است؟ فرمود: نه، مقصودم از فقر، نداشتن دین است.

شایستگی

اگر کسی احتیاج مادی یا معنوی داشته باشد و بخواهد نزد شخصی احتیاج خود را اظهار کند و از او کمک بگیرد، باید صلاحیت آن شخص برای کار گشایی محرز باشد. زیرا بعضی از مردم نمی توانند یا نمی خواهند کاری برای کسی انجام دهند، در آن صورت اگر کسی در برابر چنین افرادی مطلب خود را عرضه کند دو ضرر به او می رسد: اول آنکه با خواهش کردن، خود را کوچک کرده و آبروی خویش را ریخته است. دوم آنکه نتیجه ای نگرفته و خواسته ی او عملی نشده است. بنابراین انسان از بیان مطلب خود صرف نظر کند بهتر است تا اینکه در مقابل مردم بی خاصیت، دست حاجت دراز نماید. زیرا چشمپوشی از کار مورد نظر و عملی نشدن آن، فقط متضمن یک ضرر است یعنی از دست رفتن مقصود.

«فَوْتُ الْحَاجَةِ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِهَا مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا».⁽¹⁷⁹⁾

«انجام نشدن منظور، بهتر است از تقاضا کردن آن منظور از کسی است که شایسته

نباشد.»

قرض

پاداش قرض دادن از پاداش صدقه بیشتر است به دو علت:

1. ممکن است صدقه به غیر مستحق برسد، ولی قرض حتماً به آدم محتاج می‌رسد و گره از کار او می‌گشاید،

2. صدقه بر فرض هم که به مورد داده شود کار یک نفر را انجام می‌دهد، ولی چیزی که به عنوان قرض به کسی داده شد، بعداً از او گرفته می‌شود و ممکن است به اشخاص دیگری قرض داده شود.

اشخاص متمکن می‌توانند بدون انتظار منفعتی، به مردم محتاج قرض دهند تا از این راه به نیازمندان خدمت کنند و ثوابی عاید خود سازند ولی به شرط آنکه قرض گیرنده در موعد مقرر، بدهی خود را بپردازد و قرض دهنده را از عمل خود پشیمان نکند.

«لَقَرَضٌ عِنْدَنَا بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ وَ الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ»⁽¹⁸⁰⁾

ثواب قرض به نظر ما، هیجده برابر و ثواب صدقه ده برابر است.

نهی از منکر

بخوانید و ببینید که نهی از منکر چقدر مهم است و انسان در قبال این امر واجب، چه وظیفه‌ی سنگینی دارد!

«قد حق لی ان آخذ البری ء منکم بالسقیم و کیف لا یحق لی ذلک، و انتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح و لا تنکرون علیه و لا تهجرونه و لا تؤذونه حتی یترکه»⁽¹⁸¹⁾.

«من حق دارم اگر اشخاص بی گناه شما را به جای گناهکار مجازات کنم. چگونه این حق را نداشته باشم و حال آنکه به شما خبر می رسد که فردی از شما کار ناشایست می کند و او را از آن کار نهی نمی کنید و از آن شخص دوری نمی کنید و او را نمی رنجانید، تا آن کار را ترک کند.»

ناتوان

کسی که می خواهد با نشاط زندگی کند و اعصابی سالم داشته باشد، همیشه باید سه اصل مهم را رعایت کند:

1. در گرفتاری ها شکیبیا باشد؛

2. در برابر هر نعمتی که خدا به او داده است شکرگزار باشد؛

3. در سختی ها امید به نجات و پیروزی داشته باشد.

چنین آدمی را می توان با استقامت و توانا دانست.

«قَدْ عَجَزَ مَنْ لَمْ يَعُدَّ لِكُلِّ بَلَاءٍ صَبْرًا وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ شُكْرًا وَ لِكُلِّ عُسْرٍ يُسْرًا».⁽¹⁸²⁾

«محققا ناتوان است کسی که برای هر گرفتاری صبر و برای هر نعمتی شکر و برای هر

نعمتی شکر و برای هر پیشامد سختی گشایشی (از جانب خدا) در نظر نگرفته باشد.»

دور اندیشی

آدم عاقل در هر کاری که می خواهد انجام دهد، کاملاً دقت و تأمل می کند و جنبه های مثبت و منفی آن را در نظر می گیرد و میان احتمال موفقیت و شکست، مقایسه ی عاقلانه می کند و می سنجد که از چه راه باید اقدام کرد و اگر در اوائل و مقدمات کار شکست خورد و خواست منصرف شود، چگونه باید از آن کار دست بکشد و چنانچه در این افکار و اندیشه ها، خود را وامانده یافت، از نظریات و تجربیات دیگران نیز استفاده می کند. بعد از همه ی اینها اگر صلاح بود، در آن کار اقدام می کند و گرنه خودداری می نماید.

«قِفْ عِنْدَ كُلِّ أَمْرٍ حَتَّى تَعْرِفَ مَدْخَلَهُ مِنْ مَخْرَجِهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِيهِ فَتَنْدَمَ»⁽¹⁸³⁾.

«در هر کاری تأمل کن، تا راه ورود و خروج آن را بدانی، پیش از آنکه در آن کار

اقدام کنی و پشیمان شوی.»

کشاورزی

اسلام آنچه را که موجب تقویت بنیه ی اقتصادی و مالی جامعه به شمار می رود، شرح داده و بدان توصیه کرده است. یکی از آن طرحها، کشاورزی است. پیشوایان مذهبی ما به کشاورزی علاقه داشتند و برای پیشرفت آن زحمت فراوان می کشیدند. اغلب از این راه امرار معاش می کردند و به فقرا و مستمندان نیز کمک بسیار می کردند. در این زمینه از آن بزرگواران بیاناتی شنیدنی به دست ما رسیده است. اینک نمونه ای از آنها که جمله ای کوتاه ولی پر مغز است و مردم را به رغبت و شوق می آورد، به نظر خوانندگان محترم می رسد.

«الکیمیاء الأکبرُ الزّراعةُ». (184)

«بزرگترین کیمیا، کشاورزی است.»

امید

امید یعنی، روح زندگی، سرچشمه ی نشاط، مایه ی موفقیت، محرک فعالیت و کوشش و خلاصه امید یعنی قوام موجودیت آدمی. چقدر درباره ی امید سخن گفته و چه بسیار درباره ی آن قلمفرسایی کرده اند! اما تاکنون هیچ کس با این بیان و تمثیلی که امام صادق علیه السلام امید را تشریح کرده و انظار را بدان جلب فرموده سخن نگفته است.

«كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولُ نَبِيِّ»⁽¹⁸⁵⁾.

«به آنچه امیدوار نیستی، بیش از چیزی که به آن امید داری، امیدوار باش، زیرا «موسی» رفت که برای خانواده ی خود آتش بیاورد، اما با مقام پیغمبری و رسالت (که در آن لحظه اصلا امید آن را نداشت) به سوی آنان بازگشت.»

اندیشه و پند گرفتن

ابوذر غفاری، یکی از پیروان مبارز، صدیق و جدی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. وی گذشته از آنکه عبادات مقررہ را به جا می آورد، هر چه از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می شنید به خوبی درک می کرد و درباره ی آن اندیشه می کرد و آن را به کار می بست. عظمت آفریدگار، چگونگی جهان آفرینش و رویدادهای شخصی و اجتماعی آن روز، همه و همه برای او مایه ی عبرت به شمار می رفتند. به این دلیل همیشه در درون خویش مشغول بود و برای خود عالمی می ساخت که در آن عالم با خدای خود ارتباط ناگسستنی داشت.

«كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَصَلَتَيْنِ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ»⁽¹⁸⁶⁾.

«بیشترین عبادت ابوذر، فکر کردن و پندگرفتن بود.»

ریا و شرک

شرک بر دو قسم است:

1. شرک جلی (آشکار)، یعنی برای خداوند شریک قرار دادن؛
 2. شرک خفی (پنهان)، یعنی تظاهر و ریا کردن در عبادات و اعمال خیر. زیرا متظاهر، عبادت و کار نیکی را که باید فقط محض رضای خداوند انجام دهد، به خاطر مردم به جا می آورد و در نتیجه، دیگران را در عبادت الهی شریک می کنند.⁽¹⁸⁷⁾
- «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ تَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ تَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ».
- (188)
- «هر نوع ریایی شرک است. کسی که به خاطر مردم عملی انجام داد، پاداش او با مردم است و کسی که برای خدا کاری به جا آورد، پاداش او با خداست.»

بزرگی

آنچه به آدم می زیبد و او را می آراید، تواضع است. و آنچه او را منفور می کند، تکبر و اظهار نخوت است. چه بزرگی، ویژه ی ذات لایزال خداوندی است و همه چیز و همه کس در مقابل کبریای او کوچک و ناچیز است. از این نظر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «الله اکبر» یعنی خدا بزرگتر از آن است که وصف شود نه خدا بزرگتر از هر چیزی است، به این معنی که بزرگی هست و خدا بزرگتر است.

«الكبر رداء الله، فمن نازع الله شيئا من ذلك اكبه الله في النار».⁽¹⁸⁹⁾

«بزرگی، خاص پروردگار است و هر کس که از آن صفت به خود گیرد، با خدا نزاع کرده و خداوند او را در آتش بیفکند.»

دروغ بستن

کسی که می خواهد مطلبی را به خدا یا پیغمبر ﷺ نسبت دهد و بگوید خدایا پیغمبر چنین فرموده است، باید به یکی از سه طریق ذیل آن را بگوید یا بنویسد:

1. خود گوینده اهل تحقیق باشد و نزد او ثابت شده باشد که آن سخن، سخن خدا یا

پیامبر است؛

2. از اشخاص مورد اطمینان یا کتابهای معتبر آن را نقل کند؛

3. برای رفع مسئولیت خود، مأخذ و مدرک آن را ذکر کند.

و اگر می داند مسلماً فلان سخن از خدا و رسول نیست و آن را به نام سخن خدا یا

پیامبر بازگو کرد و یا نوشت دروغ بسته و گناه بزرگی مرتکب شده است.

«الْكَذِبُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ مِنَ الْكَبَائِرِ». ⁽¹⁹⁰⁾

«دروغ بستن به خدا و پیغمبر از گناهان کبیره است.»

تضییع حق

شخصی که مسئولیت خانواده ای را به عهده دارد و آنان را تحت کفالت و سرپرستی خود قرار داده است، وظیفه اش این نیست که فقط خوراک و پوشاک آنان را تهیه کند و از راهنمایی و ترقی آنها صرف نظر نماید. بلکه موظف است کاملاً به آنان برسد، وسایل زندگی آنان را فراهم نماید و آن طور که شایسته است از آنها مراقبت و نگهداری کند. فرزندان خود را تربیت کند و درصدد پیشرفت آنها باشد. اگر او در این امور سستی کرد و حق آنان را ضایع نمود، مرتکب گناه شده است.

«كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُ»⁽¹⁹¹⁾

«برای اینکه مرد گناه کند و گناهکار محسوب شود، کافی است که عائله ی خود را تباه سازد (و حق آنان را رعایت ننماید).»

رنج برای خانواده

کسی که خانواده ی خود را اداره می کند و برای ترتیب و نظم زندگی آنان زحمت می کشد و به منظور سر و صورت دادن به وضع آنان مشقت و ناملایمات را تحمل می کند، به وظیفه ی خود عمل کرده و در برابر وجدان خویش سرافراز و در انظار مردم محترم می باشد و مانند شخصی است که برای امتثال امر پروردگار جهان، قدم های بزرگ برداشته و کار مهمی انجام داده و بدین مناسبت در نزد خداوند متعال پاداشی بزرگ خواهد داشت.

«الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».⁽¹⁹²⁾

«کسی که برای عائله خود کوشش و تلاش می کند و روزی آنها را به دست می آورد،

مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند.»

عقل کامل

هر چیزی علامتی دارد. شخصی که عقلش کامل است نیز علایمی دارد که می توان از روی آن علایم به کامل بودن عقل او پی برد که عبارتند از:

1. در برابر آفریدگار جهان خاضع و فروتن است؛
2. به معتقدات مذهبی خویش یقین کامل دارد؛
3. سکوت اختیار می کند، مگر در جایی که مورد سخن گفتن باشد و بتواند سخن نیکی بگوید.

«كَمَالُ الْعَقْلِ فِي ثَلَاثِ التَّوَاضُّعِ لِلَّهِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ وَالصَّمْتِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ»⁽¹⁹³⁾.

«کمال عقل در سه چیز است: تواضع برای خدا، یقین نیکو و خاموشی جز از سخن

خوب»

انواع سخن

زبان به حرکت در می آید و آدمی سخن می گوید، اما آن سخن زیان آور است یا سودمند، بستگی به نوع سخن دارد که انسان چه گفته است و از گفته ی خود چه منظوری دارد. بنابراین خوشا به حال کسی که از زبان خود به نحو شایسته ای استفاده کند و خود که بهره مند می شود هیچ، دیگران نیز منتفع شوند. راست بگوید، اختلاف و کدورتی را که میان دو یا چند نفر است، مرتفع سازد، نه اینکه دروغ بگوید و خودش و دیگران را در مهلکه اندازد.

الكلام ثلاثة: صدق و كذب، و اصلاح بين الناس. ⁽¹⁹⁴⁾.

سخن بر سه قسم است: راست، دروغ و اصلاح میان مردم.

کسب حرام

فکر می کنید شغل غیر مشروع وزر و وبالش فقط اختصاص به صاحب شغل دارد؟ خیر، این طور نیست. وقتی که بنا شد کار، غیر مشروع باشد، درآمد هم غیر مشروع می شود. انسان با آن درآمد، خانه می خرد، وسایل زندگی تهیه می کند، ازدواج می کند، اولادی از او به وجود می آید، اولاد را بزرگ می کند و بالاخره مایه ی همه اینها همان درآمد نامشروع است. می خواهید این شخص با کسی که کسبش حلال است و دقت می کند از راه ظلم و تعدی و خیانت امرار معاش نکند، تفاوت نداشته باشد؟ مسلم است که خواه ناخواه آثار طبیعی کاشانه ای که براساس حرام بنا نهاده شده است در نسل آینده ی شخص ظاهر می شود.

«كَسْبُ الْحَرَامِ يُبِينُ فِي الدَّرِيَةِ»⁽¹⁹⁵⁾.

«اثر کسب و کار حرام، در فرزندان و نسل شخص، نمودار می شود.»

حکمت و عقل

در هر کاری که انسان ممارست و تمرین داشته باشد، متخصص و ورزیده می شود و راه و چاه آن عمل را می آموزد. انسانی هم که با حکمت و دانش سروکار داشته باشد در علوم و فنون مطالعه و بحث می کند، دست به تحقیق می زند، کاوش علمی دارد و افکار و اندیشه اش مجهز به دانش می شود. چنین کسی عقلش رشد می کند و روبه فزونی می گذارد و می تواند مطالب را به کمک عقل کشف کند، پی به مجهولات ببرد، حقایق را به دست آورد و بالاخره راهنمایی بشود. با این ترتیب در پرتو دانشی فعال، عقل فعالیت می کند، به کار می افتد و آثار گرانقدری از آن به ظهور می رسد. به این دلیل دانشمندان، هر چه بیشتر در علم غور و بررسی کنند، دامنه تفکرات آنان گسترده تر می شود.

«كَثْرَةُ النَّظْرِ فِي الْحِكْمَةِ تَلْقَحُ الْعَقْلَ». (196)

«مطالعه و اندیشه ی زیاد، در حکمت، خرد را بارور می کند.»

کفایت می کند

انسان گاهی احتیاج به کمک دارد و باید از مساعدت دیگران بهره مند شود. اگر شخصی ذاتاً بردبار باشد و در برخورد با اشخاص بر اعصابش مسلط باشد، زهی سعادت او که مورد علاقه ی مردم خواهد بود و اگر طبعاً چنین حالی در او نباشد، ولی بتواند صفت پسندیده ی حلم را در خود ایجاد کند و در معاشرت و رفتار با افراد آن را به کار برد و به وسیله ی این صفت، از اعمال ناروا و توهینی که به او می شود اغماض کند، باز شخصی محبوب و دوست داشتنی خواهد شد و در اثر همین محبوبیت در مواقع لزوم، مردم طرفدار او شده و به او حق می دهند. در نتیجه از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار می شود. زیرا کسی که مورد توهین و آزار واقع شود ولی حلم ورزد، همچون مظلومی است که دفاع اشخاص از او فطری است.

«كَفَى بِالْحُلْمِ نَاصِرًا»⁽¹⁹⁷⁾

«برای یاری انسان، حلم و بردباری، کافی است.»

گول مخورید

بعضی از مردم دو رو، زیربار حق مرو و دور از خدا هستند. ممکن است اینها نماز خوان و روزه گیر هم باشند، ولی شما گول عباداتشان را مخورید چه، اگر آنها را امتحان کنید، خواهید دید راستی و درستی در کارشان نیست.

«لَا تَغْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ». (198)

«فریب نماز و روزه ی بعضی از مردم را مخورید، چه بسا مرد، مقید و مواظب نماز و روزه باشد، به طوری که اگر آنها را ترک کند وحشت زده و نگران می شود. ولی آنان را به راستی گفتار و ادای امانت، آزمایش کنید.»

لازمه ی ایمان

حیا در لغت به معنی شرم است و در اصطلاح علم اخلاق عبارت است از آنکه انسان از عملی خودداری و اجتناب کند تا از سرزنش محفوظ بماند.

حیا به این معنی، لازمه اش آن است که شخصی از کارهای زشت دوری کند و گرد هیچ یک از آنها نگردد. ایمان واقعی نیز با چنین حالتی توأم است و مؤمن را از ارتکاب قبایح باز می دارد.

بنابراین، شخص با حیا یعنی شخص با ایمان، و شخص بی حیا یعنی شخص بی ایمان. امام صادق علیه السلام در جمله ی مختصر ذیل، خواسته است این دو کلمه را مرادف یکدیگر به شمار آورد و میان آنها ملازمه قائل شود.

«لا ایمانَ لِمَن لا حَیاءَ لَهُ»⁽¹⁹⁹⁾.

«کسی که حیا ندارد، ایمان ندارد.»

جمع مال

گذشته از آنکه اشکالی ندارد بسیار خوب است که انسان زحمت بکشد و از راه مشروع درآمد داشته باشد. مالی به دست بیاورد و از آن مال خود و خانواده اش را آبرو مندانه اداره کند و به خویشان خود نیز برسد. لذت زندگی دنیا در همین است. اگر این نباشد چه هست و چه خواهد بود.

«لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُجِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ فَيَكْفُفُ بِهِ وَجْهَهُ وَيَقْضَىٰ بِهِ دَيْنَهُ وَيَصِلَ بِهِ رَحْمَةً»⁽²⁰⁰⁾

«هیچ خیری نیست در کسی که دوست ندارد از راه حلال، مال جمع کند تا به وسیله ی آن مال به کسی رو نیندازد، قرض خود را ادا نماید و به خویشان خود رسیدگی کند.»

دنیا و آخرت

یکی از مزایای دین اسلام آن است که تعادلی بین دنیا و آخرت قرار داده است و معنویات و مادیات را در نظر دارد. زیرا مادیات را مقدمه‌ی معنویات و دنیا را وسیله‌ای برای آخرت می‌داند. به این دلیل است که با رهبانیت و ترک دنیا مخالف است و تنها به دنیا چسبیدن و فراموش کردن خدا را نیز صحیح نمی‌داند. پیشوایان ما نیز همین طور بوده‌اند؛ از یک سو کسب و کار داشته وضع مادی خود را درست می‌کرده‌اند و از طرف دیگر به عبادات خود می‌رسیده‌اند.

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِأَخْرَتِهِ وَلَا أَخْرَتَهُ لِدُنْيَاهُ».⁽²⁰¹⁾

«کسی که دنیایش را برای آخرت خویش، یا آخرتش را برای دنیای خود، ترک کند از

(پیروان) ما نیست.»

اصلاح

دین اسلام، داد، محبت و الفت را به ارمغان آورد تا افراد آنها را در بین خود به مرحله ی اجرا در آورند. همین سلامی که در اولین برخورد به یکدیگر می گوئیم، معنایش آن است که «ما با یکدیگر در مقام صلح و صفا هستیم. از کدورت و کینه توی بدوریم.» پس اگر گاهی این صفا به تیرگی مبدل شود، باید هر چه زودتر برقرار گردد. اگر کسانی یافت شدند که صمیمیت از بین رفته میان دو نفر را به جای خود برگردانند، نزد پروردگار اجری بزرگ دارند.

«لَأَنْ أُصْلِحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِينَارَيْنِ»⁽²⁰²⁾.

«اگر بین دو نفر را اصلاح بدهم، نزد من، بهتر است از اینکه دو دینار (دو مثقال طلا)

در راه خدا صدقه بدهم.»

مزیت مؤمن

این امر برای همه ی افراد بشر هست که گاهی دچار ناملایمات می شوند. منتها شخص با ایمان، به واسطه ی آنکه قلبی روشن دارد در این جهان استقامت می کند و در آخرت از پاداش الهی بهره مند می شود. ولی آدم بی ایمان در دنیا از فشار گرفتاریها خرد می شود و در آخرت نیز به بدبختی می افتد.

«لَمْ يُؤْمِنِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَٰؤُلَاءِ الدُّنْيَا وَلَكِنَّهُ آمَنَهُ مِنَ الْعَمَىٰ فِيهَا وَالشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ».

(203)

«خداوند، مومن را از سختی های این جهان ایمن نگردانیده ولی او را از کوری (دل)

در این دنیا و شقاوت در آخرت، ایمن کرده است.»

گناه کبیره و صغیره

گناهان به دو دسته تقسیم شده اند:

1. صغیره، یعنی گناه کوچک، مانند نگاه به نامحرم از روی شهوت؛
2. کبیره، یعنی گناه بزرگ، مانند شرب خمر، رباخواری، یا گناه صغیره ای که انسان آن را تکرار کند.

اگر کسی موفق شود از گناه - اعم از صغیره یا کبیره - توبه کند، یعنی واقعا پشیمان شود و تصمیم بگیرد که دیگر مرتکب آن کار نشود خود را از گناه پاک کرده است.

«لَا كَبِيرَةَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ، وَلَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ»⁽²⁰⁴⁾.

«اگر کسی به گناه صغیره اصرار داشت یعنی آن را تکرار کرد، آن گناه صغیره نیست، بلکه کبیره است و اگر کسی از گناه کبیره توبه کرد، گناهی بر او نیست.»

طلب رزق

پیشوایان دینی ما مردم را عادت داده اند که در امور زندگی، از روش طبیعی و عادی که خداوند برای عموم قرار داده پیروی کنند و از آن مسیر منحرف نشوند. مسیر طبیعی و عادی تأمین هزینه ی زندگی، آن است که انسان کار کند و مخارج خود و خانواده اش را فراهم نماید. پیامبران خدا و جانشینان ایشان همین روش را داشته و دنبال کرده اند.

علاء بن کامل به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «دعا کنید خداوند روزی مرا زیاد کند.» اینک به پاسخ امام توجه کنید:

«لَا أَدْعُو لَكَ. أُطَلِّبُ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ». ⁽²⁰⁵⁾

«من برای تو دعا نمی کنم. همان طور که خداوند عزیز و بزرگ به تو امر فرموده است

(از راه کسب و کار، روزی خود را) طلب کن.»

بخشش بی ریا

هر چه در راه خدا می بخشید فقط برای خدا ببخشید! تا مزد خود را از خدا بگیرید.

«لا تتصدق علی اعین الناس لیزکوک، فانک ان فعلت ذلک فقد استوفیت اجرک، ولکن اذا اعطیت بیمینک فلا تطلع علیها شمالک فان الذی تتصدق له سرا یجزیک علانیة علی رؤوس الاشهاد فی الیوم الذی لا یضرک ان لا یطلع الناس علی صدقتک».⁽²⁰⁶⁾

در انتظار مردم صدقه مده که تو را بستایند. چه اگر چنین کردی اجر خود را گرفته ای (اجر تو همین است که مردم دیدند، صدقه دادی و ستایشت کردند، دیگر نزد خدا اجری نداری) ولی اگر با دست راست خود صدقه دادی باید چنان باشد که دست چپ تو از آن آگاه نشود. همانا آن خدایی که تو در پنهانی به خاطر او صدقه می دهی، پاداش تو را آشکارا و در برابر همه مردم در روز قیامت خواهد داد. روزی که اگر مردم در دنیا از صدقه دادن تو مطلع نشده اند، ضرری برای تو نخواهد داشت.

کاردانی مؤمن

اغلب مردم فکر می کنند که مؤمن کسی است که تمام اوقاتش را به عبادت می گذراند و بسیار ساده زندگی می کند. در صورتی که این طور نیست.

«الْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمَعُونَةِ خَفِيفُ الْمُنُونَةِ جَيِّدُ التَّدْبِيرِ لِمَعِيشَتِهِ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ».

(207)

«آدم با ایمان، به دیگران کمک می کند، هزینه اش کم است، در امور زندگی خود سیاست و تدبیر خوبی دارد، و از لانه جانور درنده و گزنده دوبار گزیده نمی شود (کنایه از اینکه از کاری دوبار فریب نمی خورد و مرتبه ی اول که گول خورد، پند می گیرد).»

آدم حسابی

در اینجا آدم حسابی به شما معرفی می‌گردد. سفارش می‌شود که با چنین آدمی معاشرت داشته باشید و او را اذیت نکنید.

«مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْنَهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يَخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مَرْوَتُهُ وَظَهَرَتْ عِدَالَتُهُ وَوَجَبَتْ اخْوَاتُهُ وَحُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ»⁽²⁰⁸⁾.

«کسی که با مردم معامله کرد و بر آنان ستم ننمود و با ایشان سخن گفت و دروغ نگفت و به آنان وعده داد و خلف وعده نکرد، چنین کسی از کسانی است که غیبت وی حرام جوانمردی او کامل، عدالتش آشکار و برادری با او واجب است.»

ترس از زبان

گویی بعضی از مردم نمی توانند جلو زبان خود را بگیرند و خوب یا بد، آنچه می خواهند می گویند. گاهی بدون علت فحش می دهند، غیبت می کنند، تهمت می زنند و شماتت می نمایند. از طرفی، مردم آبرو دارند و از صدمه رسیدن به آبروی خود می ترسند و نمی خواهند مورد هجوم این گونه اشخاص واقع شوند و اصلاً از چنین اشخاصی هراس دارند. از این نظر باید محافظه کاری نمایند و ملاحظه کنند تا مبادا این اشخاص بدزبان، به آنان حمله کنند.

«مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ».⁽²⁰⁹⁾

کسی که مردم از زبان او می ترسند، در آتش دوزخ است.

بداخلاق

خوش خلق کسی است که به وظیفه‌ی اخلاقی خود عمل کند و بدخلق کسی است که از زیر بار وظایف اخلاقی شانه خالی کند. شخص خوش خلق طبعاً به واسطه‌ی آنکه وجدانش راحت است و با هر کس به طوری که شایسته است رفتار می‌کند، بشاش و سرحال است. از دیگران راضی است و دیگران نیز از او راضیند. ولی شخص بد خلق چون با کسی سرسازش ندارد، همیشه در نزاع و کشمکش با دیگران است و از کسی راضی نیست و مردم هم از او خشنود نیستند. این است که با بدبینی به افراد می‌نگرد و می‌بیند که انتظار و توقعات او عملی نیست. معلوم است که این شخص با چنین وضعیتی در شکنجه‌ی روحی است و روی خوشی نمی‌بیند.

«مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَبَ نَفْسَهُ»⁽²¹⁰⁾.

«کسی که بد اخلاق باشد، جان خودش را عذاب می‌دهد.»

وفای به وعده

در هر کیش و آیین، وفای به وعده پسندیده است و خلف وعده ناپسند. زیرا عقل هر عاقلی بلا تأمل چنین حکم می کند. البته اگر آیات قرآنی را که درباره ی پرهیزگاران و مؤمنان نازل شده ملاحظه کنید، خواهید دید یکی از صفات آنان را وفای به وعده و پیمان شمرده است. سخنان پیشوایان دین نیز راجع به وفای به وعده بسیار است که خود احتیاج به نگارش کتابی جداگانه دارد. بنابراین از نظر داشتن ایمان وفا به وعده امری لازم است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیامبر اکرم فرموده اند:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ».⁽²¹¹⁾

«کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید به وعده ی خود وفا کند.»

دورو و دو زبان

بعضی از مردم ظاهر و باطنشان یکی است. آنچه قیافه ی آنان نشان می دهد، در واقع همان است که هستند. هر چه هم می گویند از قلب آنان برون می آید و بر زبانشان جاری می شود. اینان افرادی متدین اند و خطری از جانب ایشان متوجه مردم نیست. ولی بعضی، ظاهر خود را بر خلاف حقیقت به دیگران وانمود می کنند و سخنانی می گویند که ارتباطی با باطنشان ندارد. این اشخاص مردمی بی ایمان اند، و افراد را به عناوین مختلف فریب می دهند.

«مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهِينَ وَلِسَانَيْنِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنَ النَّارِ».

«کسی که با دورو و دو زبان با مسلمانان برخورد کند در روز قیامت، با دو زبان آتشین

محشور خواهد شد.»

مجازات

مجازات خوب است، چه مجازات خدایی باشد و چه مجازات قانونی. زیرا اگر قرار باشد هرکس هر چه می خواهد انجام دهد و کاری به او نداشته باشند و متعرض او نشوند و او را به سزای اعمالش نرسانند در نتیجه آدم بد طینت سوء استفاده می کند و فرصتی به دست او می آید که هر جنایت و خیانتی را مرتکب شود. ولی وقتی که انسان متوجه شد، اعمال او بررسی می شود و کارهای او تحت نظر قرار می گیرد، شخص خائن و جانی را تعقیب می کنند و او را در برابر کارهای خلافش مجازات می کنند.

مواظب اعمال خود می شود و به اصطلاح خود را جمع می کند و دست به هر کاری نمی زند. در نتیجه، به کسی ظلم نمی کند و مردم از شر او ایمن خواهند بود.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند:

«مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ كَفَّ عَنِ ظُلْمِ النَّاسِ». (212)

«کسی که از مجازات و کیفر بترسد، از ظلم کردن به مردم خودداری می کند.»

ترک ازدواج

در جهان آفرینش، نظمی برقرار است و خداوند این نظم عجیب را پدید آورده است تا هر موجودی با استعدادی که دارد بهره ای از زندگی در این دنیا بگیرد و بر سر این خوان گسترده بنشیند. بنابراین اگر کسی از ازدواج و در نتیجه از قبول مسئولیت و اداره کردن خانواده وحشت داشته باشد به این قانون الهی ایمان نیاورده است.

«من ترک التزویج مخافة الفقر فقد اساء الظن بالله عزوجل. ⁽²¹³⁾ ان الله عزوجل يقول:

(إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ)». ⁽²¹⁴⁾

«کسی که از ترس فقر (و اداره نشدن خانواده)، ازدواج نکند، به خداوند بدگمان شده است آنچه، پروردگار عزیز و بزرگ (در قرآن مجید) می فرماید: مردان و زنانی که ازدواج می کنند، اگر فقیر باشند، خداوند از فضل و کرم خود آنان را بی نیاز می گرداند.»

آینده بهتر

فکر ما کوتاه است و از آنچه پیش می آید آگاه نیستیم. تصور می کنیم راه منحصر به همین است و بس. اگر این راه بسته شود ما گرسنه می مانیم و باید بمیریم. در صورتی که این طور نیست. این راه نشد راه دیگر. منتها چون از برنامه ی جدید خبر نداریم، به چنین اضطرابی دچار می شویم. چه بسا کار آینده بهتر باشد و وضع ما به سامانتر.

«ما سد الله عزوجل علی مؤمن باب رزق الا فتح الله له ما هو خیر منه».⁽²¹⁵⁾

«خداوند عزیز و بزرگ، به روی شخص با ایمان دری از رزق نبندد، مگر آنکه دری بهتر از آن به روی او باز کند.»

خدا گر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

خاموشی و رفتن به حج

در صحبت کردن چه آفت‌ها که نیست و چه گرفتاری‌ها که پیش نمی‌آید. شخص از زمین و زمان شکوه می‌کند و به این و آن بد می‌گوید. پس با این حال، نگفتن بهتر و دم نزدن به صرفه و صلاح است.

راه خانه‌ی خدا در پیش گیرید و به این دژ محکم پناهنده شوید تا با پرستش خالق متعال، روح خود را نیرومند کنید و از درندگی‌های دیوانه‌نفس در امان باشید و بفهمید که زندگی فقط برای شما نیست بلکه دیگران هم هستند و حق دارند. باید از فرصت مناسب حج استفاده کرد و با آنان، رابطه برقرار نمود تا از مسلمانان جهان، نیرویی عظیم و محکم در مقابل کفر به وجود آید.

«مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ إِذْ أَفْضَلَ مِنَ الصَّمْتِ وَالْمَشْيِ إِلَى بَيْتِهِ»⁽²¹⁶⁾

«هیچ عبادتی نزد خداوند، بهتر از خاموشی و رفتن به حج نیست.»

دو پر خور حریص

اشتهایی است اما بی انتها. و گرسنگی است اما بدون سیری. ظرفیت آن را حدی نیست و گنجایشش، اندازه ای ندارد. هر چه در این دریای شگرف جلو رود، به ساحل نمی رسد و به هر طرف که بنگرد، کرانه ای نمی بیند. شوخی نیست، علم و مال است! مغزی به این کوچکی همه چیز را در خود جا می دهد و آدمی با این همه محدودیت، تمام دنیا را طلب می کند. آنان که این مسئله را دنبال کرده اند می دانند، و گرنه با شرح و وصف، نمی توان آن را بیان کرد.

«منهومان لا یشبعان: منهوم علم و منهوم مال». ⁽²¹⁷⁾

«دو گرسنه اند که هیچ گاه سیر نشوند: گرسنه ی علم و گرسنه ی مال.»

دو حج

هر چه از این نوع سخن ها به میان می آید، اخلاص و بی ربایی در آن ملحوظ می شود و آنچه درباره ی عبادات گفته می شود با شرط نامبرده، همه صحیح است و اغراقی در آن نیست. منکران بی خبرند و بی خبران بی بصرند!

بار اول که به مکه می رود خدا را با چشم دل می بیند و با نفس سرکش خود، قول و قرارها می گذارد. اما مانند خواب و خیالی خوش، زود گذر است. بار دوم سابقه ای دارد، محکم می شود، وضعیت تثبیت می گردد و تا پایان عمر، بر افکار و اعمال شیطانی مسلط است و مهار در دست اوست. آری باید برویم و ببینیم!

«مَنْ حَجَّ حَجَّتَيْنِ لَمْ يَزَلْ فِي خَيْرٍ حَتَّى يَمُوتَ»⁽²¹⁸⁾.

«کسی که دو بار حج کند، همیشه در خیر و نیکی است تا بمیرد.»

مشورت

تردید دارد، نمی داند چه بکند و کدام راه را برود، آیا در چنین حالی بی گذار به آب بزند یا بیشتر مطالعه کند؟ اما افسوس که دیگر وامانده است ناچار باید به دیگری پناه برد و راه و چاره را از او بخواهد و بجوید. خوشبخت، طرف مشورتی که آنچه لازمه ی صلاح و خیراندیشی است اظهار دارد و رأی صائب را در طبق اخلاص نهد و جلو شخص متحیر بگذارد و بیچاره شخصی که از اظهار نظر صحیح، دریغ ورزد و از رأی رزین خویش، بخل کند.

«من استشارا خواه فلم: یمحضه محض الرأی سلبه الله عزوجل رایه».⁽²¹⁹⁾

«کسی که با برادر دینی خود مشورت کند و طرف مشورت، خالصانه رأی خویش را نگوید، خداوند عزیز و بزرگ رأی (صائب) او را از او می گیرد.»

مسلمان

هر کس تکلیفی دارد و از هر شخصی چیزی خواسته اند. کسی که دین اسلام را قبول کرد و در زمره ی مسلمین به شمار آمد، باید تا آنجا که می تواند برای سربلندی مسلمانان و انجام خواسته های آنان بکوشد و اگر به کلی کنار بکشد و از آنچه می گذرد بی خیال ماند و برای دستگیری از بیچارگان و رفاه حال برادران دینی خود اقدامی نکند، تنها ظاهری از اسلام دارد و مسلمان حقیقی محسوب نمی شود.

«مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»⁽²²⁰⁾.

«کسی که درباره ی امور مسلمانان اهتمام نرزد، مسلمان نیست.»

ضمانت بهشت

جهدی کنید و این چهار صفت را خود ایجاد کنید، به منفعت شما تمام می شود، منفعتی ابدی و فانی نشدنی.

«مَنْ يَضْمَنُ لِي أَرْبَعَةً بِأَرْبَعَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْفِيقُ وَلَا تَخْفُ فَقْرًا وَأَفِيشَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ - وَاتْرُكُ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا - وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ».⁽²²¹⁾

«کیست که چهار چیز را برای من ضامن شود، تا من برای او ضامن چهار خانه در بهشت شوم؟ در راه خدا ببخش و از فقر مترس، در جهان صلح و سلام را آشکار کن و بپراکن، ستیزه را ترک نما اگر چه حق با تو باشد و به مردم انصاف بده.»

توجه به نعمت

چنانکه مشهور است و می گویند: «ماهی تا در آب است قدر آب را نمی داند و به اهمیت آن توجهی ندارد.» ما هم تا غرق در نعمت هستیم به اهمیت و ارزش نعمت ها توجهی نداریم. اگر درباره ی موهبت های پروردگار اندیشه کنیم، آن گاه می فهمیم که بخشش خداوندی نسبت به ما تا چه پایه و اساسی است. همین توجه، کار را آسان می کند و سبب می شود که منعم حقیقی باشیم یعنی خدا را فراموش نکنیم. به این دلیل است که این توجه را پروردگار به جای شکر و سپاس از ما می پذیرد.

«من انعم الله علیه بنعمة فعرفها بقلبه فقد ادى شكرها».⁽²²²⁾

«کسی که خداوند نعمتی به او داد و او با قلب خود، آن نعمت را درک کرد، شکر آن

نعمت را به جا آورده است.»

سازگاری

چه خوب است که افراد خانواده با هم سازگار باشند، حق یکدیگر را رعایت کنند و ظلمی را بر یکدیگر روا ندارد. آن گاه می توان آسایش را در میان چنین افرادی یافت. برآستی آنانند که مفهوم زندگی را درک می کنند. اما اگر صمیمیت در میان خانواده ای نباشد، خوشی و خوشبختی نیز از آنان گرفته می شود.

«مَا زُويَ الرَّفُقُ عَن أَهْلِ بَيْتِ إِلَّا زُويَ عَنَّهُمُ الْخَيْرُ»⁽²²³⁾

«سازگاری از میان هیچ خانواده ای کنار نرفت، مگر آنکه خیر و نیکی از آن خانواده،

کنار رفت.»

راستگویی

راستگویی خود یک صفت است که صفات نیک بسیار به دنبال دارد. شخص راستگو کارهایش صحیح و درست است. از آلودگی‌ها به دور است و از بدکاری‌ها برکنار. آراستگی، مورد اعتماد بودن، شخصیت داشتن، آسایش وجدان و عزیز بودن همه از خصایصی است که در شخص راست گفتار دیده می‌شود. بنابراین، حیف است که انسان برای مال ناچیز دنیوی، خود را به آب و آتش بزند و از این همه خوبی چشمپوشی کند.

«مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكِيَ عَمَلُهُ»⁽²²⁴⁾

«آدم راستگو کردارش پاک و نیکوست.»

خوش اخلاقی

خوش اخلاقی آن نیست که آدم فقط خنده رو باشد، بلکه خوش اخلاقی این است که صفات پسندیده و عادات نیک از جمله بشاشت و عبوس نبودن در شخص موجود باشد. فکر می کنید در شمار خوی های خوب، بالاتر از این صفت خواهید یافت؟ خیر هرگز چنین نیست.

«مَا يَقْدَمُ الْمُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِعَمَلٍ بَعْدَ الْفَرَايِضِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ»⁽²²⁵⁾.

«مؤمن در روز قیامت، هیچ عملی پس از واجبات به پیشگاه خداوند متعال نمی آورد، که از خوش خلقی فراگیر همه مردم، نزد خداوند متعال، محبوبتر باشد.»

فرو خوردن خشم

بسیار دشوار است که انسان هنگام خشمگین شدن بتواند بر خود مسلط باشد؛ در آن حال سخن خلافی نگوید و عمل ناپسندی مرتکب نشود. اما اگر انسان این دشواری را تحمل کند و بر خود هموار سازد، ارزش قابل ملاحظه ای خواهد داشت.

«ما مِنْ عَبْدٍ كَبَّرَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزًّا وَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».⁽²²⁶⁾

بنده ای نیست که خشمی فرو خورد، مگر اینکه خداوند عزیز و بزرگ، عزت او را در دنیا و آخرت زیاد کند.

مؤمن

ایمان اگر محکم شد و در اعماق قلب آدمی رسوخ کرد، از بین نمی رود و جای خود را به بی دینی نمی دهد. دارنده ی این ایمان با طوفانهای همه جانبه از میدان ایمان در نمی رود و حاضر نیست دست از ایمان خویش بکشد. هر چه دیگران بگویند، در او اثر نمی بخشد و هر قدر تحت شکنجه و فشار واقع شود، تزلزلی در عقیده ی او پیدا نمی شود.

«الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ بِشَيْءٍ»

(227)

«مؤمن از کوه سخت تر است. کوه با کلنگ ها سوراخ می شود، اما با هیچ وسیله ای

در دین مؤمن، رخنه ایجاد نمی شود.»

گروه بندی مردم

دانشمندان مردمی هستند که کار از آنان ساخته است و وجودشان منشاء آثار است. کسانی که در راه کسب دانش گام برمی دارند، هم همین طور، آینده ی روشنی دارند و می توانند به نحوی از انحاء خدمت کنند. ولی اشخاصی که در ردیف هیچ یک از این دو گروه نیستند، برنامه ای ندارند و بدون هدف و دیوانه وار، به دنبال اندیشه ها و مرام های ناروا می شتابند.

«الْأَسَاسُ إِثْنَانِ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ سَائِرُ الْآسَاسِ هَمَجٌ وَ الْهَمَجُ فِي الْتَارِ»⁽²²⁸⁾.

«مردم دو دسته اند: دانشمند و دانش پژوه. سایر مردم همچون پشه ای ریز سرگردان اند (استقلال فکری ندارند و باد آرمان های مختلف آنها را به این سوی و آن سوی می برد) و این گونه کسان در آتش دوزخ خواهند بود.»

سه عبادت

کعبه مکان مقدسی است که نظاره ی آن انسان را به یاد خدا می اندازد و یاد خدا بودن اصل همه ی عبادات است. لذا نظر کردن به کعبه که سبب عبادت است، عبادت است محسوب می شود.

خداوند درباره ی پدر و مادر سفارش بسیار فرموده است، پس کسی که از روی مهر و محبت به پدر و مادر نگاه کند، امر خداوند را امتثال کرده و عبادتی انجام داده است. پروردگار اطاعت امام را واجب نموده است، بنابراین هر شخصی که نگاه احترام آمیز به امام کند، عبادت کرده است.

«النظر الى الكعبة عبادة. والنظر الى الوالدين عبادة والنظر الى الامام عبادة».⁽²²⁹⁾

«نگاه کردن به خانه ی خدا، نگاه کردن به پدر و مادر و نگاه کردن به امام و پیشوا

عبادت است.»

روزه دار

شخص روزه دار در سرتاسر روز، مشغول اجرای امر خداوند است. و از این نظر در همه ی این مدت عبادت می کند. و چون با نفس خویش مبارزه می نماید و پا روی شهوات و امیال نفسانی خود می گذارد، پروردگار به پاداش این استقامت، عبادات او را قبول می کند و خواسته های او را اجابت می فرماید.

«نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ، وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ، وَعَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ، وَدُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ».⁽²³⁰⁾

«خواب شخص روزه دار عبادت است. نفس او ثواب تسبیح دارد. عمل او پذیرفته

درگاه الهی است و دعای او به اجابت می رسد.»

یاور خوب

کسی که ایمان به خدا، پیغمبر و روز قیامت داشته باشد مسلمان است. شخص تا در این جهان است باید به فکر آخرت خود باشد؛ کارهایی که آخرت او را تباه می سازد نکند و اعمالی که موجب خوشبختی وی در آن سرا می شود انجام دهد. تهیه ی موجبات این سعادت، مستلزم آن است که انسان در این جهان باشد و مال هم در اختیار او باشد تا بتواند برای تأمین آخرت خویش دست و پا کند.

بنابراین پی ریزی مقامات ارجمند اخروی، در همین دنیا است و همین دنیا است که انسان را برای دست یافتن به درجات جهان آخرت، مساعدت و یاری می کند و هیچ کس در این باره نمی تواند ادعا کند که از این دنیا بی نیاز است و کاری به کار دنیا ندارد.

«نعم العون الدنيا على الآخرة».⁽²³¹⁾

«دنیا برای به دست آوردن آخرت، یاور و کمک خوبی است.»

استراحت

بدن از کار و کوشش خسته می شود و نیاز به استراحت دارد. خواب بهترین وسیله ی استراحت برای اعضا و جوارح است. انسان در دل خود مطالبی دارد. اگر آنها را اظهار کند و به زبان بیاورد، مانند کسی که باری از دوش خود بر زمین نهد، سبک می شود و آرامش پیدا می کند. هنگام سخن گفتن، عقل آدمی به کار می افتد تا سخن صحیح بگوید و کلام بی ربط و بی معنی ادا نکند. زمانی که ساکت شد، عقل از این حیث فعالیتی ندارد و به استراحت می پردازد.

«التَّوْمُ رَاحَةٌ لِلْجَسَدِ وَالتُّنْقُ رَاحَةٌ لِلرُّوحِ وَالسُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ»⁽²³²⁾.

«خواب آسایش تن، سخن گفتن آسایش روان و خاموشی آسایش عقل است.»

وصیت

انسان باید فکر کند که همیشه زنده نیست و همه وقت توانایی ندارد. ممکن است ناگهان طومار زندگی وی درهم پیچد و فرصت ها از کف او بیرون رود. بنابراین باید تا زنده است حق خدا را ادا کند و وظیفه ای که نسبت به پروردگار دارد انجام دهد. در معاشرت و داد و ستد با مردم نیز حسابش روشن باشد مشغول الذمه کسی نباشد. چنانچه در این امور مسامحه کرده است و شرایط فعلی اجازه نمی دهد که با خالق و مخلوق تصفیه حساب کند باید وصیت کند، یعنی مطالب لازم را در این باره یادداشت کند و اشخاصی را که مورد اطمینان او هستند وصی خود قرار دهد و زمینه را برای عملی شدن آن مطالب، مستعد نماید و به طور جدی و محکم وصیت کند که راه گریزی برای مجریان آن وصیت نباشد و نتوانند در اجرای وصیت نامه تعلل و قصور ورزند. آری مسلمان واقعی، زنده بودن خود را غنیمت می شمرد و در درجه ی اول، طریق اول و در درجه ی دوم، طریق دوم را انتخاب می کند تا با خاطری آسوده از این جهان دست بشوید.

«الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ». (233)

«وصیت کردن بر هر مسلمانی واجب و شایسته است.»

محبت خدا

ایمان به خدا یعنی معتقد بودن به اینکه خدایی هست که خیر و صلاح همه ی مردم را می داند، نسبت به همه مهربان است. باید دستورات او را از جان و دل بپذیریم و با کمال اخلاص عمل کنیم. کسی که چنین اعتقادی پیدا کرد به خدا علاقه مند می شود و او را دوست دارد و کسی که خدا را دوست بدارد، خدا هم او را دوست می دارد و هر که خدا او را دوست دارد در دو جهان خوشبخت است و گمراه نمی شود.

«هل الدين الا الحب؟ ان الله عزوجل يقول: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)» (234)

«آیا دین غیر از محبت (خدا) چیزی هست؟ همانا خداوند عزیز و بزرگ می فرماید: بگو ای پیغمبر! اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد.»

اقسام هدیه

گاهی برای رضای خدا - و به اصطلاح قربة الى الله - به کسی چیزی هدیه می دهیم. این بهترین نوع هدیه است و خدا ثواب آن را به ما عطا می فرماید. گاهی هم ممکن است به کسی محبت کنیم و به او هدیه بدهیم تا او تلافی کند و به ما هدیه ی بیشتری بدهد. این نوع هدیه را هدیه ی مکافات می گویند. ولی گاهی چیزی به کسی می دهیم به این منظور که از ما طرفداری کند. حال اگر ما بر حق هستیم و می خواهیم او از حق جانبداری کند، اشکالی ندارد. اما اگر حق با ما نیست و می خواهیم او با این هدیه، باطلی را به صورت حق درآورد این هدیه همان رشوه ای است که اسلام، آن را کفر به خدا می داند. (235)

«الْهَدِيَّةُ عَلَيَّ ثَلَاثَةٌ وَجُوهٌ؛ هَدِيَّةٌ مُكَافَاةٌ وَ هَدِيَّةٌ مُصَانِعَةٌ وَ هَدِيَّةٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ». (236)

«هدیه بر سه قسم است: هدیه ی تلافی، هدیه برای رشوه دادن، و هدیه ای محض

خشنودی خدا.»

هوی و عقل

هوی و هوس به آدمی آزادی عمل می دهد و قید و بند از زبان و پای او می گشاید. به هر چه امر کرد شخص مطیع هوی، فرمانبرداری می کند، اعم از آنکه آن کار خوب باشد یا بد، صلاح باشد یا غیر صلاح چون هوی و هوس غریزه است بنابراین همیشه بیدار و بسیار چابک و آماده به فرمان دادن است.

بسیاری از مردم از آن شنوایی دارند و اکثراً از آن پیروی می کنند. اما عقل که باید خوبی را از بدی تشخیص بدهد و آدمی را از بدی ها باز دارد و به طرف خوبی هدایت کند، در واقع نیرویی است که در بعضی از مردم به حال خواب و رکود است و آن تحرکی را که باید داشته باشد، به وجود نمی آورند. لذا می بینید در جدال میان عقل و نفس اماره، عقل مغلوب نفس اماره می شود و کنار می رود و میدان را خالی و بی رقیب در اختیار نفس می گذارد. چقدر خوب بود قضیه برعکس می شد، یعنی مردم عقل را بیدار کرده و جلو انداخته و هوی را عقب می زدند.

«الْهَوَى يَفْظَانُ وَالْعَقْلُ نَائِمٌ»⁽²³⁷⁾

هوی (و هوس) بیدار و عقل خواب است.

قطع امید

چقدر زشت است که آدمی، چشم به دست دیگران دوخته باشد و هر چه نیاز دارد از مردم بخواهد. چقدر ناپسند است که انسان، از اتکای به خداوند و اعتماد به نفس خود محروم باشد، و همیشه گرد این و آن بگردد.

چه خوب است که انسان، امید خود را از همه قطع کند و فقط به خدای بی همتا متکی باشد. اکنون باید دید کیست که چنین روشی دارد؟

مسلماً شخص مؤمن دارای چنین روشی است، زیرا مؤمن دارای طبعی بلند و از پستی و مذلت برکنار است و بدین وسیله خود را بزرگ می‌دارد و دین و ایمانش را نیز ارجمندی می‌بخشد. مردم او را با ارزش و محترم می‌شمارند. اگر دستش از مال دنیا تهی باشد، اما یک دنیا وقار و متانت در وجود او موج می‌زند و این معنی بر محبوبیت او در میان افراد جامعه می‌افزاید.

«الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عَزْلٌ لِّلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ»⁽²³⁸⁾.

«چشم پوشی از آنچه در دست مردم است، عزتی است برای دین مؤمن.»

حق پدر و مادر

حق پدر و مادر، حقی محکم و استوار و حقی فطری و طبیعی است. همه به آن اقرار دارند و آن را واجب می دانند. هر کس هر مذهبی داشته باشد بدان معترف است و هر کس به هر آیین و کیشی معتقد است، رعایت آن را لازم می شمارد. حق پدر و مادر، آری حق پدر و مادر! چه باید کرد و چگونه باید حق آنان را ادا نمود؟

حق پدر و مادر در دو کلمه خلاصه می شود که از طرف فرزند باید به آن عمل شود. نخست خضوع در مقابل پدر و مادر، دوم مهربانی نسبت به آنان. اگر خوب در این دو کلمه دقت کنید و همه ی حقوقی را که پدر و مادر بر فرزند دارند به دقت ملاحظه نمایید، تصدیق خواهید کرد که ریشه ی همه آنها همین خضوع و مهربانی است.

«يجب للوالدين على الولد ثلاثة اشياء: شكرهما على كل حال و طاعتهما فيما يامرانه و

ينهيانه عنه في غير معصية الله و نصيحتهما في السر و العلانية».⁽²³⁹⁾

«سه چیز برای پدر و مادر بر فرزند واجب است: سپاسگزاری از پدر و مادر در هر حال، اطاعت آنان در امر نهی که به او می کنند به جز در معصیت خداوند و خیرخواهی برای پدر و مادر در نهان و آشکار.»

حق فرزند

پدر در مورد فرزند، مکلف به تکالیفی است و باید حق مسلمی که فرزند دارد رعایت کند. تصور نکنید هنگامی که فرزند به دنیا آمد حق او ثابت می شود بلکه قبل از آنکه فرزند به وجود بیاید این تکالیف شروع می شود:

در درجه ی اول انسان باید کسی را به همسری خویش برگزیند و مادر فرزندان خود قرار دهد، که دارای نجابت و اصالت خانوادگی باشد تا فرزندان وی در طهارت و فضایل، رگ و ریشه دار شوند.

در درجه ی دوم، اسم مناسب و خوبی برای فرزند انتخاب کند تا با داشتن آن نام، سرفراز باشد.

در درجه ی سوم، باید در تعلیم و تربیت فرزندان خود کوشش فراوان نماید. سعادت مند، آن پدری که این سه موضوع را درباره ی فرزندان خویش عمل کند و خوشبخت، آن فرزندانی که چنین پدر وظیفه شناسی داشته باشند.

«تجب للولد علی والده ثلاث خصال: اختیاره لوالدته و تحسین اسمه و المبالغة فی تادیبه».

(240)

فرزند سه حق واجب بر پدر دارد: مادر او را (از خانواده ای شریف و عقیف که دارای صفات نیکو باشند) انتخاب نماید، نام نیکی بر او بگذارد و در تربیت او کوشش بسیار کند.

پاورقی

1. مناقب. ج 3، ص 400.
2. مناقب. ج 3، ص 372.
3. مناقب. ج 3، ص 375.
4. مناقب. ج 3، ص 376.
5. مناقب. ج 3، ص 386.
6. اصول کافی. ج 1، ص 348.
7. اصول کافی. ج 2، ص 161.
8. ارشاد. ص 263.
9. مناقب. ج 3، ص 381.
10. مناقب. ج 3، ص 379.
11. مناقب. ج 3، ص 379.
12. فقیہ. ج 2، ص 162.
13. مناقب. ج 3، ص 400.
14. مناقب. ج 3، ص 399.
15. مناقب. ج 3، ص 399.
16. مناقب. ج 3، ص 399.
17. مناقب. ج 3، ص 399 - 400.
18. مناقب. ج 3، ص 399 - 400.
19. اصول کافی. ج 1، ص 472.
20. بحار. ج 73، ص 176.
21. الامام الصادق علم و عقیدہ، ص 31 - 30.
22. الامام الصادق علم و عقیدہ، ص 31 - 30.
23. الامام الصادق علم و عقیدہ، ص 31 - 30.
24. الامام الصادق علم و عقیدہ، ص 31 - 30.
25. سورہ اعراف. آیہ 32.

26. الامام الصادق علم و عقیده. ص 31.
27. شیعه در اسلام.
28. مناقب. ج 3، ص 372.
29. ارشاد. ص 254.
30. الامام الصادق. ج 2، ص 145 و 144.
31. الامام الصادق. علم و عقیده. ص 49.
32. الامام الصادق. ج 1، ص 160.
33. اصول کافی. ج 2، ص 74.
34. سوره کهف. آیه 30.
35. خصال. ج 1، ص 7.
36. اصول کافی. ج 2، ص 60.
37. اصول کافی. ج 2، ص 307.
38. اصول کافی. ج 2، ص 436.
39. اصول کافی. ج 2، ص 335.
40. الامام الصادق. ج 2، ص 101.
41. اصول کافی. ج 2، ص 252.
42. اصول کافی. ج 2، ص 271.
43. وافی. ج 10، ص 8.
44. اصول کافی. ج 2، ص 639.
45. تحف. ص 366.
46. تحف. ص 364.
47. تحف. ص 364.
48. اصول کافی. ج 2، ص 231.
49. تحف. ص 362.
50. اصول کافی. ج 2، ص 100.
51. خصال. ج 1، ص 55.
52. اصول کافی. ج 2، ص 325.
53. مناقب. ج 1، ص 127.

54. اصول کافی. ج 2. ص 645.
55. وسائل. ج 6. ص 257.
56. بحار. ج 93. ص 134.
57. وافى. ج 6. ص 54.
58. وافى. ج 10. ص 16.
59. وافى، ج 12. ص 210.
60. تحف. ص 303.
61. بحار. ج 75. ص 203.
62. اصول کافی. ج 2. ص 186.
63. اصول کافی. ج 2. ص 195.
64. خصال. ج 1. ص 8.
65. خصال. ج 1. ص 27.
66. سوره ی مائده. آیه 2.
67. اصول کافی. ج 2. ص 175.
68. فقیه. ج 3. ص 119.
69. وافى. ج 10. ص 20.
70. اصول کافی. ج 2. ص 183.
71. وافى. ج 13. ص 32.
72. تحف، ص 322.
73. در جستجوی خوشبختی. ص 236.
74. وافى. ج 10. ص 15.
75. اصول کافی. ج 2. ص 517.
76. اصول کافی. ج 2. ص 95.
77. اصول کافی. ج 2. ص 103.
78. وافى. ج 10. ص 58.
79. اصول کافی. ج 2. ص 509.
80. وسائل. ج 2. ص 613.
81. اصول کافی. ج 2. ص 613.

82. تحف. ص 321.
83. تحف. ص 316.
84. اصول کافی. ج 2، ص 128.
85. بحار. ج 1، ص 131.
86. وافى. ج 14، ص 139.
87. خصال. ج 2، ص 410.
88. كنزالفوائد. ص 195.
89. وافى. ج 10، ص 27.
90. خصال. ج 1، ص 25.
91. اصول کافی. ج 2، ص 72.
92. فقيه. ج 4، ص 293.
93. وافى. ج 8، ص 42.
94. وافى. ج 8، ص 40.
95. تحف. ص 301.
96. اصول کافی. ج 1، ص 58.
97. وافى. ج 9، ص 31.
98. نهج البلاغه. ص 422.
99. اصول کافی. ج 2، ص 667.
100. خصال. ج 1، ص 69.
101. خصال. ج 1، ص 47.
102. فقيه. ج 2، ص 33.
103. بحار. ج 2، ص 52.
104. تحف. ص 373.
105. سوره بقره. آیه ی 275.
106. سوره ی بقره. آیه ی 276.
107. فقيه. ج 3، ص 174.
108. اصول کافی. ج 2، ص 487.
109. اصول کافی. ج 1، ص 16.

110. اصول کافی. ج 1، ص 25.
111. آئین زندگی. ص 192.
112. اصول کافی. ج 2، ص 469.
113. وافى. ج 5، ص 218.
114. تحف. ص 366.
115. اصول کافی. ج 2، ص 447.
116. خصال. ج 1، ص 25.
117. اصول کافی. ج 2، ص 644.
118. اصول کافی. ج 2، ص 670.
119. وافى. ج 6، ص 60.
120. وافى. ج 12، ص 12.
121. وسائل. ج 14، ص 6.
122. وافى. ج 12، ص 11.
123. وافى. ج 6، ص 71.
124. خصال. ج 1، ص 116.
125. وافى. ج 10، ص 23.
126. اصول کافی. ج 2، ص 144.
127. خصال. ج 1، ص 153.
128. وافى. ج 10، ص 9.
129. تحف. ص 373.
130. خصال. ج 1، ص 108.
131. تحف. ص 303.
132. کنزالفوائد. ص 178.
133. اصول کافی. ج 2، ص 233.
134. اصول کافی. ج 2، ص 95.
135. وافى. ج 3، ص 185.
136. سوره بقره، آیه 155.
137. سوره زمر، آیه 10.

138. اصول کافی. ج 2، ص 87.
139. تحف. ص 305.
140. تحف. ص 358.
141. اصول کافی. ج 2، ص 209.
142. وافى. ج 7، ص 6.
143. اصول کافی. ج 2، ص 151.
144. سوره حجر. آیه 85.
145. سوره ی معراج. آیه 5.
146. تحف. ص 369.
147. بحار. ج 75، ص 278.
148. تحف. ص 359.
149. وافى. ج 6، ص 70.
150. تحف. ص 366.
151. تحف. ص 368.
152. سوره حج آیه 11.
153. اصول کافی. ج 3، ص 140.
154. اصول کافی. ج 2، ص 148.
155. تحف. ص 305.
156. تحف. ص 370.
157. خصال. ج 1، ص 28.
158. سوره زمر. آیه 9.
159. اصول کافی. ج 1، ص 30.
160. بحار. ج 1، ص 172.
161. اصول کافی، ج 2، ص 165.
162. سوره ی نحل آیه 90.
163. اصول کافی، ج 2، ص 146.
164. سوره نجم، آیه 39.
165. وافى، ج 10، ص 15.

166. اصول کافی، ج 2، ص 164.
167. اصول کافی، ج 2، ص 333.
168. وافى، ج 10، ص 16.
169. وافى، ج 13، ص 32.
170. اصول کافی، ج 1، ص 25.
171. اصول کافی، ج 1، ص 44.
172. بحار، ج 78، ص 172.
173. تحف، ص 364.
174. اصول کافی، ج 2، ص 303.
175. خصال، ج 1، ص 54.
176. وافى، ج 10، ص 55.
177. خصال، ج 1، ص 46.
178. اصول کافی، ج 2، ص 266.
179. تحف، ص 359.
180. وافى، ج 6، ص 65.
181. وافى، ج 9، ص 29.
182. تحف، ص 361.
183. تحف، ص 304.
184. وافى، ج 10، ص 23.
185. وافى، ج 10، ص 14.
186. خصال، ج 1، ص 42.
187. جامع السعادات، ج 3، ص 348.
188. اصول کافی، ج 2، ص 293.
189. اصول کافی، ج 2، ص 310.
190. اصول کافی، ج 2، ص 339.
191. فقیه، ج 3، ص 103.
192. وسائل، ج 6، ص 43.
193. بحار، ج 1، ص 131.

194. اصول کافی. ج 2، ص 341.
195. وافى. ج 10، ص 13.
196. تحف. ص 364.
197. اصول کافی. ج 2، ص 112.
198. اصول کافی. ج 2، ص 104.
199. اصول کافی. ج 2، ص 106.
200. وسائل. ج 6، ص 19.
201. فقیه. ج 3، ص 94.
202. اصول کافی. ج 2، ص 209.
203. اصول کافی. ج 2، ص 255.
204. اصول کافی. ج 2، ص 288.
205. وافى. ج 10، ص 6.
206. تحف. ج 305.
207. اصول کافی. ج 2، ص 241.
208. اصول کافی. ج 2، ص 239.
209. اصول کافی. ج 2، ص 327.
210. اصول کافی. ج 2، ص 321.
211. اصول کافی. ج 2، ص 364.
212. اصول کافی. ج 2، ص 335.
213. فقیه. ج 3، ص 243.
214. سوره نور. آیه 32.
215. فقیه. ج 3، ص 101.
216. خصال. ج 1، ص 35.
217. خصال. ج 1، ص 53.
218. خصال. ج 1، ص 60.
219. اصول کافی. ج 2، ص 363.
220. اصول کافی. ج 2، ص 164.
221. اصول کافی. ج 2، ص 144.

222. اصول کافی. ج 2، ص 96.
223. اصول کافی. ج 2، ص 119.
224. اصول کافی. ج 2، ص 104.
225. اصول کافی. ج 2، ص 100.
226. اصول کافی. ج 2، ص 110.
227. وافى. ج 3، ص 132.
228. خصال. ج 1، ص 39.
229. وافى. ج 8، ص 9.
230. وافى. ج 7، ص 6.
231. فقيه. ج 3، ص 94.
232. فقيه. ج 4، ص 287.
233. وافى. ج 13، ص 7.
234. سوره ی آل عمران آیه 3؛ خصال. ج 1، ص 21.
235. وسائل. ج 18، ص 162.
236. خصال. ج 1، ص 89.
237. معالم العبر. ص 424.
238. اصول کافی. ج 2، ص 148.
239. تحف. ص 322.
240. تحف. ص 322.

فهرست مطالب

3.....	مقدمه
3.....	این است ششمین پیشوای ما
5.....	زندگی حضرت صادق
6.....	درسی از امام
8.....	مذهب ما
9.....	تقصیر کیست؟
11.....	پیروی کنید
12.....	درباره ی این کتاب
15.....	سرگذشت این کتاب
17.....	برای دیگران هم
18.....	خداشناس ترین مردم
19.....	آفت دین
20.....	توبه
21.....	هوس ها
22.....	امتحان دوست
23.....	پاداش بزرگ
24.....	اثر مادی گناه
25.....	کار و کوشش
26.....	بهترین دوستان
27.....	عاقبت خوشی ندارد
28.....	بالاترین عبادت
29.....	زکات علم

- 30 یاوران مؤمن
- 31 محبوب ائمه علیهم السلام
- 32 آبادی و طول عمر
- 33 مکافات
- 34 بدزبانی
- 35 سلام
- 36 صدقه
- 37 تقسیم کارها
- 38 تربیت دینی فرزندان
- 39 شیعه کیست؟
- 40 فطرت انسانی
- 41 دید و بازدید
- 42 دری از بهشت
- 43 مواسات
- 44 هدیه
- 45 تعاون
- 46 تجارت
- 47 تعقیب
- 48 مصافحه
- 49 عیادت کامل
- 50 دوام دوستی
- 51 آرزوها
- 52 قیمت بهشت
- 53 سود بی زیان

54 جاده بهشت
55 خوشبختی
56 دعای مستجاب
57 شکایت ها
58 منافق
59 پارسایی
60 نادانی
61 دوستی و دشمنی
62 مسجد
63 پیاموزید
64 معاشرت با چه کسانی؟
65 محبت دنیا
66 گمان نیک به خدا
67 یاری خدا
68 نور حج
69 پاداش حجاج
70 محاسب خود باشید
71 دین جاویدان
72 عزت مؤمن
73 همسایه خوبی باشید
74 آزمند
75 نماز و مواسات
76 بخشنده و بخیل
77 ترس از خدا

78	طبیعی یا اکتسابی
79	فرصت های پر ارزش
80	دعای غیابی
81	ربا
82	شریک پاداش
83	پایه ی انسان
84	دعا
85	به یاد خدا بودن
86	اقرار به فضیلت
87	گناهان
88	سخندانی
89	جواب نامه
90	عفت
91	رزق
92	ازدواج
93	اسراف
94	مرد و مردانگی
95	کشاورزان
96	سرمآمد کارها
97	دزدان
98	خوشبختی دو سرای
99	سخاوتمند
100	سعایت
101	خدمت به مردم

102	دردها و گناهان
103	پیروان ما
104	شکر نعمت
105	شفاعت
106	شکیبایی
107	پاداش نیک
108	مرز خویشاوندی
109	کار پسندیده
110	دشمن روزه
111	رسیدگی به فامیل
112	گذشت و صبر
113	راز
114	زندگی و معاشرت
115	اقتصاد
116	خنده ی مؤمن
117	بدگمانی
119	خواهش از مردم
120	روشندل
121	آب و نان
122	وارستگان
123	تحصیل علم
124	بزرگان و خویشان
125	عدالت
126	تنبلی

127	خیرخواهی
128	ظالم و شریک جرم او
129	اصلاح دارایی
130	ملاقات مریض
131	خرد
132	لازم و ملزوم
133	تندرستی
134	عالم و عابد
135	خشم
136	پاکیزگی
137	گرانی
138	جنس خوب و جنس بد
139	فقر
140	شایستگی
141	قرض
142	نهی از منکر
143	ناتوان
144	دور اندیشی
145	کشاورزی
146	امید
147	اندیشه و پند گرفتن
148	ریا و شرک
149	بزرگی
150	دروغ بستن

151	تضييع حق
152	رنج برای خانواده
153	عقل کامل
154	انواع سخن
155	کسب حرام
156	حکمت و عقل
157	کفایت می کند
158	گول مخورید
160	جمع مال
161	دنیا و آخرت
162	اصلاح
163	مزیت مؤمن
164	گناه کبیره و صغیره
165	طلب رزق
166	بخشش بی ریا
167	کاردانی مؤمن
168	آدم حسابی
169	ترس از زبان
170	بداخلاق
171	وفای به وعده
172	دورو و دو زبان
173	مجازات
174	ترک ازدواج
175	آینده بهتر

176.....	خاموشی و رفتن به حج
177.....	دو پر خور حریص
178.....	دو حج
179.....	مشورت
180.....	مسلمان
181.....	ضمانت بهشت
182.....	توجه به نعمت
183.....	سازگاری
184.....	راستگویی
185.....	خوش اخلاقی
186.....	فرو خوردن خشم
187.....	مؤمن
188.....	گروه بندی مردم
189.....	سه عبادت
190.....	روزه دار
191.....	یاور خوب
192.....	استراحت
193.....	وصیت
194.....	محبت خدا
195.....	اقسام هدیه
196.....	هوی و عقل
197.....	قطع امید
198.....	حق پدر و مادر
199.....	حق فرزند

200.....پاورقی